عنوان و نام پدیدآور: :اعتقادی امام و امامت/ نویسنده کارگروه حلقات معرفت؛ {به سفارش} آستان قدس رضوی، معاونت تبلیغات و ارتباطات اسلامی، اداره پاسخ گویی به سوالات دینی.
مشخصات نشر: مشهد: انتشارات قدس رضوی، ۱۳۹۲.
مشخصات ظاهری:۱۳۳ ص.
شابک: ۷ - ۰۷۴ - ۲۹۹ - ۶۰۰ - ۹۷۸
وضعیت فهرست نویسی:فیپا
یادداشت: کتابنامه.
موضوع:امامت
موضوع:امامت - - احادیث
شناسه افزوده:آستان قدس رضوی. اداره پاسخگویی به سؤالات دینی. کارگروه حلقات معرفت
شناسه افزوده:آستان قدس رضوی .معاونت تبلیغات و ارتباطات اسلامی
شناسه افزوده:موسسه انتشاراتی قدس رضوی
رده بندی کنگره:۱۳۹۲ ۶ الف / BP ۲۲۳
رده بندی دیویی: ۲۹۷/۴۵
شماره کتابشناسی ملی:۳۳۱۲۵۸۸

رهیافت۱۰، امام و امامت
تهیه و تدوین: اداره پاسخ‌گویی به سوالات دینی
تنظیم و تولید: اداره تولیدات فرهنگی
طرح جلد: گرافیک آسمان
صفحه آرا: مصطفی معمی وند
ویراستار: سید حمید حیدری ثانی
تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه
چاپ اول ۱۳۹۲
نشانی: حرم مطهر امام‌رضا علیه‌السلام، صحن جمهوری اسلامی،
ادارهٔ پاسخ‌گویی به سؤالات دینی
تلفن: ۳۲۰۲۰ - ۰۵۱۱ دورنگار: ۲۲۴۰۶۰۲ - ۰۵۱۱
رایانامه: eppasokh@aqrazavi.org

رهیافت اعتقادی، امام و امامت

ویژهٔ استادان
پاسخگویی به سوالات دینی

فهرست مطالب

پیشگفتار ۷
مقدمه ۹
فصل اول: جایگاه امام و امامت ۱۱
۱.۱. نقش دعا ۱۳
۲.۱. جایگاه امامت نزد عقل ۱۵
۳.۱. جایگاه امامت در قرآن ۱۵
۴.۱. راه شناخت صحیحِ جایگاه امام و امامت ۱۶.
۵.۱. جایگاه امام و امامت قبل از خلقت سایر مخلوقات ۱۹
۶.۱. جایگاه امامت بعد از خلقت مخلوقات ... ۲۲
۷.۱. نکته‌ای مهم برای اهلش ۲۵
۸.۱. پاسخ به سؤال و شبهه‌ای مهم ۲۸
۹.۱. جایگاه امامت در روایات ۳۰
۱۰.۱. بعضی از خصوصیات و علایم امام ۳۳
فصل دوم: محدودهٔ علم امام علیه‌السلام ۳۷
۱.۲. درآمد ۳۹
۲.۲. ذکر اقوال ۳۹
۳.۲. علم امام و مجموعه‌نگری ۵۰
۴.۲. مناسبت علم با جایگاه امامت ۵۱
۵.۲. مُعطی علم به امام چه‌کسی است؟ ۵۲
۶.۲. تنافی نفی علم با سایر اصول اعتقادی .. ۵۲
۷.۲. دلالت عقل و نقل بر علم امام ۵۳
۸.۲. انکار علم و تناسب آن با اهداف و منافع سیاست‌مداران ۵۴

۹.۲. عمیق‌نگری ۵۵
۱۰.۲. نکاتی مهم ۵۷
۱۱.۲. روایات دال بر عمومیت علم امام ۶۰
۱۲.۲. خلاصهٔ بحث ۶۸
فصل سوم: برتری مقام امامت بر دیگر مقام‌ها همچون مقام انبیا و ملائکه و قرآن ۷۱
۱.۳. اقوال و انظار علما ۷۳
۲.۳. درآمد ۸۲
۳.۳. تذکر ۸۳
۴.۳. ملاک برتری ۸۴
۵.۳. چند استدلال دیگر بر افضلیت مطلق و بی‌چون‌وچرای اهل‌بیت علیهم‌السلام بر همگان ۸۴
۱.۵.۳. مُعطی شیء فاقد آن شیء نیست ۸۴
۲.۵.۳. لازمهٔ رابطیت، افضلیت است ۸۶
۳.۵.۳. ولایتی که معیار افضلیت است، از آن ایشان است ۸۷
۴.۵.۳. لازمهٔ تفویض، افضلیت است ۸۸
۵.۵.۳. مقام ایشان همیشه آرزوی دیگران بوده است ۹۲
۶.۳. روایات دال بر برتری اهل‌بیت علیهم‌السلام بر تمامی خلایق ازجمله انبیا ۹۳
۷.۳. برتری اهل‌بیت علیهم‌السلام بر قرآن ۹۶
۸.۳. پاسخ به شبهه ۹۷
۹.۳. برتری اهل‌بیت علیهم‌السلام بر تمامی انبیا و اوصیا ۹۸
۱۰.۳. برتری اهل‌بیت علیهم‌السلام بر همهٔ ملائکه ... ۱۱۳
کتابنامه ۱۱۷

پیشگفتار

قال الرضا علیه‌السلام:

رحم الله عبدا أحیا أمرنا فقلت له : وکیف یحیی أمرکم ؟ قال : یتعلم علومنا ویعلمها الناس .... [1]

عبد السلام می گوید از امام رضا علیه‌السلام شنیدم می‌فرمود: خداوند مورد رحمت قرار دهد هر آنکه امر ما را احیا و زنده می‌کند. به ایشان گفتم: چگونه امر شما احیاء می‌شود؟ فرمودند: علوم ما را فراگیرد و آن را به مردم تعلیم دهد....

اداره پاسخگویی به مسائل دینی مفتخر است در راستای رسالت این اداره مبنی بر اشاعه فرهنگ تشیع و پاسخگویی به سوالات مردم در این حوزه گسترده ازدین، محتوای پیش رو را به اساتید فرهیخته تقدیم نماید.

تلاش بر آن است این نوشتار علاوه بر دادن اطلاعات و محتوای غنی، هماهنگی لازم در جهت ارائه پاسخی مناسب با محتوایی یکسان نیز در اختیار استاد قرار دهد تا از تعدد جواب و تشویش خاطر مراجعین و سوال کنندگان جلوگیری شود. بدیهی است کتابهای تخصصی در هر حوزه بسیار است اما تلخیص آنها و جمع بندی بین جوابهای داده شده و بی نیاز کردن اساتید از رجوع به منابع

۱ . (عن عبد السلام بن صالح الهروی قال : سمعت أبا الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام یقول : رحم الله عبدا أحیا أمرنا فقلت له : وکیف یحیی أمرکم ؟ قال: یتعلم علومنا ویعلمها الناس فإن الناس لو علموا محاسن کلامنا لاتبعونا (عیون اخبار الرضا للشیخ الصدوق ج۲ ص ۲۵۷ ح ۶۹)

بسیار، هنگام پاسخگویی، از اهداف اصلی تهیه و تنظیم این قبیل نوشتارها است.

برای رسیدن به این مهم کارگروهی از فرهیختگان اساتید این اداره بر روی موضوع پیشنهادی کار کرده و ما حصل تلاش خویش را به داوری و نظارت هیئت علمی گذاشته و نتیجه قابل قبول آن عرضه می شود.

این مجموعه کتاب ها در چهار دسته موضوعی تدوین و ارائه می شود: رهیافت احکام، رهیافت اعتقادی، رهیافت تربیتی، و رهیافت ترکیبی (مرکب از هر سه موضوع).

بی شك بررسی دقیق و نگاه نقادانه شما فرهیخته گران قدر، ما را در جهت بهبود کیفی این مجموعه یاری خواهد کرد.

جبهه خضوع به درگاه قدسی احدیث می‌ساییم که توفیق خدمت در بارگاه سراسر نور و ملکوتی حضرت رضا علیه‌السلام را ارزانی مان فرمود. امید است بتوانیم به پاس این افتخار و با استعانت از محضر آن امام همام علیه‌السلام به مصداق روایت نورانی فوق، جرعه ای از علم و معرفت حقیقی را نوشیده، و به تشنگان راستین آن بنوشانیم.

اداره پاسخ گویی به سوالات دینی

مقدمه

سپاس پروردگاری را شایسته است که امامان را آفرید؛ آنان‌که ولایت و محبتشان سرمایهٔ ما شد و راه هدایت و نیک‌فرجامی برایمان هموار شد. اکنون به‌اذن الهی و با کمک‌گرفتن از مولای عزیزمان، حضرت بقیةالله‌الاعظم عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف[1] به بررسی این موضوع می‌پردازیم. امیدواریم این نوشتار، مرجع اهل علم و طالبان معرفت ناب علوی قرار بگیرد و بتواند مسیر را برای شناخت هرچه بیشتر ساحت والا و یگانهٔ معصومان علیهم‌السلام هموار کند.

باید بدانیم که در تبیین جایگاه امام و امامت که مساوی است با تبیین و شناخت جایگاه قدس الهی،[2] کیفیتِ شناخت و طی طریق، امری است حیاتی و مهم. حرکت صحیح در این راه، نتایج و دستاوردهای مصادف با واقع را نصیب سالک کرده و بیشتر شبهات در این باب را خودبه‌خود رفع می‌کند.

پس باید آن‌طورکه شایسته و نتیجه‌بخش است، در این مسیر گام برداریم؛ وگرنه با همهٔ بزرگی و

---

۱. قال الرضا علیه‌السلام: «إذا نَزَلَتْ بکم شدیدة، فاستَعینُوا بنا علی اللهِ و هو قوله: ﴿وَ لِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى فَادْعُوهُ بِهَا﴾» (الاختصاص، ص۲۵۲). (=امام‌رضا علیه‌السلام می‌فرماید: «هرزمان مشکل و گرفتاری و مصیبتی ناگوار برای شما پیش آمد، از ما اهل‌بیت نزد خدای متعال یاری بجویید. این همان گفتار خدای متعال است که فرمود: «برای خدا اسم‌های نیکویی است؛ پس او را به آن اسم‌ها بخوانید.»)

۲. عَنْ أَبِی عَبْدِ اللهِ علیه‌السلام «قَالَ: الإمامُ مَلَکِیُّ الذَّاتِ، إلَهِیُّ الصِّفَاتِ، و أَنَّهُم صِفَاتُ اللهِ وَ صَفْوَتُه» (مشارق أنوار الیقین، ص۱۷۷). (=امام‌صادق علیه‌السلام می‌فرماید: «ذات امام، ملکوتی و صفات او الهی است و ائمهٔ اطهار علیهم‌السلام مَظهر صفات خداوند و برگزیدگان اویند.»)

عَنِ الْکَاظِمِ علیه‌السلام قَالَ: «أَقَامَهُم مَقَامَ نَفْسِهِ؛ لِأَنَّهُ لا یُرَى وَ لا یُدْرَکُ وَ لا تُعْرَفُ کَیْفِیَّتُهُ وَ لا إِیْنِیَّتُه» (تأویل الآیات، ج۱، ص۳۹۷، حدیث۲۷). (=امام‌کاظم علیه‌السلام می‌فرماید: «خداوند اهل‌بیت علیهم‌السلام را جانشین خویش قرار داده است؛ چراکه او از چشم‌ها پنهان است و درک نمی‌شود و کمیت و کیفیت او را نمی‌توان شناخت. پس هرکس ایشان را بشناسد، خدا را شناخته است.»)

عظمت علمی و آوازه در بهره‌مندی از علوم مختلف و ملبس‌بودن به لباس زهد و تقوا، چیزی جز قیاس به نفس، تقصیر در معرفت، درک‌نکردن روایات عالیة‌المضامین و ردّ آن‌ها و انکار فضایل و مناقب بی‌نظیر امام علیه‌السلام و کوچک‌شمردن جایگاه رفیع امامت، چیزی عاید شخص نمی‌شود.

اگر هم شخصی از باطنِ صاف و روشنی بهره‌مند باشد و دست به انکار فضایل و مناقب که مساوی با کفر است،[1] نزند، باز دچار سرگردانی می‌شود و لب‌تشنه در کنار دریای عظیم معرفت امام، جان می‌سپارد.

آری، برخورداری از نگاهی که ما در این نوشتار و برگرفته از سخنان خود اهل‌بیت علیهم‌السلام، به شما عرضه می‌کنیم و راهی که شما را به سلوک در آن فرا می‌خوانیم، با توسل و یاری‌خواستن از خود ایشان، مطمئناً ما و شما را به سرمنزل مقصود می‌رساند: تبیین جایگاه امامت و معرفت به امام علیه‌السلام[2] که هدف از خلقت نیز چیزی جز آن نیست.

---

۱. قال رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله: «الإنکار لفضائلهم هو الکفر» (=مختصر بصائر الدرجات، ۱۰۷). (=رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرماید: «انکار فضایل ایشان (اهل‌بیت علیهم‌السلام) همان کفر است.»)

۲. . امام‌صادق علیه‌السلام می‌فرماید: «حضرت حسین‌بن‌علی علیه‌السلام از جمع یارانش بیرون آمد و خطاب به آن‌ها فرمود: 'ای مردم، به‌درستی‌که خدای متعال بندگانش را نیافریده است، مگر برای اینکه او را بشناسند و آنگاه‌که او را شناختند، عبادتش کنند و زمانی‌که او را عبادت کردند، از پرستش غیر او بی‌نیاز شوند.' مردی در بین یاران عرض کرد: 'ای پسر رسول خدا، پدر و مادرم فدای تو باد؛ معرفت و شناخت خدا چیست؟' حضرت فرمود: 'آن است که اهل هر عصری امامی را بشناسند که اطاعتش بر آن‌ها واجب است'» (علل الشرائع، ج۱، ص۹، حدیث۱).

فصل اول
جایگاه امام و امامت

۱.۱. نقش دعا

قبل از اینکه در این مسیر قدم بگذاریم و به کسب معرفت بپردازیم، مخلصانه برای فرج و ظهور آقا و مولایمان حجة‌بن‌الحسن‌العسکری عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف دست به دعا بر می‌داریم تا بدین‌وسیله هم به وظیفه‌ای از وظایفمان در زمان غیبت عمل کرده باشیم و هم از آثار فراوان آن، بهره‌مند شویم: یکی افزایش تحمل و درک احادیث صعب و مستعصب اهل‌بیت علیهم‌السلام و درنهایت، درک صحیح و جامع از جایگاه امامت.[۱] اکنون بعد از مشمول‌شدن دعای خیر حضرت،[۲] به این مهم می‌پردازیم. واضح است که هر قلبی، قلب سلمان نیست که تحمل درک جایگاه متعالی امامت را داشته باشد.[۳]

علی‌القاعده هرچه شخص عارف‌تر باشد، ظرف تحملش نیز بزرگ‌تر بوده و از جایگاه والاتری برخوردار خواهد بود. معلوم است که اولین و کامل‌ترین عرفا،

---

۱. مکیال المکارم، ج۱، ص۴۲۳تا۴۲۶.

۲. چراکه یکی دیگر از فواید دعا برای فرج آن حضرت، دعای آن حضرت در حق دعاکننده است (مکیال المکارم، ج۱، ص۳۳۳).

۳. عن أبی عبد اللهِ علیه‌السلام قال: «ذکرت التقیّة یوماً عند علیّ بن الحسین علیه‌السلام فقال: و اللهِ لو علم أبو ذرّ ما فی قلب سلمان لقتله و لقد آخا رسول اللهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله بینهما، فما ظنّکم بسائر الخلق. إنّ علم العلماء صعب مستصعب، لا یحتمله إلّا نبیّ مرسل أو ملک مقرّب أو عبد مؤمن امتحن اللهُ قلبه للإیمان، فقال: و إنّما صار سلمان من العلماء؛ لأنّه امرء منّا أهل البیت، فلذلک نسبته إلی العلماء» (کافی، ج۱، ص۴۰۱، حدیث۲). (=امام‌صادق علیه‌السلام می‌فرماید: «روزی نزد علی‌بن‌حسین علیه‌السلام سخن از تقیه پیش آمد. آن حضرت فرمود: 'به خدا اگر ابوذر می‌دانست آنچه در دل سلمان است، این علم او را می‌کشت؛ درصورتی‌که پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله میان آن دو، برادری برقرار کرده بود. پس دربارهٔ مردم دیگر چه گمان دارید؟ همانا علم علما دشوار است و جز پیغمبر مرسل یا فرشتهٔ مقرب یا بندهٔ مؤمنی که خدا دلش را به ایمان آزموده است، کسی طاقت تحمل آن را ندارد.' سپس فرمود: 'و سلمان ازاین‌رو ازجملهٔ علما شد که او مردی است از خانوادهٔ ما و ازاین‌جهت او را در ردیف علما آوردم.'»)

خود اهل بیت علیهم‌السلام هستند؛ چراکه از همه به خدا و خود عارف‌ترند[۱] و بزرگ‌ترین ظرف را دارند.
ناگفته نماند که همهٔ این‌ها بعد از آن است که بدانیم معرفت به کُنهِ ذات امام و درک حقیقی این جایگاه همچون معرفت به ذات اقدس الهی، امری است دست‌نیافتنی[۲] و ما تنها تا آنجاکه خود

۱ . حدیث ۱. عن أبی عبد الله علیه‌السلام قال: «کُنتَ (أمیر المؤمنین علیه‌السلام)... أعْرَفَهم (القوم) بالله» (مشهدی، المزار، ص۲۳۲). (=امام‌صادق علیه‌السلام می‌فرماید: «تو (امیرمؤمنان علیه‌السلام) عارف‌ترین قوم به خداوند بودی.)
حدیث ۲. «یا علیّ، ما عَرَفَ اللهَ إلّا أنا وأنت، و ما عَرَفَنی إلّا الله و أنت، و ما عَرَفَک إلّا الله و أنا» (مختصر بصائر الدرجات، ص۱۲۵). (=رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرماید: «ای علی، خدا را جز من و تو نمی‌شناسد و من را جز خدا و تو کسی نمی‌شناسد و تو را جز خدا و من کسی نمی‌شناسد.)

۲ . حدیث ۱. قال الصادق علیه‌السلام: «سُمِّیَتْ فاطمة؛ لأنّ الخلق فُطِموا عن معرفتها» (مناقب آل أبی طالب، ج۳، ص۱۱۶). (=امام‌صادق علیه‌السلام می‌فرماید: «فاطمه، فاطمه نامیده شده است، به‌سبب اینکه همهٔ خلایق از معرفت به مقام شامخ وی منقطع شدند.»)
حدیث ۲. قال الرضا علیه‌السلام: «کیف یُوْصَفُ بکُنْهِه محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله و قد قَرَنَه الجلیل باسمه و شَرَکَه فی عطائه و أَوْجَبَ لمن أطاعَه جزاء طاعته» (کشف الغمّة، ج۳، ص۱۷۹). (=امام‌رضا علیه‌السلام می‌فرماید: «چگونه کسی به کُنه رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌رسد و می‌تواند او را وصف کند، حال اینکه خداوند نام او را با نام خویش قرین و او را در عطای خویش شریک و طاعتش را به‌عنوان اطاعت از خویش، واجب کرده است؟»)
حدیث ۳. قال أمیر المؤمنین علیه‌السلام: «باطنُه (الإمام) غَیْبٌ لا یُدْرَکُ» (مشارق أنوار الیقین، ص۲۰۶). (=امیرمؤمنان علیه‌السلام می‌فرماید: «باطن امام، غیبی است که نمی‌شود آن را درک کرد.»)
حدیث ۴. عَنِ الإمام الرِّضَا علیه‌السلام قَالَ: «الإمَامُ کَالشَّمْسِ الطَّالِعَةِ الْمُجَلِّلَةِ بِنُورِهَا لِلْعَالَمِ، وَ هِیَ فِی الأُفُقِ بِحَیْثُ لا تَنَالُهَا الأَیْدِی وَ الأَبْصَارِ... فَمَنْ ذَا الَّذِی یَبْلُغُ مَعْرِفَةَ الإمَامِ؟ أَوْ یُمْکِنُهُ اخْتِیَارُهُ؟ هَیْهَاتَ، هَیْهَاتَ، ضَلَّتِ الْعُقُولُ وَ تَاهَتِ الْحُلُومُ وَ حَارَتِ الأَلْبَابُ وَ خَسَأَتِ الْعُیُونُ وَ تَصَاغَرَتِ الْعُظَمَاءُ وَ تَحَیَّرَتِ الْحُکَمَاءُ وَ تَقَاصَرَتِ الْحُلَمَاءُ وَ حَصِرَتِ الْخُطَبَاءُ وَ جَهِلَتِ الأَلِبَّاءُ وَ کَلَّتِ الشُّعَرَاءُ وَ عَجَزَتِ الأُدَبَاءُ وَ عَیِیَتِ الْبُلَغَاءُ عَنْ وَصْفِ شَأْنٍ مِنْ شَأْنِهِ أَوْ فَضِیلَةٍ مِنْ فَضَائِلِهِ وَ أَقَرَّتْ بِالْعَجْزِ وَ التَّقْصِیرِ، وَ کَیْفَ یُوصَفُ بِکُلِّهِ أَوْ یُنْعَتُ بِکُنْهِهِ أَوْ یُفْهَمُ شَیْءٌ مِنْ أَمْرِهِ أَوْ یُوجَدُ مَنْ یَقُومُ مَقَامَهُ وَ یُغْنِی غِنَاهُ! لا، کَیْفَ؟! وَ أَنَّی؟! وَ هُوَ بِحَیْثُ النَّجْمِ مِنْ یَدِ الْمُتَنَاوِلِینَ وَ وَصْفِ الْوَاصِفِینَ، فَأَیْنَ الاخْتِیَارُ مِنْ هَذَا؟! وَ أَیْنَ الْعُقُولُ عَنْ هَذَا؟! وَ أَیْنَ یُوجَدُ مِثْلُ هَذَا؟! أَتَظُنُّونَ أَنَّ ذَلِکَ یُوجَدُ فِی غَیْرِ آلِ الرَّسُولِ محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله؟!» (کافی، ج۱، ص۱۹۸، حدیث۱).
(=امام‌رضا علیه‌السلام می‌فرماید: «امام همچون خورشید فروزانی است که نورش عالم را فرا گرفته است و کسی را توان دسترسی و دیدن حقایق آن نیست. کیست که امام را بحق بشناسد یا توان انتخاب او را داشته باشد؟ هیهات، هیهات، خردها درباره‌اش گمراه‌اند و خاطرها در تحیّر، عقل‌ها سرگردان و چشم‌ها بی‌بصیرت، بزرگان در اینجا کوچک‌اند و حکیمان در حیرت و بردباران، کوته‌نظر و هوشمندان گیج و نادان و شعرا گنگ و ادبا درمانده و سخن‌دانان بی‌زبان. شرح یک مقامش نتوانند و وصف یکی از فضایلش ندانند. همه به عجز معترف‌اند. چگونه می‌توان کنهش را وصف کرد و اسرارش را فهمید؟! چطور کسی به‌جای او بایستد و حاجت مربوط به او را برآورد؟ نه، چطور؟ از کجا؟! او

معرّف خود باشند، درصورت داشتن ظرف لازم، توان راه‌پیمایی در این وادی را خواهیم داشت. پس اندازهٔ شناخت ما به اندازهٔ ظرف ما بستگی دارد.

۲.۱. جایگاه امامت نزد عقل

پوشیده نیست که هر عقل سلیمی به رفعت چنین جایگاهی حکم می‌کند و متصدیان آن را انسان‌هایی کامل می‌داند که باید از صفات عالی و درخور شأن و مقام ایشان، بهره‌مند باشند. او عقل امام را واسطهٔ فیض الهی و رابط اول خالق و مخلوق می‌داند و لازمهٔ هدایت و رهبری مطلق را چیزی جز این نمی‌بیند.

۳.۱. جایگاه امامت در قرآن

﴿وَ إِذِ ابْتَلَى إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَاماً قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾[۱]

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الأَمْرِ مِنْكُمْ﴾[۲]

﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الإِسلامَ دِيناً﴾[۳]

در مقام خود، اختری است برافروخته و از دسترس دست‌یازان و وصف واصفان فراتر. کجا انتخاب بشر به این پایه رسد؟! عقل کجا و مقام امام کجا؟! کجا چنین شخصیتی یافت شود؟! آیان گمان می‌برند که در غیرخاندان رسول خدا ﷺ امامی یافت شود؟!»)

۱. بقره، ۱۲۴.

۲. نساء، ۵۹.

۳. مائده، ۳.

﴿ وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الأَرْض وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ ﴾ [1]
﴿ وَ كُلَّ شَيْء أحْصَيْنَاهُ فی إمَام مُبين ﴾ [2]
﴿ إِنَّا عَرَضْنَا الأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَ الأَرْض وَ الْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا ﴾ [3]

۴.۱. راه شناخت صحیحِ جایگاه امام و امامت

داشتن نگاه نزولی به امام و پرهیز از هر نوع نگاه صعودی به این جایگاه، برای کشف مقام شامخ امام و امامت و صفات عالی آن ضروری است. باید به این مقام، از بالا به پایین نگاه کرده و آن را بررسی کرد.

برای روشن‌شدن کلی ماجرا، مثالی می‌زنیم؛ آنگاه شما را با این نگاه همراهی خواهیم کرد. جبرئیل به‌عنوان فرشتهٔ امین وحی الهی، بدون‌داشتن این نگاه، قرآن را بر پیامبری که چهل سال اُمّی بوده و بعد از این مدت به رسالت مبعوث شده است، ابلاغ می‌کند و آنچه پیامبر خدا ﷺ از آن بی‌خبر است، برای او آشکار می‌سازد و به وی تعلیم می‌دهد و... . عجیب است که بی‌توجهی به این نگاه، موجب شده است عده‌ای از بزرگان و مدعیان علم، در برتری مقام پیامبر ﷺ بر جبرئیل دچار شکّ شوند و مسئلهٔ اعلم‌بودن جبرئیل و افضل‌بودن او بر رسول خدا ﷺ را مطرح کنند؛ حال‌اینکه در

۱. قصص، ۵.
۲. ﴿إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَى وَ نَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَ آثَارَهُمْ وَ كُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ﴾ (یس، ۱۲).
۳. احزاب، ۷۲.

نگاه نزولی به امام علیه‌السلام، جایگاه جبرئیل، جایگاه شاگردی است که از ابتدای خلقت، معلمی جز امیرمؤمنان علیه‌السلام نداشته است[۱] و جز به‌واسطهٔ ولایت آن حضرت و اولاد طاهرینش، به خدا تقرب نجسته[۲] و بی‌اذن ایشان، قدم از قدم برنداشته و نیم‌نفسی نکشیده است[۳] و بالاترین رتبه و مقام او، بلکه همهٔ

---

۱. حدیث ۱. جبرئیل خطاب به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌گوید: «همانا برای علی بر من حق معلمی و آموزگاری است» (طوالع الأنوار، ص۹۰).
حدیث ۲. جبرئیل خطاب به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌گوید: «چون خداوند مرا خلق کرد، از من سؤال کرد: 'تو کیستی و نامت چیست؟ و من کیستم و نامم چیست؟' پس من در جواب متحیر شدم و ساکت ماندم تا اینکه این جوان (علی علیه‌السلام) در عالم انوار نزد من حاضر شد و جواب را به من تعلیم داد» (طوالع الأنوار، ص۹۰).
حدیث ۳. امام‌رضا علیه‌السلام می‌فرماید: «اول چیزی که خداوند آفرید، ارواح ما بود و پس از آن، ما را به یگانگی و شکر خود گویا کرد. بعد از آن، ملائکه را آفرید و وقتی آنان ارواح ما را نوری واحد مشاهده کردند، ما را بزرگ شمردند. پس ما شروع کردیم به تسبیح پروردگار تا ملائکه بدانند ما مخلوق هستیم و خداوند منزه است از اینکه صفات ما را داشته باشد. ملائکه نیز پس از تسبیح ما، شروع کردند به تسبیح و او را از صفات ما منزه شمردند. وقتی عظمت مقام ما را مشاهده کردند، خدا را تهلیل گفتیم تا ملائکه بدانند که جز او پروردگاری نیست و ما بنده‌ایم نه خدا، تا اینکه هم‌ردیف او یا در مقامی پایین‌تر از او پرستیده شویم. آنان نیز گفتند: 'لاَ إلَهَ إلّا اللهُ.' بار دیگر چون بزرگی مقام ما را مشاهده کردند، 'اللهُ أکْبَرُ' گفتیم تا ملائکه بدانند خداوند بزرگ‌تر از آن است که مقامش درک شود، مگر به‌وسیلهٔ خودش. نیز وقتی مشاهده کردند خداوند چقدر عزت و نیرو به ما داده است، گفتیم: «لاَ حَوْلَ وَ لاَ قُوَّةَ إلّا بِاللهِ» تا ملائکه بدانند حرکت و نیرویی نیست، مگر به‌یاری خداوند. چون نعمت‌های خدا را بر ما مشاهده کردند و طاعت ما را واجب دیدند، گفتیم: 'الحمد للهِ.' پس ملائکهٔ الهی به‌واسطهٔ ما به شناخت توحید خدا و تهلیل و تحمید و تمجید و هدایت یافتند» (علل الشرایع، ج۱، ص۵، حدیث۱).

۲. حدیث ۱. امام‌باقر علیه‌السلام می‌فرماید: «به خدا قسم، در آسمان، هفتاد صنف از ملائکه هستند که اگر تمام اهل زمین جمع شوند و بخواهند یک صنف از آن‌ها را شمارش کنند، نمی‌توانند. همهٔ این ملائکه به‌وسیلهٔ ولایت ما اهل‌بیت، به خدای متعال تقرب می‌جویند» (بصائر الدرجات، ص۸۷، حدیث۴).
حدیث ۲. امام‌صادق علیه‌السلام می‌فرماید: «به خدایی که جانم در دست اوست، ملائکهٔ خدا در آسمان‌ها بیشتر از تعداد خاک زمین‌ها هستند و در آسمان محل قدمی نیست، مگر اینکه مَلَکی تسبیح و تقدیس پروردگار را می‌کند و در زمین درخت و گِل‌ولایی نیست، مگر اینکه در آنجا فرشته‌ای مأموریت دارد هر روز گزارش خود را به خدا برساند؛ با اینکه خداوند از او داناتر است. تمام آن‌ها هر روز تقرب می‌جویند به خدا به‌ولایت ما اهل‌بیت و برای محبان ما استغفار کرده و دشمنان ما را لعن کرده و از خدا درخواست می‌کنند بر آن‌ها عذابی دردناک نازل کند» (بصائر الدرجات، ج۸۸، حدیث۹).

۳. حدیث ۱. امام‌موسی‌کاظم علیه‌السلام می‌فرماید: «هیچ مَلَکی نیست که خداوند او را برای اجرای فرمانی به زمین بفرستد، مگر اینکه ابتدا نزد امام می‌رود و آن امر را به ایشان عرضه می‌کند. به‌درستی که محل رفت‌وآمد ملائکهٔ الهی به‌سوی

ملائکهٔ مقرب الهی، خدمتگزاری به آن جناب و دوستداران ایشان است.[۱]

جبرئیل هیچ‌گاه قرآن را به پیامبر عظیم‌الشأن تعلیم نکرد و چیزی به وی نیاموخت. چگونه چنین باشد و حال اینکه امیرمؤمنان علیه‌السلام آن هنگام که به دنیا آمد و قنداقهٔ وی را به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله دادند، آن حضرت پس از سلام به محمد مصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله و اذن از ایشان، شروع کرد به خواندن قرآنی که سال‌ها بعد جبرئیل بر رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در غار حرا فرو آورد.[۲]

صاحب این امر است» (بصائر الدرجات، ص۱۱۵، حدیث۲۲).

حدیث ۲. امیرمؤمنان علیه‌السلام می‌فرماید: «من حجت خدا بر اهل آسمان‌ها و زمین هستم و هیچ مَلَکی در آسمان بدون اذن من، قدمی از قدم برنمی‌دارد» (مشارق أنوار الیقین، ص۳۴۳).

حدیث ۳. امیرمؤمنان علیه‌السلام می‌فرماید: «قسم به آن خدایی که آسمان را بدون پایه و ستون بالا برده است، اگر ملَکی از ملائکه، قصد جابه‌جایی [به‌اندازهٔ نَفَسی] از مکانی به مکان دیگر داشته باشد، هرگز بدون اذن من نمی‌تواند چنین کند. این مسئله برای فرزندانم حسن و حسین و فرزندانِ از نسل او نیز هست که نهمین ایشان قیام‌کنندهٔ آن‌هاست» (بحار الانوار، ج۲۷، ص۳۶).

۱. حدیث ۱. رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرماید: «به‌درستی که ملائکهٔ الهی خادمان ما و خادمان دوستان ما هستند» (علل الشرائع، ج۱، ص۵، حدیث۱).

۲. حدیث ۲. رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرماید: «هنگام تولد علی علیه‌السلام جبرئیل فرود آمد و به من گفت: 'ای حبیب خدا، پروردگارت سلام می‌رساند و به تو مژدهٔ تولد برادرت علی را می‌دهد و می‌فرماید که هنگام ظهور پیامبری تو و آشکارشدن وحی بر تو نزدیک شده است و اکنون تو را با برادر و وزیر و خلیفه و همانند خودت تأیید کردم و به‌وسیلهٔ او نام تو را بلندآوازه و بازویت را استوار ساختم.' من شتابان برخاستم و دیدم فاطمه، دختر اسد و مادر علی، درحالِ درد زایمان بوده و میان زنان و قابله‌هاست. پس حبیب من، جبریل، به من گفت: 'میان خودت و فاطمه، دختر اسد، پرده‌ای بیاویز و پس از اینکه علی را زاییدند، او را ببین.' من چنان کردم که فرمان داده شده بودم. سپس جبرئیل به من گفت: 'دست راست خود را دراز کن که علی علیه‌السلام همان سرسلسلهٔ اصحابِ یمین توست.' من دست راست خود را به‌سوی فاطمه، دختر اسد دراز کردم. ناگاه علی را در دست خود دیدم؛ درحالی‌که دست راست خود را بر گوش راست خود نهاده و برآیین حقیقت، اذان و اقامه می‌گفت و به یگانگی خداوند و پیامبری من گواهی می‌داد. سپس به من گفت: 'ای رسول خدا، اجازه می‌فرمایی بخوانم؟' گفتم: 'آری، بخوان.' و سوگند به آن‌کسی که جان محمد در دست اوست، شروع کرد به خواندن صحیفه‌هایی که بر آدم علیه‌السلام نازل شده است و پسر آدم، شیث علیه‌السلام برای برپا داشتن احکام آن قیام کرده بود. از نخستین حرف تا آخرین حرف آن را خواند و اگر شیث حاضر می‌بود، همانا اقرار می‌کرد که علی از او بهتر آن را حفظ دارد. سپس تورات موسی علیه‌السلام را چنان خواند که اگر موسی حضور می‌داشت، اقرار می‌فرمود که علی بهتر از او آن را حفظ دارد. سپس زبور داوود علیه‌السلام را خواند همان‌گونه که اگر داود حضور می‌داشت، چنان اقرار می‌کرد. پس از

۵.۱. جایگاه امام و امامت قبل از خلقت سایر مخلوقات

اکنون پس از ذکر این مثال، می‌گوییم در فهم جایگاه امام و امامت و ائمّه علیهم‌السلام با توجه به نگاه نزولی، چنین باید به ایشان نگریست و دانست که: اولاً اول مخلوقاتی که خداوند خلق کرد، ذوات مقدس و نورانی چهارده معصوم علیهم‌السلام بودند[۱] که به ارادهٔ او، علة‌العلل شدند.[۲] زمانی که معلوم شد امام،

آن انجیل عیسی علیه‌السلام را همان‌گونه خواند که اگر عیسی به حضورش می‌آمد، همچنان اقرار می‌کرد و سپس قرآنی را که خداوند بر من نازل فرموده است، از آغاز تا پایان چنان خواند که او را چنان دیدم و همچون خودم که اکنون آن را از حفظ می‌دانم، حافظ آن بود؛ بدون اینکه در آن هنگام من آیه‌ای از آیات قرآن را شنیده باشم. آنگاه علی با من و من با او چنان سخن گفتیم که پیامبران و اوصیای ایشان با یکدیگر سخن می‌گویند. سپس علی علیه‌السلام به‌حالت کودکی خود برگشت» (روضة الواعظین، ص۸۳).

۱. حدیث ۱. قال أبو جعفر علیه‌السلام: «...إنّ اللهَ أوّلُ ما خَلَقَ، خَلَقَ محمداً صلی‌الله‌علیه‌وآله و عترته الهُداة المُهْتَدين، فكانُوا أشباحَ نور بين يَدَي الله، الخبر» (کافی، ج۱، ص۴۴۲، حدیث۱۰). (= امام باقر علیه‌السلام می‌فرماید: «همانا خداوند اول چیزی که خلق کرد، محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله و عترت هدایتگر او بودند که به‌صورت اشباحی از نور در پیشگاه الهی حضور داشتند.»)

حدیث ۲. قال رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله: «...أوّل ما خَلَقَ الله نوری (رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله) ابْتَدَعَه من نوره و اشْتَقَّه من جلال عَظَمَتِه، الخبر» (بحار الانوار، ج۲۵، ص۲۲، به‌نقل از ریاض الجنان). (=رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرماید: «اول چیزی که خداوند خلق کرد، نور من بود که او را از نور خود ایجاد و از جلال عظمتش مشتق کرد.»)

حدیث ۳. قال أبو جعفر علیه‌السلام: «...أوّلُ ما ابْتَدَأَ من خَلْقِ خَلَقَه أنْ خَلَقَ محمداً صلی‌الله‌علیه‌وآله و خَلَقَنا أهل البيت معه من نوره و عَظَمَتِه، الخبر» (بحار الانوار، ج۲۵، ص۱۷، به‌نقل از ریاض الجنان). (=امام باقر علیه‌السلام می‌فرماید: «اول چیزی که خداوند از میان مخلوقاتش خلق کرد، محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله بود و ما اهل بیت را نیز از نور و عظمت خویش همراه او خلق فرمود.»)

حدیث ۴. قال أمیر المؤمنین علیه‌السلام: «...أنْشَأَهم فی القِدَم قَبْلَ كلّ مَذْرَوٍ و مَبْرَوٍ أنواراً أنْطَقَها بتحميده و ألْهَمَها شكرَه و تمجيدَه، الخبر» (مصباح المتهجد، ص۷۵۳). (=امیرمؤمنان علیه‌السلام می‌فرماید: «خداوند اهل بیت را قبل از هر مخلوقی به‌صورت انواری خلق کرد که آنان را به حمد خویش گویا و شُکر و بزرگ‌شمردن خود را به ایشان الهام کرده بود.»)

۲. حدیث ۱. عن الصادق علیه‌السلام: «...نحن علّةُ الوجود، الخبر» (بحار الانوار، ج۲۶، ص۲۵۹). («امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: «ما علت وجود موجودات هستیم.»)

حدیث ۲. عن الصادق علیه‌السلام: «...فالصورةُ الأنزعيّة... لهم علیهم‌السلام هی... هیولی الهیولات، و فاعلة المفعولات، و أسّ الحركات، و علّة كل علّة، الخبر» (توحید المفضّل، ص۲۳۰). («امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: «همان صورت نوری انتزاعی ایشان شکل‌دهندهٔ اشکال و انجام‌دهندهٔ امور و مایهٔ حرکت‌ها و علت هر علتی

اولین مخلوق عالم هستی است، این اول‌بودن، افضل‌بودن و برتری او را بر کل ماسوی‌الله به دنبال دارد و دیگر به ادلهٔ به‌خصوص دراین‌زمینه نیازی نیست.

ثانیاً فاصلهٔ زمانی در خلقت امام متصور نیست. رابطهٔ اصل خلقت نور اهل‌بیت علیهم‌السلام با ذات اقدس الهی، رابطه‌ای رتبی است، نه زمانی[1] و اگر در عده‌ای از روایات به زمان هم اشاره شده است، از باب مشوب‌نشدن اذهان و قائل‌نشدن ایشان به قدمت ذاتی امام است؛ همچنان‌که فلاسفه دربارهٔ اعیان ثابته، چنین موضعی را قائل‌اند.

معنای رتبی‌بودن این است که نمی‌شود زمانی را در قوهٔ عقل یا حتی وهم و خیال تصور کرد که در آن زمان، ایشان خلق نشده باشند. فاصلهٔ خدا و ایشان (خالق و مخلوق) تنها فاصلهٔ رتبی است؛ همانند

است.»)

حدیث ۳. فی زیارة آل یس: «...ما شیء منّا إلاّ و أنتم له السبب، الخبر» (بحار الانوار، ج۹۹، ص۹۳). (=در زیارت آل‌یاسین آمده است: «هیچ‌چیزی به ما مربوط نیست، مگر اینکه شما برای آن سبب هستید.»)

حدیث ۴. عن الرضا علیه‌السلام: «...به (رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله) کَوْنُ الأوّلین و الآخرین، الخبر» (بحار الانوار، ج۹۲، ص۳۵۸، به‌نقل از فقه الرضا علیه‌السلام). (=امام‌رضا علیه‌السلام می‌فرماید: «به‌سبب رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله اولین و آخرین مخلوقات خلق شدند.»)

حدیث ۵. قال أمیر المؤمنین علیه‌السلام: «...أنا مُسبِّبُ الأسباب، الخبر» (الزام الناصب، ج۲، ص۱۸۸). (=امیرمؤمنان علیه‌السلام می‌فرماید: «من فراهم‌کنندهٔ اسباب هستم.»)

حدیث ۶. قال أبو جعفر علیه‌السلام: «...نحن سببُ خلق الخلق... من الملائکة و الآدمیّین، الخبر» (بحار الانوار، ج۲۵، ص۲۰، حدیث۳۱، به‌نقل از ریاض الجنان). (=امام‌باقر علیه‌السلام می‌فرماید: «ما سبب خلقت مخلوقات از ملائکه و آدمیان هستیم.»)

حدیث ۷. قال أمیر المؤمنین علیه‌السلام: «...نحن صنائعُ الله و الخلقُ من بعدُ صنائعُ لنا» (مشارق أنوار الیقین، ص۷۷). (=امیرمؤمنان علیه‌السلام می‌فرماید: «ما مصنوعات پروردگارمان هستیم و خلایق بعد از ما مصنوعات ما هستند.»)

۱. حدیث۱. قال أمیر المؤمنین علیه‌السلام: «...خَلَقَهم الله من نور عظمته، الخبر» (مشارق أنوار الیقین، ص۲۰۸). (=امیرمؤمنان علیه‌السلام می‌فرماید: «خداوند اهل‌بیت علیهم‌السلام را از نور عظمت خویش خلق کرده است.»)

حدیث ۲. عن علیّ بن الحسین علیه‌السلام: «...اخْتَرَعَنا من نور ذاته، الخبر» (بحار الانوار، ج۲۶، ص۱۴، به‌نقل از عتیق). (=امام‌سجاد علیه‌السلام می‌فرماید: «خداوند ما را از نور ذات خویش خلق کرد.»)

کلید و قفل که میان چرخاندن کلید و بسته‌شدن قفل، زمانی وجود ندارد و تنها فاصلهٔ رتبی است که اول و دوم‌بودن را مشخص می‌کند و می‌گوییم رتبهٔ کلید بر رتبهٔ قفل مقدم است؛ گرچه برحسب ظاهر، هر دو در یک زمان می‌چرخند.

این موضوع (رتبی‌بودن خلقت امام) دربارهٔ صفات عالی موهوب به امام نیز جاری و ساری است. در اینجا نیز فاصلهٔ زمانی در عطای صفاتی همچون علم، قدرت، عصمت و اراده ازجانب خداوند متعال به ایشان متصور نیست و چنین نبوده است که خداوند امام را خلق کرده و پس از گذشت زمانی هرچند کم، صفات مذکور را به وی عطا کند؛ بلکه فاصلهٔ میان خلق ذات امام و عطای صفات به وی، تنها فاصلهٔ رتبی بوده است و ذات امام بر صفات او تقدم رتبی دارد، نه زمانی![1] در نتیجه نمی‌توان گفت زمانی بوده است که امام، جاهل بوده یا عصمت نداشته است و... .

آنچه گفتیم با کمی دقت، فهمیدنی است؛ ولی بی‌دقتی در فهم آن، موجب خواهد شد صفات امام را ذاتی وی بپنداریم و برداشت کنیم منظور این است که صفات امام نیز همانند صفات خدا ذاتی است؛ حال اینکه چنین نبوده است و میان صفات امام و ذات وی، تفاوت و بینونیت تام است.

---

۱. عن الباقر علیه‌السلام: «...خَلَقَهم حلماء، علماء، بررة، أصفياء، الخبر» (کافی، ج۱، ص۴۴۲، حدیث۱۰). (=امام‌باقر علیه‌السلام می‌فرماید: «خداوند ایشان را حلیم، عالم، نیکوکار و پاکیزه خلق کرد.»)

۶.۱. جایگاه امامت بعد از خلقت مخلوقات

آنچه در این زمینه باید بدانیم:
اولاً خداوند همه چیز را به‌خاطر ایشان خلق کرده است.[۱]
ثانیاً خداوند مخلوقات را از نور شعشعانی اهل‌بیت علیهم‌السلام خلق کرده است.[۲]

---

۱. حدیث ۱: امام‌صادق علیه‌السلام می‌فرماید: «خداوند متعال فرموده است: 'من دنیا و آخرت را به‌خاطر ائمهٔ معصومین خلق کردم'» (مشارق انوار الیقین، ص۲۲۶). حدیث ۲: رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرماید: «اگر ما نبودیم، خداوند بهشت و جهنم و انبیا و ملائکه را نمی‌آفرید» (بحار الانوار، ج۲۶، ص۳۴۹، حدیث۲۳).
حدیث ۳: امام‌باقر علیه‌السلام می‌فرماید: «اگر ما نبودیم، خداوند آسمان و زمین و بهشت و جهنم و خورشید و ماه و جن و انس را خلق نمی‌کرد» (عیون المعجزات، ص۶۹).

۲. حدیث ۱. قال رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله: «...خَلَقَ العرش، و اللوح، و الشمس، و القمر، و النجوم، و ضوء النهار، و ضوء [خ: نور] الأبصار، و العقل و المعرفة، و أبصار العباد، و أسماءهم و قلوبهم من نوری، و نوری مشتقّ من نوره، الخبر» (مشارق أنوار الیقین، ص۷۸). (=رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرماید: «خداوند عرش، لوح، خورشید، ماه، ستارگان، نور روز، نور دیدگان، عقل و معرفت، چشمان بندگان، گوش‌ها و قلب‌هایشان را از نور من خلق کرده و نور من از نور او مشتق شده است.»)
حدیث ۲. قال رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله: «...فلمّا أراد الله بدء الصنعة، فتق نوری فخلق منه العرش فنور العرش من نوری و نوری من نور الله و أنا أفضل من العرش. ثمّ فتق نور ابن أبی طالب فخلق منه [خ: نور] الملائکة فنور الملائکة [خ: فالملائکة] من نور ابن أبی طالب و نور ابن أبی طالب من نور الله و نور ابن أبی طالب أفضل من الملائکة، و فتق نور ابنتی فاطمة فخلق منه [خ: نور] السماوات و الأرض فنور السماوات [خ: فالسماوات] و الأرض من نور ابنتی فاطمة و نور فاطمة من نور الله و فاطمة أفضل من السماوات و الأرض، ثمّ فتق نور الحسن فخلق منه الشمس و القمر فنور الشمس و القمر من نور الحسن و نور الحسن من نور الله و الحسن أفضل من الشمس و القمر، ثمّ فتق نور الحسین، فخلق منه الجنّة و الحور العین فنور الجنّة [خ: فالجنّة] و الحور العین من نور الحسین و نور الحسین من نور الله و الحسین أفضل من الجنّة و الحور العین، الخبر» (بحار الانوار، ج۲۵، ص۱۶، به‌نقل از ریاض الجنان). (=رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرماید: «چون که خداوند اراده فرمود خلقت را آغاز کند، نور مرا گشود و از آن، عرش را خلق کرد. پس نور عرش از نور من است و نور من از نور خداست و من از عرش برترم. سپس نور علی‌بن‌ابی‌طالب را گشود و از آن ملائکه را خلق کرد. پس نور ملائکه از نور اوست و نور او از نور خداوند است و او از ملائکه برتر است. سپس نور دخترم فاطمه را گشود و آسمان‌ها و زمین را از نور او خلق کرد. پس نور آسمان‌ها و زمین از نور دخترم فاطمه است و نور او از نور خداست و فاطمه از آسمان‌ها و زمین برتر است. سپس نور حسن را گشود و خورشید و ماه را از آن خلق کرد. پس نور خورشید و ماه از نور حسن است و نور او از نور خداست و حسن از خورشید و ماه برتر است. سپس نور حسین را گشود و بهشت و حورالعین را از آن خلق کرد. پس نور بهشت و حورالعین از نور حسین است و نور حسین از خداست و حسین از بهشت و حورالعین برتر است.»)
حدیث ۳. قال أمیر المؤمنین علیه‌السلام: «...خَلَقَ الله من کلّ قطرة من نوره (رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله) نبیّاً من الأنبیاء، فلمّا تکاملَتِ الأنوار صارَتْ تَطُوفُ حول نور محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله کما تَطُوفُ الحُجّاج حول بیت الله الحرام... خَلَقَ من نور محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله جوهرةً و قَسَمَها قِسْمَیْن، فنَظَرَ إلی القسم الأوّل بعَیْن الهَیْبَة فصار ماءً عَذْباً، و نَظَرَ إلی القسم

ثالثاً خداوند ایشان را شاهد بر خلق قرار داده است.[۱]
رابعاً ایشان را حجت بر همهٔ مخلوقات قرار داد.[۲]

الثانی بعَیْن الشَّفَقَة فخَلَقَ منه العرش فاستَوَی علی وجه الماء، فخَلَقَ الکرسیَّ من نور العرش، و خَلَقَ من نور الکرسی اللوحَ، و خَلَقَ من نور اللوح القلمَ... ثمّ خلق الشمس و القمر و النجوم و اللیل و النهار و الضیاء و الظلام و سائر الملائکة من نور محمد ﷺ، الخبر» (بحار الانوار، ج۱۵، ص۲۹، به‌نقل از بکری، الانوار). (=امیرمؤمنان ؑ می‌فرماید: «خدای متعال از هر قطره‌ای از نوررسول‌خدا ﷺ، پیامبری از پیامبران را خلق کرد. پس چون انوار آنان کامل شد، اطراف نور محمد ﷺ مشغول طواف شدند؛ همچنان‌که حاجیان دور خانهٔ خدا طواف می‌کنند. آنگاه از نور محمد ﷺ جوهری را خلق و آن را به دو قسمت کرد. به قسمت اول با چشم هیبت نگاه کرد و آن به آب گوارا تبدیل شد و به قسمت دوم با چشم شفقت و مهربانی نگاه کرد و از آن، عرش را خلق کرد. پس عرش برآب قرار گرفت. سپس کرسی را از نور عرش و لوح را از نور کرسی و قلم را از نور لوح خلق کرد. سپس خورشید و ماه و ستارگان و شب و روز و نور و ظلمت و سایر ملائکه را از نور محمد خلق کرد.»)

حدیث ۴. قال رسول‌الله ﷺ: «...نورُها (الأشیاء) من نوری (رسول‌الله ﷺ) و نور علیّ، الخبر» (تأویل الآیات، ج۲، ص۵۰۲، به‌نقل از کتاب ابن‌ماهیار). (=رسول‌خدا ﷺ می‌فرماید: «نور همهٔ اشیا از نور من و نور علی است.»)

۱. حدیث ۱. عن أبی جعفر ؑ: «...خَلَقَ الأشیاء و أَشْهَدَهم خَلْقَها، الخبر» (بحار الانوار، ج۲۵، ص۳۳۹، حدیث۲۱، به‌نقل از ریاض الجنان). (=امام‌باقر ؑ می‌فرماید: «خداوند اشیا را خلق کرد و ایشان را بر خلق آن‌ها شاهد گرفت.»)

حدیث ۲. عن أبی عبد الله ؑ: «نحن... شهداؤُه فی خلقه، الخبر» (بصائر الدرجات، ج۸۱، حدیث۴). (=امام‌صادق ؑ می‌فرماید: «ما شاهدان خداوند در میان خلقش هستیم.»)

حدیث ۳. عن الصادق ؑ: «...هم الشهداءُ علی أهل کلّ زمان، الخبر» (=بحار الانوار، ج۹۰، ص۳، به‌نقل از نعمانی، رساله). (=امام‌صادق ؑ می‌فرماید: «اهل‌بیت شاهدان الهی بر اهل هر زمانی هستند.»)

۲. حدیث ۱. عن أبی جعفر ؑ: «حُجَجُ الدُهور» (کافی، ج۸، ص۲۵). (=امام‌باقر ؑ می‌فرماید: «اهل‌بیت حجت‌های الهی در همهٔ اعصار بوده و هستند.»)

حدیث ۲. عن أمیرالمؤمنین ؑ: «إنّا... حججُ الله... علی خلقه» (المناقب، کتاب عتیق، ص۷۴). (=امیرمؤمنان ؑ می‌فرماید: «به‌درستی‌که ما حجت‌های خدا بر خلقش هستیم.»)

حدیث ۳. عن علیّ بن الحسین ؑ: «نحن... حججُ الله علی العالمین» (صدوق، امالی، ص۲۵۲، حدیث۱۵). (=امام‌سجاد ؑ می‌فرماید: «ما حجت‌های خدا بر عالمیان هستیم.»)

حدیث ۴. قال أبو عبد الله ؑ: «ما من نبیّ... إلّا و نحن الحُجَج علیهم» (مستطرفات السرائر، ص۵۷۵). (=امام‌صادق ؑ می‌فرماید: «هیچ پیامبری نیست، مگر اینکه ما حجت بر ایشان بوده‌ایم.»)

حدیث ۵. عن علیّ بن موسی الرضا ؑ: «جَعَلَها (أنواراً فی القِدَم) الحُجَجَ علی کلّ معترف له بمَلَکة الربوبیّة و سلطان العبودیّة.» (مصباح المتهجّد، ص۷۵۳). (=امام‌رضا ؑ می‌فرماید: «خداوند انوار ما را از همان ابتدای خلقت، حجت بر معترفان به ربوبیت و عبودیت خویش قرار داد.»)

حدیث ۶. قال أبو عبد الله ؑ: «ما من شیء و لا من آدمیّ و لا إنسیّ و لا جنّیّ و لا ملک فی السماوات إلّا و نحن الحُجَج علیهم» (مستطرفات السرائر، ص۵۷۵). (=امام‌صادق ؑ می‌فرماید: «هیچ شیئی و هیچ انسانی و هیچ جنّی و هیچ مَلَکی در آسمان‌ها نیست، مگر اینکه ما حجت بر آنان هستیم.»)

حدیث ۷. قال أمیر المؤمنین ؑ: «أنا حجّةُ الحُجَج» (إلزام الناصب، ج۲، ص۱۸۸).

خامساً امر خلق و مخلوقات را نیز به ایشان واگذار کرده و همه‌کارهٔ عالم هستی و فرمانروای مطلقشان کرده است.[1]

سادساً به‌برکت وجود ایشان، به خلایق روزی می‌دهد.[2]

(=امیرمؤمنان ﷺ می‌فرماید: «من حجت بر همهٔ حجت‌ها هستم.»)
حدیث ۸. قال أمیرالمؤمنین ﷺ: «أنا... حجّةُ الأنبیاء» (مناقب آل أبی طالب: ج۱، ص۳۸۴). (=امیرمؤمنان ﷺ می‌فرماید: «من حجت بر همهٔ انبیا هستم.»)
حدیث ۹. عن رسول اللهِ ﷺ: «(علیّ بن أبی طالب ﷺ) حجّةُ الله علی خلقه فی الأُمم کلّها» (تفسیر فرات الکوفی، ص۳۷۳). (=رسول‌خدا ﷺ می‌فرماید: «علی‌بن‌ابی‌طالب ﷺ حجت خدا بر همهٔ امت‌هاست.»)
حدیث ۱۰. قال الصادق ﷺ: «إنّ لله اثْنَیْ عَشَرَ أَلف عالم، کلُّ عالمٍ منهم أَکْبَرُ من سبع سماوات و سبع أرضین، ما تَرَی عالَم منهم أنّ لله عالَماً غیرهم، و أنا الحجّة علیهم» (الخصال، ص۶۳۹، حدیث۱۴). (=امام‌صادق ﷺ می‌فرماید: «به‌درستی‌که خداوند دوازده‌هزار عالَم دارد که هر عالمی از هفت آسمان و هفت زمین بزرگ‌تر است و اهل هیچ عالمی نمی‌داند که خدا عالم دیگری نیز دارد و من حجت بر همهٔ آن عوالم هستم.»)
حدیث ۱۱. فی بعض الزیارات الجامعة ﷺ خطاباً للکاظم ﷺ: «السلام علی حجّة الله علی العَوالِم» (بحار الانوار، ج۹۹، ص۲۰۲). (=در بعضی از زیارات جامعه، خطاب به امام‌کاظم ﷺ چنین آمده است: «سلام بر حجت خدا بر همهٔ عالَم‌ها.»)
حدیث ۱۲. فی بعض الزیارات الجامعة ﷺ خطاباً للمهدی ﷺ: «السلام علی حجّة الله علی الإنس والجانّ» (بحار الانوار، ج۹۹، ص۲۰۲). (=در بعضی از زیارات جامعه خطاب به حضرت مهدی ﷺ چنین آمده است: «سلام بر حجت خدا بر انسان و جن.»)

۱. حدیث ۱. فی بعض الزیارات الجامعة ﷺ: «...فَوَّضَ إلیکم الأمور، الخبر» (بحار الانوار ج۹۹، ص۱۵۰، به‌نقل از کتاب العتیق). (=در بعضی از زیارات جامعه چنین آمده است: «خداوند همهٔ امور را به شما واگذار کرد.»)
حدیث ۲. قال أبو جعفر ﷺ: «...فَوَّضَ إلینا أمرَ عباده، الخبر» (الهدایة الکبری، ص۲۳۰). (=امام‌باقر ﷺ می‌فرماید: «خداوند امر بندگانش را به ما واگذار کرد.»)
حدیث ۳. قال أمیرالمؤمنین ﷺ: «...أنا المُفوَّضُ إلیَّ أمرُ الخلائق، الخبر» (مشارق أنوار الیقین، ص۳۱۹). (=امیرمؤمنان ﷺ می‌فرماید: «من آن‌کسی هستم که امر خلایق به او واگذار شده است.»)
حدیث ۴. قال أمیرالمؤمنین ﷺ: «...الإمام... یُعْطَی التصرّفَ علی الإطلاق، الخبر» (مشارق أنوار الیقین، ص۲۰۵). (=امیرمؤمنان ﷺ می‌فرماید: «تصرف در همهٔ امور به امام عطا شده است.»)
حدیث ۵. عن الباقر ﷺ: «...کلُّ من خَصَّه الله بالروح فقد فَوَّضَ إلیه أمْرَه أنْ یَخْلُقَ بإذنه [خ: و یُحیی بإذنه]، الخبر» (الهدایة الکبری، ص۲۳۰). (=امام‌باقر ﷺ می‌فرماید: «هرکس که خداوند او را به روح‌الامر اختصاص داده است، امر عالم را به او واگذار کرده است. پس او به‌اذن الهی، خلق و مردگان را زنده می‌کند.»)

۲. حدیث ۱. امام‌باقر ﷺ می‌فرماید: «خداوند به‌خاطر اهل‌بیت ﷺ به بندگانش روزی می‌دهد و به‌خاطر ایشان سرزمین‌ها را آباد می‌کند و به‌خاطر ایشان باران نازل می‌کند و به‌خاطر ایشان برکات زمین از آن خارج می‌شود» (کمال الدین، ص۲۶۰، حدیث۵).
حدیث ۲. امام‌صادق ﷺ می‌فرماید: «اگر ما نبودیم، رودخانه‌ها جاری نمی‌شد و درختان میوه نمی‌داد و سبز نمی‌شد» (مدینة المعاجز، ج۶، ص۴۷، حدیث۲۶۶).

سابعاً آسمان و زمین را به وجود پُر رمز و راز ایشان استوار کرده است.[1]

درنتیجه، در مباحث معرفتی، به هیچ عنوان نباید به امام علیه‌السلام نگاه صعودی داشت و او را از پایین به بالا نگاه کرد؛ زیرا دراین‌صورت چیزی جز تعارض‌گویی و تحیر عایدمان نمی‌شود و حکایت مورچه‌ای می‌شود که سراغ شیء بزرگی رفته است و از نزدیک به آن می‌نگرد.

پرسیدم از خِرَد که چه گویم به وصف او
گفتا مـرا به حیرت دیرینه واگذار
کردم سؤال این سخن از عشق پرده‌در
گفتا صفات حق همه در حقّ وی شمار
دروی ببین جلال و جمال خدا که هست
مَظهر به اسم ذات و صفات آن بزرگوار

۷.۱. نکته‌ای مهم برای اهلش

یکی از آثار بسیار ارزشمندِ نگاه نزولی در بحث‌های معرفتی و نگاه صعودی در بحث‌های اثباتی، این است که هیچ‌گاه میان ادلهٔ موجود در نگاه نزولی و ادلهٔ موجود در نگاه صعودی، تعارضی دیده نمی‌شود؛ زیرا شخص می‌فهمد که ادلهٔ هر دو نگاه صحیح است و در جای خود بی‌عیب و نقص؛ ولی در دو جهت متفاوت: یکی درجهت فهماندن مقام درک‌ناپذیر اهل‌بیت علیهم‌السلام و دیگری شناخت ظاهری و اثبات داشته‌ها و خصوصیات امام به‌صورت گام‌به‌گام و القای آرام مطالب عالی.

---

۱. رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرماید: «خداوند به‌سبب اهل‌بیت علیهم‌السلام آسمان را بر زمین بر افراشته و نگاه داشته است» (اختصاص، ص۲۲۳).

توضیح: پرواضح است که پیامبر اکرم ﷺ و اهل‌بیت گرامی ایشان ﷺ برای اثبات وجود اولیهٔ خود به‌عنوان پیامبر و امام و برخورداری از صفاتی متمایز و عالی، آن‌هم برای مردمی که در نادانی به‌قدری فرو رفته‌اند که بدون معجزات آن‌چنانی، ادعاهای اولیه را به‌سختی می‌پذیرند، چه برسد که پیامبر و امام از مطالب سنگین و بلند معرفتی سخن گفته و با مردم با نگاه نزولی سخن بگویند، چاره‌ای جز رعایت حال ایشان و نگاه نزولی به خویش نداشته‌اند.

بااینکه چنین کردند، عده‌ای غلو کرده و آنان را خدای بی‌مثل خواندند![1] آنگاه چه می‌کردند و چه می‌گفتند اگر خود را آن‌چنان‌که باید، معرفی می‌کردند و نگاه نزولی به خویشتن می‌داشتند؟! درنتیجه هر دو دستهٔ ادله، صحیح است و هرکدام معنا و مفهوم لازم و کافی را دارد و چون جهت ادله متفاوت است و در تعارض، باید جهت یکی باشد، تعارضی هم در بین نیست و بالطبع به رفع تعارض هم نیازی نیست.

آری، آنچه اهل‌بیت ﷺ به سلمان‌ها، کمیل‌ها، جابربن‌جعفی‌ها، مفضّل‌بن‌عمرها فرموده و تعلیم داده‌اند، اکثراً با نگاه نزولی به خویشتن بوده است و حقایقی هم مطرح می‌شده است که «لا یحتمله إلاّ نبیّ مرسل أو ملک مقرّب او مؤمن امتحن الله قلبه.»[2]

---

۱. قال رسول‌الله ﷺ: «...لولا أنْ تَقُولَ فیک (علیّ بن أبی طالب ﷺ) طوائفُ من أمّتی ما قالت النصاری فی المسیح لَقُلْتُ فیک قولاً لا تَمُرُّ بمَلإٍ إلاّ أخَذُوا من تراب قَدَمَیْک یَسْتَشْفُون به، الخبر» (صدوق، أمالی، ص۷۰۹). (=رسول‌خدا ﷺ می‌فرماید: «اگر نبود که اقوامی از امت من دربارهٔ تو (علی‌ابن‌ابی‌طالب ﷺ) چیزی را می‌گفتند که نصارا دربارهٔ مسیح گفتند، دربارهٔ تو چیزی می‌گفتم که خاک زیر پای تو را برای شفا بردارند.»)

۲. حدیث ۱. عن أبی عبد اللهِ ﷺ: «...إنّ حدیثنا صَعْبٌ مُستَصْعَبٌ، لا یَحْتَمِلُه

بلکه «لا یحتمله إلاّ نفوسهم الشریفة علیهم‌السلام.»[۱]
آنان هیچ‌گاه تعارضی نمی‌دیده‌اند میان دانسته‌های خویش و آنچه برای عوام کالانعام می‌گفته‌اند. این افراد ضعیف‌النفس معجزات را نیز به‌سختی می‌پذیرفته‌اند و شیطان یکسره آن‌ها را به شک و شبهه می‌انداخته است. طبیعتاً ائمهٔ اطهار علیهم‌السلام نیز با آن‌ها مدارا می‌کرده و در حد ظرفیت آن‌ها سخن می‌گفته و حال آن‌ها را رعایت می‌کرده‌اند و ادلّهٔ موجود در نگاه صعودی را برایشان مطرح می‌کرده‌اند.

إلاّ مَلَکٌ مُقرَّبٌ أو نبیٌّ مُرسَلٌ أو عبدٌ امْتَحَنَ اللهُ قلبَه للإیمان أو مدینةٌ حَصینة، الخبر» (الخصال، ص۲۰۷، حدیث۲۷). (=امام‌صادق علیه‌السلام می‌فرماید: «به‌درستی‌که حدیث ما دشوار است و جز فرشتهٔ مقرب یا پیامبر مرسل [که ۳۱۳ نفر بودند] یا بنده‌ای که خداوند قلب او را به ایمان آزموده است یا کسی با دژ ایمانی و اخلاقی محکم، آن را تحمل نمی‌کند.»)

حدیث ۲. قال الصادق علیه‌السلام: «...حدیثُنا أهل البیت صعبٌ مستصعبٌ، غریبٌ مستغربٌ لا تَحْمِلُه إلاّ صدورٌ حَصِینَةٌ وأخلاقٌ رَصِینَةٌ من الغَیرِ نقیةٌ، الخبر» (صحیفة الأبرار، ج۲، ص۳۶۹، به‌نقل از خصیبی، فی أحوال الأئمّة و دلائلهم). (=امام‌صادق علیه‌السلام می‌فرماید: «حدیث ما اهل‌بیت دشوار و غریب و ناآشناست و جز سینه‌های محکم و کسانی با اخلاق عاری از غلّ و غشّ و پاکیزه، آن را تحمل نمی‌کند.»)

حدیث ۳. عن الصادق علیه‌السلام: «...یا مفضّل، لا تُلقِ بما نُلقیه إلیک من علم ما فَضَّلَک الله به إلاّ إلی مستحقّه؛ فإنّه علم لا یَحتَمِلُه إلاّ من أنعَمَ الله علیه به و طَهَّرَه من الشکوک و کَتَبَ الإیمان فی قلبه، الخبر» (صحیفة الأبرار، ج۲، ص۳۶۹، به‌نقل از خصیبی، فی أحوال الأئمّة و دلائلهم). (=امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: «ای مفضّل، از آن دانشی که خداوند به مستحق آن می‌دهد و آن را به تو عطا کرده است، به غیرمستحق آن آموزش نده؛ چراکه آن علمی است که جز کسی‌که خداوند به او نعمت داده و او را از شک و شبهات پاکیزه کرده و در قلبش ایمان را ثابت کرده است، تحمل نمی‌کند.»)

۱. حدیث ۱. سمعت أبا عبد الله علیه‌السلام یقول: «إنّ من حدیثنا ما لا یَحْتَمِلُه مَلَک مُقَرَّبٌ و لا نبیّ مُرْسَلٌ و لا عبدٌ مؤمنٌ. قُلْتُ: فمن یَحْتَمِلُه؟ قال: نحن نَحْتَمِلُه» (بصائر الدرجات ص۴۳، حدیث۱۱). (=شخصی می‌گوید از امام‌صادق علیه‌السلام شنیدم که می‌فرمود: «به‌درستی‌که از حدیث ما چیزهایی است که فرشتهٔ مقرب، نبیّ مرسل و عبد مؤمن نیز آن را تحمل نمی‌کند.» راوی پرسید: «پس چه‌کسی آن را تحمل می‌کند؟» حضرت فرمود: «فقط خودمان آن را تحمل می‌کنیم.»)

حدیث ۲. قال الصادق علیه‌السلام: «...حدیثُنا أهل البیت صعبٌ مستصعبٌ، و غریبٌ مستغربٌ، لا یَحْتَمِلُه مَلَک مقرّبٌ و لا نبیّ مرسلٌ و لا عبدٌ امْتَحَنَ الله قلبه للإیمان، إلاّ من شاء الله و شِئْنا، الخبر» (صحیفة الأبرار، ج۲، ص۳۶۹، به‌نقل از خصیبی، فی أحوال الأئمّة و دلائلهم). (=امام‌صادق علیه‌السلام می‌فرماید: «حدیث ما اهل‌بیت دشوار و غریب و ناآشناست؛ به‌گونه‌ای‌که حتی فرشتهٔ مقرب و نبی مرسل و بنده‌ای که قلب او را به ایمان آزموده است هم آن را تحمل نمی‌کند؛ مگر افرادی که خدا و ما اهل‌بیت بخواهیم.»)

لذا نگاه نزولی برای اهلش، نگاه صعودی هم برای اهلش؛ سلمان به راه خود، اباذر هم به راه خود؛ معرفت سلمانیه مال سلمان‌ها، معرفت اباذریه هم مال اباذرها.

۸.۱. پاسخ به سؤال و شبهه‌ای مهم

سؤال مهمی که در اینجا مطرح است، این است که چرا هرچه از بحث‌های معرفتی بیشتر می‌دانیم، احساس می‌کنیم ایمان و عمل ما کمتر بهبود یافته و زهد و اعمال عبادی‌مان کمتر فزونی می‌یابد. جواب این است که معرفت و شناخت سه مرحله دارد: علم‌الیقین و عین‌الیقین و حقّ‌الیقین.

فهم و یادگیری مسائل معرفتی ما را فقط به مرحلهٔ اول می‌رساند که علم‌الیقین است. برای رسیدن به مراحل بعد، باید توسل و تلاش بیشتری بکنیم و از ظرفیت‌های موجود بهرهٔ بیشتری ببریم.

نکتهٔ مهمی که در این مقام وجود دارد، این است که شیطان وقتی می‌بیند روزبه‌روز بر سرمایهٔ معرفتی و اندوخته‌های علمی محبی از محبان اهل‌بیت علیهم‌السلام دربارهٔ ایشان اضافه می‌شود و با این سرمایهٔ گران‌بها می‌تواند هر زمانی که اراده کند، تجارتی عظیم کند و سود کلانی به دست آورد، به هول و هراس می‌افتد و چنین شبهه‌ای را مطرح می‌کند تا چنین طالب معرفتی را از ادامهٔ مسیر مأیوس کند و از کسب معارف عالی باز دارد.

آری، شخص سرمایه‌دار اگر امروز در بهره‌مندی از سرمایه‌اش کوتاهی کند، فردا نیز همه‌چیز برای تجارت او مهیاست؛ به‌خلاف شخص بی‌سرمایه یا

کم‌سرمایه که اگر هر روز هم به‌سختی کار کند، باز بهره‌مندی او ناچیز است.

به‌علاوهٔ اینکه اعمال اندک در کنار معرفت، حکمِ طلای ناب را دارد؛ ولی اعمال زیاد در کنار بی‌معرفتی، حکم مس و آهن را دارد. چقدر مس باید روی هم جمع شود تا با مقدار اندکی طلا برابری کند؟ باید توجه کنیم که توفیقِ عبادت، همیشه از ناحیهٔ خداوند نبوده و علامت مثبتی نیست؛ بلکه شیطانی بوده و از ناحیهٔ ابلیس است. به دو روایت زیر با دقت فراوان توجه کنید:

۱. قال أمیرالمؤمنین:

«...یا کمیل، لا تَغْتَرَّ بأقوام یُصَلُّون فیُطِیلُون و یَصُومُون فیُداوِمُون و یَتَصَدَّقُون فیَحْسَبُون أنّهم موفَّقون...، إنّ الشیطان إذا حَمَلَ قوماً علی الفواحش، مثل الزنا و شرب الخمر و الربا، و ما أَشْبَهَ ذلک من الخنا و المآثم، حَبَّبَ إلیهم العبادة الشدیدة و الخشوع و الرکوع و الخضوع و السجود، ثم حَمَلَهم علی ولایة الأئمة الذین یَدْعُون إلی النار و یوم القیامة لا یُنْصَرُون، الخبر.»[1]

(=امیرمؤمنان علیه‌السلام به کمیل می‌فرماید: «ای کمیل، فریب اقوامی را نخور که نماز می‌گزارند و آن را طول می‌دهند و روزه می‌گیرند و بر آن مداومت می‌کنند و صدقه می‌دهند و گمان می‌کنند به آنان توفیق عبادت داده شده است. همانا شیطان زمانی‌که گروهی را به اعمال زشتی همچون زنا و شرب خمر و ربا و مانند آن از گناهان و معاصی وا می‌دارد، عبادت

۱. بشارة المصطفی، ص۵۶.

زیاد و خشوع و خضوع و رکوع و سجود را نزد ایشان دوست‌داشتنی و محبوب می‌کند؛ سپس آنان را به ولایت امامانی سوق می‌دهد که به‌سوی آتش دعوت می‌کنند و در روز قیامت یاری نمی‌شوند.»)

۲. قال رسول اللّٰهِ:

«من عمل فی بدعة خلاه الشیطان و العبادة و ألقی علیه الخشوع و البکاء.»[1]

(=رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «هرکس به عملی مشغول شود که بدعت است، شیطان او را با عبادت تنها می‌گذارد و خشوع و گریه را بر او مستولی می‌کند.»)

پس باید دقت کنیم و غافل نباشیم از اینکه شیطان از اعمال اشخاص آن‌قدر نگران نمی‌شود که از سرمایهٔ آنان.

۹.۱. جایگاه امامت در روایات

اما دربارهٔ اینکه مقام امامت واقعاً چه مقامی است و حقیقت آن، چه بوده است و امام چه خصوصیاتی دارد، به‌علاوهٔ آنچه گفتیم، به عباراتی از کلمات گهربار ایشان اکتفا می‌کنیم:

۱. قال الرضا:

«...إنّ الامامة ... أَعْظَمُ شأناً و أَعْلَی مکاناً و أَمْنَعُ جانباً و أَبْعَدُ غَوْراً من أنْ یَبْلُغَها الناسُ بعقولهم، أو یَنالُوها بآرائهم، أو یُقِیمُوا إماماً باختیارهم، الخبر.»[2]

---

۱. راوندی، نوادر، ص۱۳۱.

۲. کافی، ج۱، ص۱۹۹، حدیث۱.

۲. علیّ بن جعفر، عن أخیه موسی بن جعفر، قال:

کان یقول قبل أن یؤخذ بسَنَة إذا اجتمع عنده أهل بیته: ما وکّد الله علی العباد فی شیء ما وکّد علیهم بالإقرار بالإمامة، و ما جحد العباد شیئاً ما جحدوها.[۱]

۳. عن الفَرَج بن أبی شَیْبَة قال:

سمعت أبا عبد الله علیه‌السلام و قد قوله: ﴿وَإِذْ أَخَذَ اللهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَ حِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ﴾[۲] یقول: یعنی: رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله، «وَلَتَنْصُرُنَّهُ» عَنَی: وصیّه أمیر المؤمنین علیه‌السلام، و لم یبعث الله نبیّاً و لا رسولاً إلّا و أخذ علیه المیثاق لمحمد صلی‌الله‌علیه‌وآله بالنبوّة و لعلیّ بالإمامة.[۳]

۴. عن عبد العزیزبن مسلم قال:

کنّا مع الرضا علیه‌السلام بمَرْو، فاجتمعنا فی الجامع یوم الجمعة فی بدء مقدمنا، فأداروا أمر الإمامة و ذکروا کثرة اختلاف الناس فیها، فدخلت علی سیّدی علیه‌السلام فأعلمته خوض الناس فیه، فتبسّم علیه‌السلام ثمّ قال: یا عبد العزیز، جهل القوم و خدعوا عن آرائهم، إنّ الله لم یقبض نبیّه صلی‌الله‌علیه‌وآله حتّی أکمل له الدین و أنزل علیه القرآن...

---

۱. قرب الاسناد، ص۳۰۰، حدیث۱۱۸۰.

۲. آل‌عمران،۸۱.

۳. غرر الأخبار و درر الآثار، ص۱۷۰، حدیث۹۲.

و أنزل فی حجّة الوداع و هی آخر عمره صلی الله علیه و آله: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الإِسْلامَ دِيناً﴾[1] و أمر الإمامة من تمام الدين، و لم يمض صلی الله علیه و آله حتّى بيّن لأمّته معالم دينهم و أوضح لهم سبيلهم و تركهم على قصد سبيل الحقّ، و أقام لهم عليّاً علیه السلام عَلَماً و إماماً و ما ترک لهم شيئاً يحتاج إليه الأمّة إلّا بيّنه، الخبر.[2]

۵. قال أبو عبد الله علیه السلام: لو كان الناس رجلين لكان أحدهما الإمام و قال: إنّ آخر من يموت الإمام؛ لئلّا يحتجّ أحد على الله أنّه تركه بغير حجّة لله عليه.[3]

۶. عن جابر قال: سمعت أبا جعفر علیه السلام يقول: إنّما يعرف الله عزّ و جلّ و يعبده من عرف الله و عرف إمامه منّا أهل البيت من لا يَعْرِفُ الله و لا يَعْرِفُ الإمام منّا أهل البيت، فإنّما يَعْرِفُ و يَعْبُدُ غير الله هكذا و الله ضلالاً.[4]

اما آنچه معمولاً در اذهان است، این است که امامت در رتبه‌ای بعد از نبوت قرار دارد و کم‌اهمیت‌تر از مقام نبوت است. آنچه باعث این اشتباه شده است، عبارت است از:

۱. شرافت و عظمت پیامبر بلندمرتبهٔ اسلام، حضرت

۱. مائده، ۳.
۲. کافی، ج۱، ص۱۹۸تا۲۰۳، حدیث۱.
۳. همان، ص۱۸۰، حدیث۳.
۴. همان، ص۱۸۱ حدیث۴.

محمد ﷺ که علاوه بر مقام امامت، مقام نبوت و رسالت نیز داشته است.

۲. تقسیم‌بندی مشهوری که در آن، نبوت جزء اصول دین و امامت جزء اصول مذهب معرفی شده است.

۳. تقدم مسئلهٔ نبوت در تمام کتاب‌ها و سخنرا نی ها .

عواملی از این قبیل موجب تنزل مقام امامت در اذهان شده است؛ حال اینکه چنین نبوده و قضیه کاملاً به‌عکس است. آری، برترین مقام و منصب بعد از اُلوهیت، مقام و منصب امامت است و شرافت پیامبر ﷺ نیز به‌سبب وجود همان مقام امامت است؛ وگرنه سایر انبیا نیز مقام نبوت داشته‌اند.

۱۰.۱. بعضی از خصوصیات و علایم امام

۱. عن أبی الحسن علیه‌السلام: بِمَ یُعْرَفُ الإمام؟ فقال علیه‌السلام: ...یُکلِّمُ الناسَ بکلّ لسان.[۱]

(=از امام‌کاظم علیه‌السلام سؤال شد: «امام به چه‌چیز شناخته می‌شود؟» حضرت فرمود: «به اینکه با هر زبانی با مردم سخن بگوید.»)

۲. عن أبی الحسن علیه‌السلام: بِمَ یُعْرَفُ الإمام؟ فقال علیه‌السلام: ...یُخْبِرُ بما فی غد.[۲]

(=از امام‌کاظم علیه‌السلام سؤال شد: «امام به چه‌چیز شناخته می‌شود؟» حضرت فرمود: «به اینکه از آینده خبر بدهد.»)

---

۱. همان، ص۲۸۵، حدیث۷.

۲. همان.

۳. عن أبی الحسن علیه‌السلام: بِمَ یُعْرَفُ الإمام؟ فقال علیه‌السلام: ...یَسْأَلُ فیُجِیبُ و إنْ سَکَتَ عنه ابْتَدَأَ.[۱]

(=از امام‌کاظم علیه‌السلام سؤال شد: «امام به چه‌چیز شناخته می‌شود؟» حضرت فرمود: «به اینکه اگر چیزی از او سؤال شد، جواب دهد و اگر نه، خود شروع کند به نشر علوم و دانش‌ها.»)

۴. عن الصادق علیه‌السلام: «إنّ الإمام خلیفة الله فی أرضه لا یَنْبَغِی أن یَکُونَ ناقصاً منقوصاً.»[۲]

(=امام‌صادق علیه‌السلام فرمود: «به‌درستی‌که امام، خلیفهٔ خدا در زمین است و سزاوار نیست که خلیفهٔ خدا کمبود و نقصانی داشته باشد.»)

۵. دلالةُ الإمام فیما هی؟ قال الرضا علیه‌السلام: فی العلم و استجابة الدعوة.[۳]

(=شخصی از امام‌رضا علیه‌السلام سؤال کرد: «علامت امام در چه‌چیزی است؟» حضرت فرمود: «در علم و مستجاب‌الدعوه بودن.»)

۶. عن أبی عبد الله علیه‌السلام: إنّ الإمام حجّة الله فی أرضه لا یَصْلَحُ أنْ یُسْأَلَ عن شیء فیَقُولُ: لا أَدْرِی.[۴]

(=امام‌صادق علیه‌السلام فرمود: «همانا امام، حجت خدا

---

۱. همان.

۲. صحیفة الأبرار، ج۱، ص۲۸۷، به‌نقل از محمدبن‌سلیمان (شاگرد ابی‌الحسن شریف‌عاملی)، سرور الموالی.

۳. عیون أخبار الرضا علیه‌السلام، ج۲، ص۲۰۰.

۴. صحیفة الأبرار، ج۱، ص۲۸۷، به‌نقل از محمدبن‌سلیمان (شاگرد ابی‌الحسن شریف عاملی)، سرور الموالی.

در زمین است و درست نیست که چیزی از او سؤال شود و بگوید نمی‌دانم.»)

۷. هل یَرَی الإمام ما بین المشرق و المغرب؟... قال الصادق علیه‌السلام: کیف یَکونُ حجّة الله علی ما بین قُطْرَیْها و هو لا یَراهم و لا یَحْکُمُ فیهم، و کیف یَکونُ حجّةً علی قوم غُیَّب لا یَقْدِرُ علیهم و لا یُقْدِرُون علیه، و کیف یَکونُ مُؤَدِّیاً عن الله و شاهداً علی الخلق و هو لا یَراهم، و کیف یَکونُ حجّة علیهم و هو محجوبٌ عنهم.[۱]

(=شخصی از امام‌صادق علیه‌السلام سؤال کرد: «آیا امام میان مشرق و مغرب را می‌بیند؟» حضرت فرمود: «چگونه حجت خدا بر مشرق و مغرب عالم باشد و آنان را نبیند و بر آنان حکم نکند و چگونه حجت باشد بر قومی که از او غایب‌اند و قدرتی بر ایشان ندارد و چگونه می‌شود که امام، مأمور از جانب خدا و شاهد بر خلق باشد، درحالی‌که نمی‌بیند و چگونه حجت بر خلق است و از ایشان محجوب؟!»)

۸. عن أبی عبد الله علیه‌السلام: «حدودُ الإمام المستحقّ للإمامة فمنها... أن یَکُونَ أَعْلَمَ الناس بحلال الله و حرامه، و ضروب أحکامه و أمره و نهیه، و جمیع ما یَحْتاجُ إلیه الناس، فیَحْتاجُ الناس إلیه و یَسْتَغْنی عنهم.»[۲]

(=امام‌صادق علیه‌السلام می‌فرماید: «یکی از حدود و علامات امامی که مستحق امامت است، عبارت

---

۱. کامل الزیارات، ص۵۴۲.

۲. بحار الانوار، ج۹۰، ص۶۴، به‌نقل از نعمانی، رساله.

است از اینکه عالم‌ترین مردم باشد به حلال و حرام خدا و اقسام احکام الهی و امر و نهی پروردگار و نیز همهٔ آنچه مردم بدان محتاج‌اند. پس تمام مردم به علم امام محتاج‌اند و امام از علم ایشان بی‌نیاز است.»)

۹. عن أبی عبد الله علیه‌السلام: «إنّ الإمام لو لم یَعْلَمْ ما یُصِیبُه و إلی ما یَصِیرُ، فلیس ذلک بحجّة الله علی خلقه.»[1]

(=امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: «همانا امام اگر نداند که چه بر سر او می‌آید و به‌سوی چه می‌رود، پس حجت خدا بر خلق نیست.»)

۱۰. قال الرضا علیه‌السلام: «لا تَصْلُحُ الإمامة إلاّ لمن حاجَّ الأمم بالبراهین للإمامة.»[2]

(=امام رضا علیه‌السلام می‌فرماید: «صلاحیت امامت ندارد، مگر کسی‌که برای اثبات امامت با برهان‌های قاطع با همهٔ گروه‌ها احتجاج کند.»)

۱. بصائر الدرجات، ص۵۰۴، حدیث۱۳.

۲. الخرائج و الجرائح، ج۱، ص۳۵۰.

فصل دوم

محدودهٔ علم امام علیه‌السلام

۱.۲. درآمد

سپاس خدایی را که محبت و ولایت پیامبر بلندمرتبه و اهل‌بیت گرامی‌اش را در دل‌های ما نهاد و روحیهٔ اطاعت و تسلیم در مقابل مقامات و فضایل بی‌شمار ایشان را به ما عطا کرد. در این فصل با استعانت از امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف[۱] با استفاده از کلمات گوهربار و روشنایی‌بخش چهارده‌معصوم علیهم‌السلام، به بررسی موضوع علم امام می‌پردازیم.

۲.۲. ذکر اقوال

در اینکه محدودهٔ علم امام چه مقدار است، به‌طور کلی دو نظریه وجود دارد:

۱. علم ایشان مطلق است و آنچه دانستنش محال نیست، مثل علم به ذات و صفات ذاتی خداوند، می‌دانند.[۲]

---

۱. امام‌رضا علیه‌السلام می‌فرماید: «هر زمان مشکل یا گرفتاری یا مصیبتی ناگوار برای شما پیش آمد، از ما اهل‌بیت نزد خدای متعال یاری بجویید. این همان گفتار خدای متعال است که فرمود: 'برای خدا اسم‌های نیکویی است؛ پس او را به آن اسم‌ها بخوانید'» (الاختصاص، ص۲۵۲).

۲. نام بعضی از قائلان به این نظریه: شیخ حافظ رجب البرسی (مشارق أنوار الیقین، ص۱۰۳و۲۰۵تا۲۰۹)؛ علی‌بن‌عیسی اربلی (کشف الغمّة، ج۲، ص۲۲۴تا۲۲۵)؛ سیدعلی‌خان کبیر (ریاض السالکین فی شرح صحیفة سیّد الساجدین علیه‌السلام، ج۱، ص۱۰۸تا۱۱۲و۱۹۴تا۱۹۶ و ج۵، ص۴۳۱)؛ محمدبن‌محمود دهدار شیرازی (خلاصة الترجمان فی شرح خطبة البیان، ص۵۴)؛ سیدمحمد حسینی شیرازی (الوصائل إلی الرسائل، ج۷، ص۳۶۷و۳۶۸)؛ ملازین‌العابدین گلپایگانی (أنوار الولایة، ۳۵۱و۳۵۲)؛ سیدعبدالله شُبَّر (الأنوار اللامعة فی شرح الزیارة الجامعة، ج۴۸)؛ مولی‌نظرعلی طالقانی (کاشف الأسرار، ج۵۰۲)؛
آقاجمال خوانساری (المزار، ج۴۷)؛ سیدزین‌العابدین طباطبایی ابرقویی (ولایة المتّقین، ص۱۴۰)؛ میرزامحمدتقی ممقانی (صحیفة الأبرار، ج۱، ص۲۲۷تا۲۲۹)؛ میرزامحمدتقی موسوی اصفهانی (مکیال المکارم، ج۲، ص۳۲۳تا۳۲۶)؛

۲. علم ایشان مقید است و همه چیز را نمی‌دانند.
اما قائلان به تقیید نیز چند گروه هستند:

۱. گروهی قائل‌اند امام فقط به احکام شرعی عالم است و در تشخیص موضوعات و مصادیق و تعیین حدّ و مرز آن، باید به اهل خبره مراجعه کند. دلیل ایشان لازم‌نبودن اتصاف امام علیه‌السلام به چنین علمی است و نیز بعضی از روایات.[۱]

سیدعبدالحسین نجفی لاری (المعارف السلمانیة فی کیفیّة علم الامام و کمیّته، ص۱۱۷و۱۱۹تا۱۳۷)؛ شیخ‌محمدحسین مظفر (علم الامام، ج۲۴و۸۵)؛ سید عبدالرزاق موسوی مقرّم (مقتل الحسین علیه‌السلام: ۴۴تا۵۴)؛ شیخ‌حسین وحید خراسانی (الحقّ المبین فی معرفة المعصومین علیهم‌السلام، ۱۳۶و۱۵۳تا۱۵۴)؛ سیدمحمدعلی قاضی طباطبایی (رسالة فی دلالة آیة التطهیر علی عمومیّة علم النبیّ و الامام علیهما‌السلام، به‌تحقیق رضا استادی، المطبوع ضمن المجموعة، ص۲۳۱)؛ شیخ‌علی نمازی شاهرودی (إثبات الولایة و رسالة علم غیب الامام علیه‌السلام: ص۳۱۵تا۳۳۸)؛ شیخ‌عمادالدین طبری (تحفة الأبرار فی مناقب الأئمّة الأطهار علیهم‌السلام، ۱۲۲و۱۳۱).

۱. قال السیّد مرتضی علم الهدی بعد ما سئل عنه: فإن قیل: ما اعتبرتموه فی إیجاب کون الإمام عالماً بجمیع أحکام الشریعة یوجب علیکم أن یکون عالماً بجمیع الصناعات و المهن و قیم المتلفات و أروش الجنایات لأنّ کلّ ذلک ممّا یقع فیه التدافع إلیه و یلزم علی ذلک أن یکون الإمام أفضل من الرسول و یجب أیضاً أن یکون عالماً بسائر المعلومات بأنّه لا اختصاص بأن یعلم معلوماً دون معلوم و کلّ ذلک فاسد بلا اختلاف.

قیل له: ...أمّا العلم بالصناعات و المهن فلیس الإمام رئیساً فی شیء منها و لا مقدّماً فیها، و لو کان رئیساً فی الصنائع لوجب أن یکون عالماً بها حسب ما قلناه فیما هو إمام فیه، فأمّا ما یقع من أرباب الصنائع من المتاجرات و التدافع فیها إلی الإمام فتکلیف الإمام أن یرجع فی ذلک إلی أهل الخبرة، فما یصحّ عنده من قول أهل الخبرة، حکم فیه بما هو عالم به من الحکم من جهة الله، و متی اختلف أقوال أرباب الصنائع رجع إلی قول أعدلهم فإن تساووا فی العدالة کان مخیّراً فی الأخذ بأیّ أقوالهم شاء و کان ذلک فرضه و تعلّقت المصلحة به و کذلک القول فی قیم المتلفات و أروش الجنایات، و فی أصحابنا من قال: أنّه یعلم أروش الجنایات بالنصّ من الله و رووا فی ذلک أخباراً و الذی نعتمده هو الأوّل.

...فأمّا قولهم: إنّه یجب أن یکون عالماً بسائر المعلومات و بالغیب فلا شبهة فی بطلانه لأنّ من المعلوم أنّ جمیع ذلک لا تعلّق له بباب الدین و لا الإمام حاکم فی شیء من ذلک، الخ (تلخیص الشافی، ج۱، ص۲۴۲).

و قال أیضاً بعد ما سئل عنه: فإن قیل: یجب علی قود قولکم أن یکون الامام عالماً بالبواطن لأنّه لو لم یکن کذلک جاز أن یشهد بالسرقة و الزنی علی من لم یفعله کذباً و زوراً و بهتاناً، فإن لم یعلم الامام باطن أحوالهم أدّی إلی أن یقیم الحدود علی من لا یستحقّها و ذلک لا یجوز لأنّه خطأ عندکم.

قیل له: و هذا السؤال من جنس ما تقدّم الکلام علیه لأنّه إنّما أوجبنا أن یکون الامام عالماً بما لله فیه حکم فإن کان لله أحکام فی البواطن فلا بدّ أن یعلم ذلک الامام و إن لم یکن له أحکام فی البواطن فکیف یلزم أن یکون الامام عالماً بذلک علی ما لیس له فیه حکم إذا أوجبنا کونه عالماً به (تلخیص الشافی: ج۱، ص۲۶۱).

و قال الشیخ محمد الحسن النجفی المعروف بـ«صاحب الجواهر» فی بیان مقدار

۲. گروهی علم امام علیه‌السلام را ارادی می‌دانند؛ یعنی می‌گویند امام همه‌چیز را نمی‌داند؛ ولی هرچیزی را اراده کند که بداند، خداوند به او می‌فهماند. دلیل این گروه چند روایت است.[۱]

۳. گروهی به مقامات و مراتب قائل می‌شوند و می‌گویند علم امام در مقام نورانیت، مطلق است و

الکرّ و زناً و مساحة: فلا یقدح هذا التفاوت بینهما... و یکفی فی تحقّق الکرّ وجود أحدهما. و بعبارة أخری هنا کرّان و زنیّ و مساحیّ فلا ینافی نقصان أحدهما عن الآخر إذ ما نقص فی الوزن و بلغ فی المساحة کرّ مساحیّ لا و زنّی و بالعکس، فإنّ أحدهما غیر الآخر، فلیس الزیادة محمولة علی الاستحباب. لکن قد یشکل بأنّه لا داعی إلی هذا التقدیر المختلف بعد علمه بنقص الوزن عن المساحة دائماً مع القدرة علی ضابط بغیر ذلک منطبق علیه.
و یدفع أوّلاً بأن دعوی علم النبیّ و الأئمّة علیهم‌السلام بذلک ممنوعة، و لا غاضة؛ لأنّ علمهم علیهم‌السلام لیس کعلم الخالق فقد یکون قدّره بأذهانهم الشریفة و أجری الله الحکم علیه وثانیاً بأنّه لا یمکن ضبط مساحة تنطبق علی الوزن دائماً أو بالعکس لاختلاف المیاه ثقلاً و خفّة دائماً و من اختبر ذلک وجد ما قلنا. فتارة یزید الوزن و أخری بالعکس، فقد یکون الشارع أخذ مقداراً جامعاً و هو هذا التقدیر، و الله أعلم بحقیقة الحال (جواهر الکلام، ج۱، ص۱۸۲).

۱. السیّد علیّ الطباطبائی المعروف بـ«صاحب الریاض»:
قال محمد آصف المحسنی فی کتابه المسمّی بصراط الحقّ فی علم الکلام بأنّه قال بعض السادة الأعلام (قال فی حاشیته: و هو العلاّمة الجلیل السیّد علیّ فی حاشیته علی القوانین للمحقّق القمّی عند قول الماتن: لأصالة عدم العلم أی علم الإمام، فإنّ علوم المعصومین أیضاً حادثة، انتهی، لاحظ ص۲۲۶، ج۱ من القوانین و هامشها و علّق علی کلام الماتن بعض أخر من المحشّین بقوله: لا شکّ و لا شبهة فی أنّ بناء فقهائنا علی إجراء هذا الأصل قدیماً و حدیثاً من دون نکیر و خلاف بل الظاهر اتفاقهم علی ذلک بل أرسلوه إرسال المسلّمات انتهی): لا اشکال فی حدوث علومهم، و کونها مسبوقة بالعدم الأزلی، و لکن قد یتوحّش تجویز الجهل فی حقّهم، نظراً إلی ما ورد فی روایات مستفیضة من أنّ من أعلام الإمام أنّه کان یعلم علم ما کان و ما هو کائن إلی یوم القیامة، و هذا فی الجملة معلوم، بل یمکن دعوی کونه من اعتقادات الإمامیة و ضروریّات مذهبهم، و لکن کونه بالنسبة إلی الموضوعات الخارجیّة الغیر المحصورة و الوقائع الشخصیّة الغیر المتناهیة التی تنفق لعموم الناس فی منازلهم و مساکنهم و سائر حالاتهم الغیر المحصورة فی عهد کلّ إمام علی وجه الإیجاب الکلّی بإیقاف من الله و إعلامه، و لو فی غیر مقام المعجزة و إظهار الکرامة و إعلان الفضیلة، غیر واضح، حیث لم یساعد علیه برهان من طریق العقل و النقل. و المناسق من الروایات المشار إلیها بعد مراعاة الجمع بینها و بین معارضتها من جهات شتّی کما یقف المتتبّع لیس بأزید من العلم بالموضوعات الجزئیّة و الوقائع الشخصیّة فی الجملة علی طریقة المهملة. و الفرق بیننا و بینهم من هذه الجهة، مع أنّ القضیّة الجزئیّة حاصلة لنا أیضاً، إنّا لا نعلم إلاّ بعضاً قلیلاً من کثیر بالأسباب العادیة بإعلامه و غیره من الأسباب العادیة المتعارفة و أنّهم کانوا یعلمون کثیراً و جمّاً غفیراً، زیادة علی علومهم الحاصلة بالأسباب العادیة بإعلامه و غیره من الأسباب الغیر المتعارفة الخارقة العادات. هذا مع کون مرادهم من علم ما کان و ما یکون العلم الإرادی علی معنی أفهم إذا شاؤوا أن یعلموا شیئاً ممّا جهلوه أعلمهم الله، کما یشهد به أخبار مستفیضة (صراط الحق، ج۳، ص۳۵۸).

در مقام خلق و مادّی مقید است به اراده. آنان از [۱]

۱. قال السیّد محمد حسین الطباطبائی: قد تکرّر فی کلامه إنّ العلم بالغیب ممّا یختصّ به لا یعلمه إلاّ هو و لا مطمع فیه لغیره. غیر أنّه قال: عَالِمُ الْغَیْبِ فَلا یُظْهِرُ عَلَی غَیْبِهِ أَحَداً إِلاَّ مَنِ ارْتَضَی مِنْ رَسُولٍ فدلّ علی أنّ ما یوحیه إلی رسوله من الغیب الذی یختصّ به و فی معناه آیات أخر تدلّ علی أنّ ما یوحیه إلی رسوله من أنباء الغیب و هذه الآیات تفسّر تلک الآیات التی تخصّ علم الغیب به و تنفیه عمّن سواه و یتحصّل أنّ الذی یختصّ به هو الاستقلال فی العلم بالغیب فلا یملکه بذاته و لذاته إلاّ هو تعالی و تقدّس و أمّا غیره فلا یملک شیئاً منه إلاّ بتعلیم من الله و إذن منه. فوزان هذین القبیلین من الآیات و زان قوله : اللهُ یَتَوَفَّی الأَنْفُسَ حِینَ مَوْتِهَا و قوله: حَتَّی إِذَا جَاءَ أَحَدَکُمُ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا و قوله: یَتَوَفَاکُمْ مَلَکُ الْمَوْتِ الَّذِی وکِّلَ بِکُمْ حیث یدلّ علی أنّ التوفّی له بالإصالة و الاستقلال و لملائکته بإذن منه و تسبیب. فتحصّل أنّ للرسول نصیباً من علم الغیب مع اختصاصه به فله علم به لا من نفسه و بنفسه علی سبیل الإصالة و الاستقلال بل بإذن منه و تعلیم. و بذلک یرتفع ما یتراءی من التنافی بین قوله: إِلاَّ مَنِ ارْتَضَی مِنْ رَسُولٍ و أمثال قوله: قُلْ مَا کُنْتُ بِدْعاً مِنَ الرُّسُلِ وَ مَا أَدْرِی مَا یُفْعَلُ بِی وَ لا بِکُمْ إِنْ أَتَّبِعُ إِلاَّ مَا یُوحَی إِلَیَّ و قوله: قُلْ لا أَمْلِکُ لِنَفْسِی نَفْعاً وَ لا ضَرّاً إِلاَّ مَا شَاءَ اللهُ وَ لَوْ کُنْتُ أَعْلَمُ الْغَیْبَ لاسْتَکْثَرْتُ مِنَ الْخَیْرِ و غیرهما فالمنفیّ هو العلم بنفسه و لنفسه و المثبت هو العلم بإذن منه و تعلیم. هذا هو المحصّل من کلامه فی علم النبیّ بالغیب بإذن منه. و أمّا الأخبار فقد تکاثرت عن النبیّ و أئمّة أهل البیت ﷺ أنّ نور النبیّ أوّل ما خلقه الله و أنّ نورهم و نور النبیّ واحد و أنّ الله آتاه علم ما کان و ما یکون و ما هو کائن وحیاً و أنّهم ﷺ أخذوه عنه بالوراثة. و قد ورد فی بعضها، و سیاقه سیاق التفسیر لسائرها، أنّهم ﷺ إذا شاؤوا علموا و إذا لم یشاؤوا لم یعلموا. و یتحصّل به أنّ لهم بحسب مقام نورانیّتهم علماً بالفعل بکلّ شیء و أمّا بحسب الوجود العنصری الدنیوی فهم إذا شاؤوا علموا بالاتصال بمقام النورانیّة بإذن الله و إذا لم یشاؤوا لم یعلموا. و علی هذا یحمل ما ورد فی بعض القصص و السیر المأثورة عنهم ممّا ظاهره أنّهم ما کانوا علی علم بما کان یستقبلهم من الحوادث فلا تغفل. علی أنّ هناک نکتة تنحلّ بالتنبّه لها أمثال هذه الشبهات من أصلها و هی أنّ علمهم هذا بالحوادث علم بما أنّها واجبة التحقّق ضروریة الوقوع لا تقبل بداء و لا تحتمل تخلّفاً کما فی الأخبار و العلم الذی هذا شأنه لا أثر له فی فعل الإنسان. بیان ذلک أنّ من المقرّر عقلاً، و قد صدّقه الکتاب و السنّة، أنّ کلّ حادثة من الحوادث تحتاج فی تحقّقها إلی علّة و أنّ العلّة المتوقّف علیها وجود الشیء تنقسم إلی ناقصة و تامّة؛ و العلّة التامة تمام ما یتوقّف علیه وجود الشیء فیجب بوجودها وجوده و بعدمها عدمه، و العلّة الناقصة بعض ما یتوقّف علیه وجود الشیء فلا یجب بوجودها وجوده لافتقاره معه إلی غیرها و لکن یجب بعدمها عدمه. و من هنا یظهر أنّه لا تتحقّق حادثة من الحوادث إلاّ و هی واجبة الوجود بإیجاب علّتها التامّة التی فوقها و کذا الکلام فی علّتها التامّة حتی ینتهی إلی الواجب بالذات تعالی و تقدّس، فالعالم مؤلّف من سلسلة من الحوادث کلّ حلقة من حلقاتها واجبة الوجود بما یسبقها، و إن کانت ممکنة بالقیاس إلی علّتها الناقصة، و هذه الوجوبات المترتّبة الواقعة فی سلسلة الحوادث فی نظام القضاء الحتمی الذی ینسبه الله إلی نفسه قال: لِیَقْضِیَ اللهُ أَمراً کَانَ مَفْعُولاً و قال: وَکَانَ أَمْراً مَقْضِیّاً . ثمّ إنّ من المعلوم أنّ الإنسان الفعّال بالعلم و الإرادة إنّما یقصد ما یتعلّق به علمه من الخیر و النفع و یهرب ممّا یتعلّق به علمه من الشرّ و الضر، فللعلم أثر فی دعوة الإنسان إلی العمل و بعثه نحو الفعل و الترک بالتوسّل بما ینفعه فی جلب النفع أو دفع الضرر و بذلک یظهر أنّ علم الإنسان بالخیر و کذا الشرّ و الضرر فی الحوادث المستقبلة إنّما یؤثّر أثره لو تعلّق بها العلم من جهة إمکانها لا من جهة ضرورتها علی ما أشیر إلیه آنفاً و ذلک کان یعلم الإنسان أنّه لو حضر مکاناً کذا فی ساعة کذا من یوم کذا قتل قطعاً فیؤثّر العلم المفروض فیه ببعثه نحو دفع الضرر فیختار ترک الحضور فی المکان المفروض تحرّزاً من القتل. و أمّا إذا تعلّق العلم بالضرر مثلاً من جهة کونه ضروری الوقوع واجب التحقّق کما إذا علم أنّه فی مکان کذا فی ساعة کذا من یوم کذا

مجموع روایات به این نتیجه رسیده‌اند.

۴. گروه دیگر قائل‌اند امام علیه‌السلام به امور بدائیه علم ندارد؛ یعنی هرآنچه قرار است در آن «بداء» حاصل شود، امام نمی‌داند. دلیل این گروه نیز چند روایت است.[۱]

مقتول لا محالة بحيث لا ينفع فی دفع القتل عنه عمل و لا تحوّل دونه حيلة فإنّ مثل هذا العلم لا يؤثّر فی الإنسان أمراً يبعثه إلی نوع من التحرّز و الإتقاء لفرض علمه بأنّه لا ينفع فيه شیء من العمل فهذا الإنسان مع علمه بالضرر المستقبل يجرّب فی العمل مجری الجاهل بالضرر. إذا علمت ذلک ثمّ راجعت الأخبار الناصّة علی أنّ الذی علّمهم الله من العلم بالحوادث لا بداء فيه و لا تخلّف ظهر لک اندفاع ما ورد علی القول بعلمهم بعامّة الحوادث من أنّه لو کان لهم علم بذلک لاحترزوا ممّا واقعوا فيه من الشرّ کالشهادة قتلاً بالسيف و بالسمّ لحرمة القاء النفس فی التهلکة. وجه الاندفاع أنّ علمهم بالحوادث علم بها من جهة ضرورتها کما هو صريح نفی البداء عن علمهم و العلم الذی هذا شأنه لا أثر له فی فعل الإنسان يبعثه إلی نوع من التحرّز و إذا کان الخطر بحيث لا يقبل الدفع بوجه من الوجوه فالابتلاء به وقوع فی التهلکة لا إلقاء فی التهلکة، قال : قُلْ لَوْ كُنتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَى مَضَاجِعِهِمْ . هذا ما يؤدّی إليه التدبّر فی الکتاب و السنّة فی مسألة اختصاص علم الغيب بالله و فيضانه إلی نور النبوّة و الإمامة بإذنه، و الأبحاث العقلية البرهانية الجارية فی سير الإنسان فی صراط الکمال و انتهائه إلی غاية وجوده ينتجّ ذلک، من أراد الوقوف عليها فليراجع محلّها و الله العالم (الرسائل الأربعة عشرة، رسالة فی علم النبیّ و الامام علیه‌السلام بالغيب، ص۳۸۴تا۳۸۹).

۱. قال المجلسی: قال الفاضل الأسترآبادی فی قوله علیه‌السلام: «هذا ممّا أمروا بکتمانه»: يفهم من کلامه علیه‌السلام أنّ الله علّم النبیّ جلّ نقوش اللوح المحفوظ المتعلّقة بما مضی و ما سيکون، و نقوش اللوح المحفوظ قسمان: قسم منه لله فيه المشيّة و البداء يجری فيه، و قسم محتوم لا يجری فيه البداء، و النقوش المتعلّقة بکلّ سنة تصير محتومة فی ليلة القدر و تنزّل الملائکة و الروح فيها بالإذن فيما صار محتوماً. و أمّا قوله علیه‌السلام: «و هذا ممّا قد أمروا بکتمانه»، فمعناه أنّهم مأمورون بکتمان خصوصيّات ما ينزل عليهم فی ليلة القدر، و أمّا قوله: «و لا يعلم تفسير ما سألت عنه إلاّ الله» فمعناه أنّه لا يعلم ما يصير محتوماً فی کلّ سنة قبل أن يصير محتوماً إلاّ الله و أمّا قوله: «لا يستطيعون» إلخ، فمعناه أنّه لا يجوز لهم العمل بمقتضی علمهم إلاّ بعد العلم بأنّه صار محتوماً و بعد الإذن فی العمل. و أمّا قوله: «لا يحلّ لک»، ففيه احتمالات: أحدها: أنّه لا يحلّ له ذلک لأنّ ذهنه قاصر عن فهم أنّه لا قصور فی البداء. و ثانيها: أنّه لا يحلّ له السؤال عن خصوصيّات ما ينزل فی ليلة القدر و يؤيّد ذلک أنّه علیه‌السلام أجاب السائل مراراً کثيرة بوجوه واضحة و لم يأت فی شیء منها بذکر مثال مخصوص، و يؤيّده قوله علیه‌السلام: قال: إلخ، هذا هو الذی سنح لی فی حلّ هذا المقام و الله أعلم بما قال حجّته علیه‌السلام. انتهی (مرآة العقول، ج۳، ص۹۸).
قال الشيخ محمد کاظم الخراسانی المعروف بـ«الآخوند»: و لا بأس بصرف الکلام إلی ما هو نخبة القول فی النسخ: فاعلم أن النسخ و إن کان رفع الحکم الثابت إثباتاً، إلاّ أنّه فی الحقيقة دفع الحکم ثبوتاً، و إنّما اقتضت الحکمة إظهار دوام الحکم و استمراره، أو أصل إنشائه و إقراره، مع أنّه بحسب الواقع ليس له قرار، أو ليس له دوام و استمرار، و ذلک لأنّ النبیّ الصادع للشرع، ربما يلهم أو يوحی إليه أن يظهر الحکم أو استمراره مع اطلاعه علی حقيقة الحال، و أنّه ينسخ فی الاستقبال، أو مع عدم اطلاعه علی ذلک؛ لعدم إحاطته بتمام ما جری فی علمه. و من هذا القبيل لعلّه يکون أمر إبراهيم بذبح إسماعيل. و حيث عرفت أن النسخ بحسب

۵. گروهی قائل‌اند امام تنها به گذشته عالم است و از آینده فقط به‌صورت اجمال باخبر است. مثلاً به زمان موت خویش علم اجمالی دارد، نه تفصیلی؛ مثلاً می‌داند در کدام شهر شهید می‌شود؛ ولی محل دقیق و زمان قطعی آن را نمی‌داند. دلیل این گروه، آیاتی مانند این آیه است: ﴿وَ لا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ﴾.[۱]

همچنین می‌گویند علم به آینده مانع توکل و اخلاص در امور و منافی اختیار است.[۲]

الحقیقة یکون دفعاً، و إن کان بحسب الظاهر رفعاً، فلا بأس به مطلقاً و لو کان قبل حضور وقت العلم، لعدم لزوم البداء المحال فی حقّه، بالمعنی المستلزم لتغیّر إرادته مع اتحاد الفعل ذاتاً وجهة، و لا لزوم امتناع النسخ أو الحکم المنسوخ، فإنّ الفعل إن کان مشتملاً علی مصلحة موجبة للأمر به امتنع النهی عنه، و إلاّ امتنع الأمر به، و ذلک لأنّ الفعل أو دوامه لم یکن متعلّقاً لإرادته، فلا یستلزم نسخ أمره بالنهی تغییر إرادته، و لم یکن الأمر بالفعل من جهة کونه مشتملاً علی مصلحة، و إنّما کان إنشاء الأمر به أو إظهار دوامه عن حکمة و مصلحة. و أمّا البداء فی التکوینیّات بغیر ذاک المعنی، فهو ممّا دلّ علیه الروایات المتواترات، کما لا یخفی، و مجمله أنّ الله إذا تعلّقت مشیّته بإظهار ثبوت ما یمحوه، لحکمة داعیة إلی إظهاره، ألهم أو أوحی إلی نبیّه أو ولیّه أن یخبر به، مع علمه بأنّه یمحوه، أو مع عدم علمه به، لما أشیر إلیه من عدم الإحاطة بتمام ما جری فی علمه، و إنّما یخبر به لأنّه حال الوحی أو الإلهام لارتقاء نفسه الزکیّة، و اتصاله بعالم لوح المحو و الاثبات اطّلع علی ثبوته، و لم یطّلع علی کونه معلّقاً علی أمر غیر واقع، أو عدم الموانع، قال الله: يَمْحُوا اللهُ مَا يَشَاءُ وَ يُثْبِتُ الآية، نعم من شملته العنایة الإلهیّة، و اتصلت نفسه الزکیّة بعالم اللوح المحفوظ الذی هو من أعظم العوالم الربوبیّة، و هو أمّ الکتاب، یکشف عنده الواقعیّات علی ما هی علیها، کما ربّما یتّفق لخاتم الأنبیاء، و لبعض الأوصیاء، کان عارفاً بالکائنات کما کانت و تکون. نعم مع ذلک، ربّما یوحی إلیه حکم من الأحکام، تارة بما یکون ظاهراً فی الاستمرار و الدوام، معه أنّه فی الواقع له غایة و أمد یعینها بخطاب آخر، و أخری بما یکون ظاهراً فی الجد، مع أنّه لا یکون واقعاً بجدّ، بل لمجرد الابتلاء و الاختبار، کما أنّه یؤمر وحیاً أو إلهاماً بالإخبار بوقوع عذاب أو غیره ممّا لا یقع، لأجل حکمة فی هذا الإخبار أو ذاک الإظهار، فبدا له بمعنی أنّه یظهر ما أمر نبیّه أو ولیّه بعدم إظهاره أوّلاً، و یبدی ما خفی ثانیاً. و إنّما نسب إلیه البداء، مع أنّه فی الحقیقة الإبداء، لکمال شباهة إبدائه کذلک بالبداء فی غیره، و فیما ذکرناه کفایة فیما هو المهمّ فی باب النسخ، و لا داعی بذکر تمام ما ذکروه فی ذاک الباب کما لا یخفی علی أولی الألباب. (کفایة الأصول، ص۲۳۸تا۲۴۰).

۱. بقره، ۱۹۵.

۲. قال الشیخ المفید بعد ما سئل عنه: الإمام عندنا مجمع علی أنّه یعلم ما یکون، فما بال أمیر المؤمنین ﷺ خرج إلی المسجد و هو یعلم، أنّه مقتول و قد عرف قاتله و الوقت و الزمان؟ و ما بال الحسین ﷺ صار إلی أهل الکوفة و قد علم أنّهم یخذلونه و لا ینصرونه، و أنّه مقتول فی سفرته و تلک؟ و لم لما حوصر، و قد

علم أنّ الماء منه لو حفر على أذرع يسيرة، لم يحفر، و لم أعان على نفسه حتى تلف عطشاً؟ و الحسن ﷺ وادع معاوية و هو يعلم أنّه ينكث و لا يفي و يقتل شيعة أبيه ﷺ. الجواب: و بالله التوفيق، عن قوله: «إنّ الإمام يعلم ما يكون بإجماعنا»، أنّ الأمر على خلاف ما قال. و ما أجمعت الشيعة قطّ على هذا القول، و إنّما إجماعهم ثابت على أنّ الإمام يعلم الحكم في كلّ ما يكون، دون أن يكون عالماً بأعيان ما يحدث و يكون على التفصيل و التمييز. و هذا يسقط الأصل الذي بنى عليه الأسئلة بأجمعها، و لسنا نمنع أن يعلم الإمام أعيان الحوادث تكون بإعلام الله له ذلك. فأمّا القول بأنّه يعلم كلّ ما يكون، فلسنا نطلقه و لا نصوب قائله لدعواه فيه من غير حجّة و لا بيان. و القول بأنّ أمير المؤمنين ﷺ كان يعلم قاتله و الوقت الذي يقتل فيه، فقد جاء الخبر متظاهراً أنّه كان يعلم في الجملة أنّه مقتول. و جاء أيضاً بأنّه كان يعلم قاتله على التفصيل، فأمّا علمه في وقت قتله فلم يأت فيه أثر على التفصيل، و لو جاء فيه أثر لم يلزم ما ظنّه المستضعفون، إذ كان لا يمتنع أن يتعبّده الله بالصبر على الشهادة و الاستلام للقتل، ليبلغه الله بذلك من علوّ الدرجة ما لا يبلغه إلاّ به، و لعلمه بأنّه يطيعه في ذلك طاعة لو كلّفها سواه لم يؤدّها، و يكون في المعلوم من اللطف بهذا التكليف لخلق من الناس ما لا يقوم مقامه غيره، فلا يكون بذلك أمير المؤمنين ﷺ ملقياً بيده إلى التهلكة، و لا معيناً على نفسه معونة مستقبحة في العقول. فأمّا علم الحسين ﷺ بأنّ أهل الكوفة خاذلوه، فلسنا نقطع على ذلك إذ لا حجّة عليه من عقل و لا سمع. و لو كان عالماً بذلك لكان الجواب عنه ما قدّمناه في الجواب عن أمير المؤمنين ﷺ بوقت قتله و المعرفة بقاتله لما ذكرناه. أمّا دعواه علينا أنّا نقول إنّ الحسين ﷺ كان عالماً بموضع الماء و قادراً عليه، فلسنا نقول ذلك و لا جاء به خبر على حال، و ظاهر الحال التي كان عليها الحسين ﷺ في طلب الماء و الاجتهاد فيه يقتضي بخلاف ذلك. و لو ثبت أنّه كان عالماً بموضع الماء لم يمتنع في العقول أن يكون متعبّداً بترك السعي في طلب الماء من ذلك الموضع، و متعبّداً بالتماسه من حيث كان ممنوعاً منه حسب ما ذكرناه في أمير المؤمنين ﷺ، غير أنّ الظاهر في خلاف ذلك، على ما قدّمناه. و الكلام في علم الحسن ﷺ بعاقبة حال موادعته معاوية بخلاف ما تقدّم، و قد جاء الخبر بعلمه ذلك، و كان شاهد الحال له يقتضي به، غير أنّه دفع به عن تعجيل قتله و تسليم أصحابه إلى معاوية. و كان في ذلك لطف في مقامه إلى حال معينة و لطف لبقاء كثير من شيعته و أهله و ولده، و رفع لفساد في الذين هو أعظم من الفساد الذي حصل عند هدنته، و كان ﷺ أعلم بما صنع لما ذكرناه، و بيّنا الوجه فيه و فصّلناه (المسائل العكبرية، ص۶۹تا۷۲).

و قال أيضاً بعد ما سئل عنه: فإن قيل: أليس في أصحابكم من قال: إنّ الحسين ﷺ كان يعلم ما ينتهي إليه أمره و أنّه يقتل و يخذله من راسله و كاتبه و إنّما تعبّد بالجهاد و الصبر على القتل، أ يجوز ذلك عندكم أم لا؟ و كذلك قالوا في أمير المؤمنين ﷺ أنّه كان يعلم أنّه مقتول و الأخبار عنه مستفيضة به و أنّه كان يقول: «ما يمنع أشقاها أن يخضب هذه من هذا» و يؤمن إلى رأسه و لحيته و أنّه كان يقول تلك الليلة، و قد خرج و صحن الأوز في وجهه، أنّهنّ صوائح تتبعها نوائح» قالوا: و إنّما أمر بالصبر على ذلك، فهل ذلك جائز عندكم؟ قيل: اختلف أصحابنا في ذلك: فمنهم من أجاز ذلك و قال: لا يمتنع أن يتعبّد بالصبر ممّن فعله على مثل ذلك لأنّ ما وقع من القتل و إن كان ممّن فعله قبيحاً، فالصبر عليه حسن و الثواب عليه جزيل، بل ربّما كان أكثر فإنّ مع العلم بحصوله القتل لا محالة الصبر أشقّ منه إذا جوّز الظفر و بلوغ الغرض. و منهم من قال: إنّ ذلك لا يجوز لأنّ دفع الضرر عن النفس واجب عقلاً و شرعاً و لا يجوز أن يتعبّد بالصبر على القبيح و إنّما يتعبّد بالصبر على الحسن و لا خلاف أنّ ما وقع من القتل كان قبيحاً بل من أقبح القبيح و تأوّل هذا القائل ما روى عن أمير المؤمنين ﷺ من الأخبار الدالّة على علمه بقتله بأن قال: كان يعلم ذلك على سبيل الجملة و لم يعلم الوقت بعينه و كذلك علم الليلة التي يقتل فيها بعينها غير أنّه لم يعلم الوقت الذي يحدث فيه القتل و هذا المذهب هو الذي اختاره المرتضى في هذه المسألة، ولي في هذه المسألة نظر (تلخيص الشافي، ج۴، ص۱۸۸).

۶. گروهی قائل‌اند امام خیلی چیزها را می‌داند؛ ولی درعین‌حال، چون روایاتی داریم که علم امام درحال افزایش است، همه‌چیز را نمی‌داند.[۱]

۷. گروهی قائل‌اند امام علیه‌السلام در احکام و امور دین کلیات و جزئیات را می‌داند؛ ولی در امور دیگر، از کلیات و مجملات آگاه است و تفصیل امور در شب قدر بر او نازل می شود.[۲]

۸. بعضی‌ها قائل‌اند چون بعضی از علوم امام علیه‌السلام مانند دیگران، کسبی است و نیاز دارد که به مکتب برود، خواهی‌نخواهی محدود است.[۳]

---

۱. قال الملاّ محمد تقی المجلسی فی شرح الزیارة الجامعة ما ملخّص ترجمته: إنّ الأئمّة علیهم‌السلام یعلمون بتعلیم الرسول و لا شکّ أنّ عندهم أسرار العلوم و قد أفاضوها لمن کان قابلیّة لها، و قد کشف عنهم ملکوت السماوات و الأرض و یشهدون أعمال الخلائق و یزدادون علماً فی عروجهم إلی العرش (شرح الزیارة الجامعة، ص۱۴۱و۱۷۰).

۲. قال الملاّ محمد باقر المجلسی: أقول: ههنا إشکال قویّ و هو أنّه لمّا دلّت الأخبار الکثیرة علی أنّ النبیّ کان یعلم علم ما کان و ما یکون و جمیع الشرائع و الأحکام و قد علّم جمیع ذلک علیّاً علیه‌السلام و علّم علیّ الحسن علیه‌السلام و هکذا، فأیّ شیء یبقی حتی یحدث لهم باللیل و النهار؟ و یمکن أن یجاب عنه بوجوه: الأوّل ما قیل: إنّ العلم لیس یحصل بالسماع و قراءة الکتب و حفظها فإنّ ذلک تقلید، و إنّما العلم ما یفیض من عند الله علی قلب المؤمن یوماً فیوماً و ساعة فساعة فیکشف به من الحقائق ما تطمئنّ به النفس و ینشرح له الصدر و یتنوّر به القلب، و الحاصل أنّ ذلک مؤکّد و مقرّر لما علم سابقاً یوجب مزید الإیمان و الیقین و الکرامة و الشرف بإفاضة العلم علیهم بغیر واسطة المرسلین. الثانی: أن یفیض علیهم علیهم‌السلام تفاصیل عندهم مجملاتها و إن أمکنهم استخراج التفاصیل ممّا عندهم من أصول العلم و مواده (بحار الانوار، ج۲۶، ص۲۰).

۳. قال الشیخ محمد إسماعیل الخواجوی: سألنی بعض أصحابنا أیّده الله عن أحوال أئمّتنا المعصومین علیهم‌السلام، فقال: هل کانوا متعلّمین عند غیرهم من أصناف الرعیّة؟ و هل کانت لهم إلیه حاجة؟ و علی تقدیره فهل فیه غضاضة لشؤونهم الرفیعة، و منقصة لمراتبهم العلیّة و درجاتهم السنیّة؟ الجواب: لا شبهة فی کونهم متعلّمین بعضهم من بعض، و لا خلاف فینا فی أنّهم بعد و صولهم إلی درجة الإمامة و مرتبة الخلافة ما کانت لهم حاجة إلی التعلّم من غیرهم، و إنّما الکلام فیما قبل ذلک. و العقل لا یأبی عن ذلک، إذ القدر المسلّم عنده أنّ الإمام یجب أن یکون أعلم أهل زمانه و أفضلهم بعد تشرّفه بمنصب الإمامة و خلعة الخلافة، إذ لولاه لکان: إمّا مساویاً لهم أو دونهم، فیلزم: إمّا ترجّح أحد المتساویین أو تفضیل المفضول، و الکلام مفروض فیما قبل ذلک. و علی التفصیل إن أرید بالمعلّم أعمّ ممّن یعلم مبادئ اللغات و یرشد إلی حقیقة الاصطلاحات و یلقّن کیفیّة استعمال الألفاظ الموضوعة بإزاء معان مفردة أو مرکّبة فی المحاورات و المجاوبات، أو من یلقّن المقدّمات مقدّمة مقدّمة لیتعقّلها المتعلّم أو یرتّبها فی ذهنه ترتیباً خاصّاً یؤدّی إلی المطالب المجهولة کسبیّة کانت أو ضروریّة، مفتقرة إلی ضرب من

التنبيه. فالظاهر فی نظر العقل أن إنكار كونهم متعلّمين بهذا المعنى يفضی إلى الجهالة؛ لأنّ جميع الأحوال المشتركة و اللوازم البشريّة و بالجملة ما هو من مقتضى الطبيعة النوعية يقع عليهم عليهم السلام فيها ما يقع على غيرهم، فهم عليهم السلام لكونهم بشراً مخلوقين متعلّقين بجلابيب أبدانهم الناسوتية و قوالبهم البشريّة غير بعيد أن يكونوا متعبّدين بالتعلّم ومتكلّفين بالتدرّس كغيرهم ممّن ليس بإمام و لا نبیّ؛ إذ النفس الهيولائيّة الخالية فی نفسها عن جميع الصور المستعدّة لقبولها حاصلة لجميع أفراد النوع فی مبادئ فطرتهم. و إنّما تستكمل متدرّجة شيئاً بعد شیء بعد أن حصلت لها المعقولات الأوّل بحسب ما يحصل لها من الاكتساب، و هكذا الحال فی سائر أصناف التكاليف و الأمور المشتركة بينهم و بين غيرهم، و به و بأمثاله تثبت لهم العبوديّة و تنفی عنهم الربوبيّة و تسدّ عنهم وسوسة الغلاة، و الحالة المختصّة بهم هی الإمامة و العصمة و ما يتعلّق بهما، و بهما امتازوا عن غيرهم من سائر أفراد المكلّفين كما ذهب إليه الشيخ الصدوق، على أن اقتناص العلوم النظريّة و اقتنائها طاعة، و فيه كلفة توجب زيادة استحقاق التقرّب و الزلفی و الكرامة و الفضلی، فحرمانهم عنها لا يخلو من شیء. و أمّا ما نقل من حال نبيّنا عليه و آله السلام من كونه أمّيّاً بهذا المعنى، فعلى تقدير ثبوته و صحّته فهو لمصلحة أرادها الله و شاء. و بالجملة العلم قسمان: كسبی و موهبی و هم كانوا جامعين بينهما على سبيل منع الخلو، أمّا الأوّل: فكان لهم قبل و صولهم إلى درجة الإمامة، و أمّا الثانی: فكان لهم بعد وصولهم إليها، و ذلک لأنّ لهم جهتی: ناسوتيّة و لاهوتيّة، فبالأولى محتاجون إلى التعلّم و التكسب، و بالثانية مغنون عنهما، و لذا كان سيّدنا أمير المؤمنين عليه السلام يروض نفسه رياضة لا يتصوّر فوقها رياضة حتى إذا صفت و صقلت علّمه معلّم الأوّلين و الآخرين ألف باب فتح له من كلّ باب ألف باب، و لا استبعاد فيه؛ إذ قد تقرّر فی فن الحكمة أن النفس إذا صفت و صقلت و اتصلت بالمبدئ المفيض اتصالاً ما، يمكن أن يحصل لها علوم جمة دفعة، فإذا كان بين المفيض و المستفيض مجانسة و مناسبة ثمّ حصل بينهما ارتباط فعلاً و صفة يمكن أن يفيض على أحدهما جملة ما حصل للآخر دفعة، كمرآة صقيلة متّسعة حوذی ما فيها صور كثيرة فينطبع فيها جميع تلک الصور. هذا ما يمكن أن يقال من جهة العقل. و أمّا النقل فقد دلّ نبذ من الأخبار على تعلّمهم و كونهم فی زمن الصبا مع الصبيان فی الكتاب، فمنه ما رواه ملاّ عناية الله القهپائی فی كتابه المسمّى بمجمع الرجال عن محمد بن مسلم قال: قال لی أبو عبد الله الصادق عليه السلام: إنّ لأبی مناقب لا هنّ من آبائی، إنّ رسول الله صلى الله عليه و آله قال لجابر بن عبد الله الأنصاری: إنّک تدرک محمد بن علیّ فاقرأه منّی السلام. قال عليه السلام: فأتی جابر منزل علیّ بن الحسين عليه السلام فطلب محمد بن علیّ عليه السلام، فقال له عليه السلام: هو فی الكتاب أرسل لک إليه؟ قال: لا و لكنّی أذهب إليه، فذهب فی طلبه. فقال للمعلّم: أين محمد بن علیّ؟ قال له: هو فی تلک الرفعة، أرسل لک إليه؟ قال: لا و لكنّی أذهب إليه، فجاءه فالتزمه و قبّل رأسه، و قال: إنّ رسول الله صلى الله عليه و آله أرسلنی إليک برسالة أن أقرؤک السلام. قال: عليه و عليک السلام، ثمّ قال له جابر: بأبی أنت و أمّی اضمن لی أنت الشفاعة يوم القيامة. قال: فعلت ذلک يا جابر. و منه: ما رواه أيضاً فی الكتاب المذكور عن حريز، عن أبان بن تغلب قال: حدّثنی أبو عبد الله عليه السلام قال: إنّ جابر بن عبد الله كان آخر من بقی من أصحاب رسول الله صلى الله عليه و آله و كان رجلاً منقطعاً إلينا أهل البيت، و كان يقعد فی مسجد رسول الله صلى الله عليه و آله و هو معتمّ بعمّامة سوداء، و كان ينادی: يا باقر العلم، يا باقر العلم، فكان أهل المدينة يقولون: جابر يهجر، و كان يقول: لا و الله ما أهجر و لكن سمعت رسول الله صلى الله عليه و آله يقول: إنّک ستدرک رجلاً من أهل بيتی اسمه اسمی و شمائله شمائلی يبقر العلم بقراً، فذاک الذی دعانی إلى ما أقول. قال: فبينا جابر يتردّد ذات يوم فی بعض طرق المدينة إذ هو فی طريق فی ذلک الطريق كتاب فيه محمد بن علیّ بن الحسين عليهما السلام، فلمّا نظر إليه قال: يا غلام، أقبل، فأقبل، ثمّ قال: أدبر، فأدبر، فقال: شمائل رسول الله و الذی نفس جابر بيده، يا غلام ما اسمک؟ فقال: اسمی محمد بن علیّ بن الحسين بن علیّ بن أبی طالب، فأقبل عليه فقبّل رأسه، و قال: بأبی و أمّی، رسول الله يقرؤک السلام و يقول لک... فرجع محمد بن علیّ إلى أبيه علیّ بن الحسين عليهما السلام و هو ذعر فأخبره الخبر، فقال له: يا بنیَّ، قد فعلها جابر؟ قال: نعم. قال: يا بنیَّ، ألزم بيتک، فكان جابر

يأتيه طرفى النهار، و كان أهل المدينة يقولون: و اعجباه لجابر يأتى هذا الغلام طرفى النهار و هو آخر من بقى من أصحاب رسول الله ﷺ. قال: فلم يلبث أن مضى علىّ بن الحسين، و كان محمد بن علىّ عليه السلام يأتيه على وجه الكرامة لصحبته لرسول الله ﷺ. قال: فجلس فحدّثهم عن أبيه، فقال أهل المدينة: ما رأينا أحداً قطّ أجرأ من ذا. قال: فلمّا رأى ما يقولون حدّثهم عن رسول الله ﷺ. قال: فقال أهل المدينة، ما رأينا أحداً أكذب من ذا يحدّث عمّن لم يره، فلمّا رأى ما يقولون حدّثهم عن جابر بن عبد الله فصدّقوه، و كان جابر و الله يأتيه يتعلّم منه. أقول: قال فى الاستيعاب: يقال: إنّ عامر بن واثلة كان آخر من مات ممّن رأى النبىّ، و قد روى عنه نحو أربعة أحاديث، و يقال: إنّه أدرك من حياة النبىّ ثمان سنين، و كان مولده عام أحد. و فى مختصر الذهبى: كان أبو الطفيل من محبّى علىّ عليه السلام، و به ختم الصحابة فى الدنيا. و الخبر المذكور يدلّ على أنّ جابراً كان آخر من بقى من أصحابه، و بينهما من التنافى ما لا يخفى، و الحلّ: أن البلوغ معتبر فى الصحابى دون الراوى، فصحّ أنّ جابراً آخر أصحابه، و أنّ عامراً آخر من رآه موتاً، بناء على أن المراد من الأصحاب أعمّ منهما و من الراوى، و عليه ينزل كلام الذهبى، فتأمّل. و منه: ما روى أنّ أبا حنيفة اجتاز على الكاظم عليه السلام و كان فى الكتاب، فقال له عليه السلام: المعصية ممّن؟ فقال له: أجلس حتى أخبرك، الخبر. و منه: ما ذكره أخطب فى كتابه الموسوم بالمراسيل فى خصائص أهل التنزيل، قال: إنّ الحسن و الحسين كانا يكتبان، فقال الحسن للحسين: خطّى أحسن من خطّك، فقالا لفاطمة عليها السلام: احكمى بيننا من أحسن منّا خطّاً؟ فكرهت أن تؤذى أحدهما بتفضيل خطّ الآخر على خطّه، فقالت لهما: سلا أباكما علياً عليه السلام، فسألاه، فكره أن يؤذى أحدهما بتفضيل خطّ الآخر على خطّه، فقال لهما: سلا جدّكما، فسألاه، فقال: لا أحكم بينكما حتى أسأل أخى جبرئيل، فلمّا جاء جبرئيل قال: لا أحكم بينهما و لكن ميكائيل يحكم بينهما، فقال ميكائيل: لا أحكم بينهما و لكن أسأل الله أن يحكم، فسأل الله ذلك، فقال الله: لا أحكم بينهما و لكن أمّهما فاطمة تحكم بينهما، فقالت فاطمة عليها السلام: أحكم بينهما يا ربّ، و كانت لها قلّادة من أمّها خديجة، فقالت لهما: أنثر بينكما جواهر هذه القلادة، فمن أخذ أكثر فخطّه أحسن، فنثرتها، و كان جبرئيل و قتئذ عند قائمة العرش، فأمره الله أن يهبط إلى الأرض فينصف الجواهر نصفين بينهما لئلاّ يتأذّى أحدهما، ففعل جبرئيل إكراماً لهما و تعظيماً. فهذا الخبر صريح فى كونهما كاسبى الخطّ و متكلّفى تحصيله و تحسينه، فدلّ على أنّ كمالاتهم العلميّة و العمليّة كانت فى بدو فطرتهم و زمان خلقتهم بالقوّة، و إنّما صارت بالفعل بالتعلّم و التكسب شيئاً بعد شىء و على سبيل التدريج كما فى سائر أفراد النوع. و فى الكافى عن الصادق عليه السلام أنّه سئل عن العلم أهو شىء يتعلّمه العالم من أفواه الرجال أم فى الكتاب عندكم تقرؤونه فتعلّمون منه؟ قال: الأمر أعظم من ذلك و أوجب، أما سمعت قول الله: وَ كَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحاً مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِى مَا الْكِتَابُ وَ لا الإِيمَانُ ثمّ قال عليه السلام: بلى قد كان فى حال لا يدرى ما الكتاب و لا الإيمان حتى بعث الله الروح التى ذكرها فى الكتاب، فلمّا أوحاها إليه علّم بها العلم و الفهم و هى التى يعطيها الله من يشاء، فإذا أعطاها عبداً علّمه الفهم. فدلّ على أن قبل إعطائها كانوا محتاجين إلى التعلّم و التفهّم و إن صاروا بعده مستغنين عنهما، و هذا خارج عمّا فرض الكلام فيه. فإن قلت: دلالة هذه الأخبار على تعلّمهم غير مسلّمة، و السنّة جوّز كونهم فى الكتّاب عند المعلّمين من غير أن يتعلّموا منهم. قلت: هذا مع كونه خلاف الظاهر منها خلاف المتعارف أيضاً، إذ لم يعهد أن يرسل الصبىّ إلى الكتّاب لمجرّد أن يكون فيها و هو غير محتاج إلى التعلّم منهم، و مدار الاستدلال من الآيات و الروايات من السلف إلى الخلف على الظاهر المتبادر، و لا يقدح فيه الاحتمالات البعيدة الغير المنساقة إلى الأذهان. و أمّا ما اشتهر بين الطلبة من قولهم: «إذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال» فإنّما هو فى العقليّات الصرفة المطلوب فيها اليقين، و أمّا فى النقليات التى يكتفى فيها بمجرّد تحصيل الظنّ فلا، فظهر بهذا التقرير أن كونهم عليهم السلام قبل الوصول إلى مرتبة الإمامة متعلّمين بعضهم من بعض و من غيرهم أيضاً ممّا لا مانع للقول به أصلاً، لا عقلاً و لا نقلاً. هذا غاية ما يمكن أن يقال فى هذه المسألة و لكنّها بعد محلّ تأمّل و توقّف؛ لأنّ نفوسهم قدسيّة و علومهم لدنيّة فلا حاجة لهم من بدو فطرتهم إلى آخر عمرهم

إلى معلّم من غيرهم، و لو فرض وقوع ذلک منهم و رجوعهم إلى معلّم من غيرهم حال الصبا و غيرها فليحمل ذلک على ضرب من مصلحة شاءوا و أرادوا، فإنّهم حين كانوا مشائم أرحام أمّهاتهم كانوا علماء حلماء أبراراً أتقياء قانتين لله و لرسوله، كما يدلّ عليه الخبر المتّفق عليه بين الأمّة، و لم يحضرني الآن ألفاظه و لكن حاصله: أنّ سيّدنا أمير المؤمنين عليه السلام حين ما كان في مشيمة رحم أمّه فاطمة، كلّما حضر النبيّ قامت من مجلسها من دون اختيار منها، فلمّا سئلت عنه قالت: إنّ هذا الجنين يحرّكني حركة يلجئني إلى القيام إليه. و هذه المعنى صرّح أكثر علماء العامّة في تسميته عليه السلام بكرّم الله وجهه، و ليس هذا أمراً مختصاً بهم عليهم السلام بل كانت سيّدة نساء العالمين و بضعة سيّد المرسلين و مشكاة أنوار أئمّة الدين و زوجة أشرف الوصيّين البتول العذراء و الإنسية الحوراء فاطمة الزهراء صلوات الله عليها أيضاً كذلک، لما رواه مفضّل بن عمر قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: كيف كان ولادة فاطمة عليها السلام، فقال: نعم، إنّ خديجة لمّا تزوّج بها رسول الله صلى الله عليه و آله هجرتها نسوة مكّة، فكنّ لا يدخلنّ عليها و لا يسلّمنّ عليها و لا يتركن امرأة تدخل عليها، فاستوحشت خديجة لذلک، و كان جزعها و غمّها حذراً عليه، فلمّا حملت بفاطمة عليها السلام كانت فاطمة تحدّثها من بطنها و تصبرها، و كانت تكتم ذلک من رسول الله صلى الله عليه و آله، فدخل رسول الله صلى الله عليه و آله يوما فسمع خديجة تحدّث فاطمة عليها السلام، فقال لها: يا خديجة من تحدّثين؟ قالت: الجنين الذي في بطني يحدّثني و يؤنسني. و الحديث طويل أخذنا منه موضع الحاجة. و بالجملة: أنّهم عليهم السلام لا يوصفون في شيء من أحوالهم بنقص و لا جهل من أوّل عمرهم إلى آخره. و أمّا ما سبق من كونهم بشراً مخلوقين فلابدّ فيهم من اللوازم البشريّة ما هو مشترک بين جميع الأفراد، إذ مقتضى الطبيعة النوعيّة لا تختلف و لا تتخلّف فلا ينافي ذلک، لأنّ ظهور مراتب الكمال و صدورها عن الواجب المتعال في أفراد العالم و الأمثال شدّة و ضعفاً يكون بحسب استعداداتهم قبولاً و شأناً، و ليس بمستبعد أن يستعدّ فرد أو أفراد منها لاستجماع جميع الصفات الكماليّة اللائقة بهذا النوع من غير أن يكون ذلک بطريق الاكتساب أو التعلّم من فرد آخر من نوعه، بل بمجرّد أن يستفيده من المبادئ العالية لغاية المناسبة و نهاية المجانسة بينهما فيتلقى منه المعارف. و قد نقلوا عن أرسطا طاليس ما معناه: خاطبني جوهر من الأنوار العالية بكثير من الحقائق و المعارف، فقلت: من أنت؟ فقال: أنا طباعک التامّ. و قد تقرّر عندهم أن النفس قد تعود عقلاً مستفاداً إذا كانت في غاية القوّة و نهاية الشرف، فتحصّل لها علوم جمّة دفعة من غير حاجة إلى تعلّم أو فكر بل بمجرّد الحدس. قال ابن سينا في إشاراته بعد الفرق بين الفكرة و الحدس في مقام إمكان وجود القوّة القدسية: أ لست تعلم أنّ للحدس وجوداً، و أنّ للإنسان فيه مراتب و في الفكرة، فمنهم غبي لا تعود عليه الفكرة برادة، و منهم من له فطانة إلى حدّ ما يستمع بالفكر، و منهم من هو أثقف من ذلک و له إصابة في المعقولات بالحدس، و تلک الثقافة غير متشابهة في الجميع بل ربّما قلت و ربما كثرت، و كما أنّک تجد في جانب النقصان منتهياً إلى عديم الحدس فأيقن أنّ الجانب الذي يلي الزيادة يمكن انتهاؤه إلى غنيّ في أكثر أحواله إلى التعلّم و الفكرة. و قال الفاضل العارف كمال الدين بن ميثم البحراني في شرح نهج البلاغة عند قوله عليه السلام: «درجات متفاضلات»: اعلم أنّ ألذّ ثمار الجنّة هي المعارف الإلهيّة، و النظر إلى وجه الله ذي الجلال و الإكرام، و السعداء في الوصول إلى نيل هذه الثمرة على مراتب متفاوتة، فالأولى مرتبة من أوتي الكمال في حدس القوّة النظرية حتى استغنى عن معلّم بشري رأساً، و أوتي مع ذلک ثبات قوّة المتفكّرة و استقامة و همه منقاداً تحت قلم العقل، فلا يلتفت إلى العالم المحسوس بما فيه حتى يشاهد عالم المعقول بما فيه من الأحوال و يستثبتها في اليقظة، فيصير العالم و ما يجري فيه متمثّلاً في نفسه، فيكون لقوّته النفسانية أن يؤثّر في عالم الطبيعة حتى ينتهي إلى درجة النفوس السماوية، و تلک هي النفوس القدسيّة أولات المعارج، و هم السابقون السابقون أولئک المقرّبون، و هم أفضل نوع البشري و أحقّه على درجات السعادة في الجنّة. و بالجملة مراتب الناس في الفهم و التمييز مختلفة، و مدار فيضان العلم و الحكمة على طهارة النفس و صفائها و ذكائها و كمالها في نفسها، سواء في ذلک الصغير و الكبير، فجاز عقلاً أن ينال الصبي مرتبة النبوّة و الإمامة، كما ثبتت نبوّة يحيى

۹. عده‌ای نیز در این موضوع به‌دلیل اختلاف روایات، توقف کرده و علم آن را به خودشان موکول کرده‌اند. [۱]

۳.۲. علم امام و مجموعه‌نگری

برای پاسخ به این سؤال که در واقع ریشهٔ پاسخ به سؤالات فراوانی است، باید بدانیم موضوع علم امام با مسائل مهمی همچون توحید، نبوت، امامت و زیرمجموعه‌های آن، ارتباط مستقیم داشته و درک کامل آن به نگرشی عمیق در شخصیت و تاریخ زندگانی ائمهٔ اطهار علیهم‌السلام و علل پیدایش شبهات و ایرادات و اهداف شبهه‌پردازان نیاز دارد.

آنچه در تمام مسائل اعتقادی مهم است، کشف دقیق جایگاه آن مسئله در بین سایر مسائل و پیداکردن نوع ارتباطش و بررسی آثار صحیح و ناصحیحِ اثبات یا نفی آن مسئله است. دراین‌زمینه چاره‌ای جز مجموعه‌نگری، توجه به لوازم جانبی مسئله و توجه به دیدگاه مخالفان در گذشته و حال دربارهٔ آن مسئله نیست. بنابراین می‌گوییم:

بالكتاب و إمامة الجواد و القائم عليه‌السلام بالسنة المتواترة القاطعة فی حدّ الصبا. و قد ذكر الشيخ الفاضل تقی الدين الحسن بن داود أنّ صاحبه و رفيقه السيّد غياث الدين بن طاووس اشتغل بالكتابة و استغنى عن المعلّم و عمره أربع سنين. و عن إبراهيم بن سعيد الجوهری قال: رأيت صبيّاً ابن أربع سنين قد حمل إلى المأمون و قد قرأ القرآن و نظر فی الرأی، غير أنّه إذا جاع بكی. و إذا ثبت أنّ غير المعصوم يصير صاحب الرأی ناظراً فيه، مجتهداً فقيهاً غنيّاً عن المعلّم و عمره أربع سنين، فما ظنّک بالمعصوم و من نفسه قدسيّة و علومه لدنيّة و معه ملک يؤيّده و يسدّده؟ هذا ما عندنا فی جواب مسألتک هذه و العلم عند الله و عند أهله، و السلام (جامع الشتات، ص۱۷۹تا۱۸۷).

۱. الشيخ مرتضى الأنصاری: و أمّا مسألة مقدار معلومات الإمام عليه‌السلام من حيث العموم و الخصوص، و كيفيّة علمه بها من حيث توقّفه على مشيّتهم أو على التفاتهم إلى نفس الشیء أو عدم توقّفه على ذلک، فلا يكاد يظهر من الأخبار المختلفة فی ذلک ما يطمئنّ به النفس، فالأولى وكول علم ذلک إليهم صلوات الله عليهم أجمعين (فرائد الأصول، ج۲، ص۱۳۴).

۴.۲. مناسبت علم با جایگاه امامت

اولاً باید دید که علمِ چه‌کسی را بررسی می‌کنیم و قلم برای چه شخصیتی روی کاغذ می‌بریم و آیا آنچه می‌گوییم و بدان قائل می‌شویم، با مقام و منصب وی سازگار است. پوشیده نیست که مضاف‌الیهِ علم در اینجا شخصیتی است که طبق ادلهٔ فراوان:

۱. حجت و امام بر همهٔ ماسوی‌الله است؛[۱]

۲. هدایت همهٔ خلق به‌دست اوست؛[۲]

۳. به صفاتی آراسته است که دیگران از آن محروم‌اند؛

۴. کسی را قدرت درک فضایل و مناقب او نیست؛

۵. همگی از وصف او عاجزند؛

۶. او را با احدی قیاس کردن، کاری است جاهلانه؛[۳] زیرا طبق روایات فراوان، او انسانی است الهی که مَظهر صفات حق‌تعالی و مَثل اعلای الهی و قائم‌مقام ذات احدیت در میان تمامی مخلوقات از

---

۱. حدیث ۱. زِیَارَتُه: السَّلامُ عَلَیْکَ یَا حُجَّةَ اللهِ عَلَی مَنْ فِی الأَرْضِ وَ السَّمَاء، أَشْهَدُ أَنَّکَ الْحُجَّةُ عَلَی مَنْ مَضَی وَ مَنْ بَقِیَ (مشهدی، المزار، ص۵۸۷).
حدیث ۲. فِی الزِّیَارَةِ الْجَامِعَةِ: السَّلامُ عَلَی حُجَجِ اللهِ عَلَی أَهْلِ الدُّنْیَا وَ الآخِرَةِ وَ الأُوْلَی، وَ أَشْهَدُ أَنَّکُمْ حُجَجاً عَلَی بَرِیَّتِهِ (من لا یحضره الفقیه، ج۲، ص۶۰۹).
حدیث ۳. الْحَمْدُ للهِ الَّذِی جَعَلَ لَنَا الْفَضِیلَةَ بِالْمَلَکَةِ عَلَی جَمِیعِ الْخَلْقِ، فَکُلُّ خَلِیقَتِهِ مُنْقَادَةٌ لَنَا بِقُدْرَتِهِ، وَ صَائِرَةٌ إِلَی طَاعَتِنَا بِعِزَّتِهِ (صحیفهٔ سجادیه، ص۲۶).

۲. حدیث ۱. زِیَارَةٌ لَهُم ﷺ: أَشْهَدُ أَنَّکُم الأَعْلامُ الَّتِی فَطَرَهَا لإِرْشَادِ خَلِیقَتِهِ (بحار الانوار، ج۹۷، ص۲۰۷، حدیث۸).
حدیث ۲. عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ ﷺ قَالَ: لا یَهْتَدِی هَادٍ إِلاَّ بِهُدَاهُمْ وَ لا یَضِلُّ خَارِجٌ مِنَ الْهُدَی إِلاَّ بِتَقْصِیرٍ عَنْ حَقِّهِمْ (کافی، ج۱، ص۱۹۷، حدیث ۳).

۳. قَالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ: نَحْنُ أَهْلُ الْبَیْتِ، لا نُقَاسُ بِأَحَدٍ، وَ لاَ یُقَاسُ بِنَا أَحَدٌ (الدرّ النظیم، ص۷۷۰).

اَزل تا اَبد است.[۱]

ازاین‌رو صحبت از علم فلان پیامبر، ملک، عالم و دانشمند، ولیّ خدا، علامه و دیگران نیست که بدون تحقیقِ کافی و بررسی دقیق و جامع‌نگری به آن بپردازیم.

۵.۲. مُعطی علم به امام چه‌کسی است؟

ثانیاً باید دید مُعطی علم به امام چه‌کسی و با چه صفاتی بوده و محدودهٔ علم خود او چه مقدار است. باز پوشیده نیست که منصب امامت و خلافت، منصبی است الهی. خداوند متعال خود مُعطی علم به امام است و علم و قدرت او حدی نداشته و هیچ‌گونه بخل و حسادتی هم در ذات اقدسش راه ندارد؛ ازاین‌رو در اعطای علم ازجانب مُعطی هیچ‌گونه مانعی متصور نیست. او قادر است همه‌چیز را به امام عطا کند.

۶.۲. تنافی نفی علم با سایر اصول اعتقادی

ثالثاً باید دید کدام‌یک از مطلق یا مقیدکردن علم امام، با اصل یا اصول اعتقادی دیگر منافات دارد و نظم مجموعهٔ چیده‌شده از سایر امور اعتقادی را بر هم می‌زند.

در اینجا نیز با کمی تأمل و مراجعه به این مجموعه،

---

۱. حدیث ۱. عَنِ الْکَاظِمِ ﷺ قَالَ: أَقَامَهُم مَقَامَ نَفْسِهِ؛ لِأَنَّهُ لا یُرَی وَ لا یُدْرَکُ وَ لا تُعْرَفُ کَیْفِیَّتُهُ وَ لا إِیْنِیَّتُهُ (تأویل الآیات، ج۱، ص۳۹۷، حدیث۲۷).
حدیث ۲. قَالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ لِعَلِیّ: أَنتَ الْمَثَلُ الأَعْلَی. (عیون أخبار الرّضا ﷺ ج۲، ص۹، حدیث۱۳).
حدیث ۳. عَنْ أَبِی عَبْدِ اللهِ ﷺ قَالَ: الاِمَامُ مَلَکِیُّ الذَّاتِ، إِلَهِیُّ الصِّفَاتِ، وَ أَنَّهُم صِفَاتُ اللهِ وَ صَفْوَتُه (مشارق أنوار الیقین، ص۱۷۷).

می‌یابیم که اثبات علم نه‌تنها هیچ‌گونه منافاتی با این مجموعه ندارد، بلکه کاملاً درجهت تکمیل آن، جایگاه خود را پیدا کرده و سایر اصول و مبانی را نیز تثبیت می‌کند. با دقتی بیشتر در این مجموعه، می‌یابیم محدودکردن علم است که با سایر اصول اعتقادی هیچ‌گونه سازگاری ندارد. نیز به سؤالاتی از این قبیل دست می‌یابیم: چرا خداوند حجت خویش را از این موهبت محروم کرده است؟ چگونه می‌شود که فردی حجتِ علی‌الاطلاق بر دیگران باشد و از آنان بی‌خبر؟ چگونه خداوند اطاعت شخصی را بر دیگران واجب کرده و حال‌اینکه آن شخص از پاسخ به سؤالات ایشان درمانده است؟ چگونه می‌شود هدایت عده‌ای به‌عهدهٔ کسی گذاشته شود، درحالی‌که وی هیچ‌گونه اطلاعاتی از ایشان ندارد؟ و دیگر سؤالاتی که نظم مجموعهٔ چیده‌شده از اعتقادات سالم در ذهن را مختل می‌کند.

۷.۲. دلالت عقل و نقل بر علم امام

رابعاً باید ببینیم چه راه یا راه‌هایی را برای اطلاق یا تقیید این مسئله باید بپیماییم. بعد تمامی آن‌ها را باهم در نظر داشته باشیم و سپس به اطلاق یا تقیید حکم کنیم. اما راه‌های مذکور عبارت است از عقل و نقل.

عقل هیچ‌گونه مانعی در اطلاق نمی‌بیند؛ زیرا بر خدای قادر، محال نیست که علم همهٔ مخلوقات از ابتدا تا انتهای آن را به اشرف مخلوقات عطا کند و ظرف وجودی امام نیز آن‌قدر وسیع است که مانعی

از دریافت ندارد. نقل نیز دال بر اعطای همهٔ علوم به‌صورت مطلق به امام علیه‌السلام است. روایات در این مقام از حد تواتر خارج است. به برخی از آن‌ها در پایان اشاره خواهیم کرد.

البته شبهات در هر مسئله‌ای وجود دارد و باید برای آن‌ها به‌دنبال پاسخ صحیح گشت. پرواضح است که درصورت پیدانکردن جواب مناسب، منکر اصل قضیه‌شدن کاری است غیرعالمانه.

۸.۲. انکار علم و تناسب آن با اهداف و منافع سیاست‌مداران

خامساً باید دید که اطلاق یا تقیید مسئلهٔ علم ازلحاظ تاریخی و سیاسی چه آثاری داشته است و چه‌کسانی و چگونه دربارهٔ آن نظر داده‌اند. پوشیده نیست که علم فضیلتی است که همه صاحب آن را تحسین کرده و از او به‌بزرگی یاد کرده و وی را بر دیگران مقدم و احترام ویژه می‌کنند.

حال از شما سؤال می‌کنیم: آنان‌که برای محو فضایل و مناقب امیرمؤمنان و اولاد پاکش علیهم‌السلام تمام تلاش خود را کرده‌اند، چه مانعی بوده است از اینکه این مهم را نیز نفی نکنند؟ آنان که در طول تاریخِ زندگانی ائمّهٔ اطهار علیهم‌السلام بویی از دانش نبرده و غاصبانه بر مَسند خلافت تکیه زده بودند، چگونه حاضر شده‌اند این فضیلت را برای آنان قبول کنند و در خاموش‌کردن این چراغ تلاشی نکرده باشند؟ آیا جز این است که انکار و محدودکردن علم امام، در راستای اهداف و منافع سیاسی شوم ایشان بوده

و اثبات این فضیلت موجب جلب توجه مردم به درِ خانهٔ ایشان بوده است؟

۹.۲. عمیق‌نگری

سطحی‌نگری در این مسئله لطمه‌های بسیاری بر طرز تفکر ما دربارهٔ شخصیت و مقام امام وارد می‌کند و چه‌بسا مقام امام را آن‌چنان در ذهن ما کوچک کند که ایشان را هم‌ردیف سایر علما یا کمی بالاتر بپنداریم. این دقیقاً همان چیزی است که مخالفان ما در گذشته و حال، تمام سعی خود را در القا و تثبیت آن در اذهان دوستان امام کرده‌اند، تا بدین‌وسیله آنان را از رجوع به ایشان دلسرد کنند. به همین دلیل است که دائماً طَبل ﴿قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ﴾[1] را به صدا در آورده و بر ﴿يُوحَى إِلَيَّ﴾[2] پرده کشیده‌اند و بر پیشانی هرکس که قصد پرده‌برداری داشته است، وصلهٔ غلوّ چسبانیده و نام او را در طومار غالین ثبت و ضبط کرده‌اند و خود را از روبه‌روشدن با تنها کسی‌که از باطن ایشان آگاه است و از نهان ایشان خبر می‌دهد، راحت کرده‌اند. ازطرفی طرح مسئله برای همگان ازجانب خود امام نیز مضراتی داشته که موجب می‌شده است آن را فقط برای عده‌ای خاص بیان کنند؛ ازجمله:

۱. رجوع بیش‌ازحد شیعیان به امام و کسب اطلاع از احوال و مسائل مربوط به پیشرفت آنان در امور دنیوی، دفع بلاها، جلب منافع، رفع بیماری‌ها، شناخت دوست از دشمن، زمان فوت، تعداد اولاد

---

۱. کهف، ۱۱۰.

۲. همان.

و سایر مسائلی که مسلماً موجب اختلال طبیعی در زندگانی ایشان می‌شده است.
فرض کنید اگر امام علیه‌السلام همیشه می‌گفت همه‌چیز را می‌داند، آنگاه تمام بیماران، سراغ امام می‌آمدند و دوای درد خویش را از امام طلب می‌کردند.

۲. تجمع شیعه و مشهورشدن امام و درنتیجه به‌خطرافتادن جان ایشان.

۳. سوءاستفادهٔ مخالفان از اطلاعات غیبی امام و سایر مضراتی که در روایات به آن‌ها اشاره شده است که در مجالی دیگر به آن‌ها اشاره خواهیم کرد.
آری، اگر ما به مسائلی ازاین‌قبیل توجه کنیم و عمیقاً به جوانب مسئله بنگریم، از اینکه ائمه علیهم‌السلام در بعضی موقعیت‌ها علم غیب خویش را انکار کرده‌اند، تعجبی نکرده و از اظهارنظرهای ناصحیح پرهیز می‌کنیم.
امامت چه منصبی است که انفکاک علم از آن ناممکن است؟
پذیرش مسئلهٔ علم، آن‌هم به‌نحو عموم برای شخصیتی که برای ما «امام» معرفی شده است، بدون‌شناخت مقام و منصب او و پیداکردن جایگاه صحیح آن، امری است دشوار؛ ازاین‌رو مقداری دراین‌زمینه به بحث می‌پردازیم.
دربارهٔ اینکه مقام امامت واقعاً چه مقامی بوده و حقیقت آن، چیست و امام چه خصوصیاتی دارد، به‌عبارتی از کلمات گوهربار ایشان اکتفا می‌کنیم:

«إنّ الإمامة... أَعْظَمُ شأناً و أَعْلَى مكاناً و أَمْنَعُ جانباً و أَبْعَدُ غَوْراً من أنْ يَبْلُغَها الناسُ بعقولهم، أو

يَنالُوها بآرائهم، أو يُقِيمُوا إماماً باختيارهم.»[1]

۱۰.۲. نکاتی مهم

آنچه در نگاه اول به نظر می‌رسد، این است که اثبات علم و تعیین حدود آن برای امام علیه‌السلام به بررسی روایات مختص به این موضوع و بیان خود امام نیاز دارد که مثلاً بفرمایند: «ما از غیب آگاهیم» و «به فلان چیزها علم داریم» و «چیزی بر ما پوشیده نیست» و «گنجینه‌داران علم خداوند هستیم» و تعابیری ازاین‌قبیل که حاکی است از وسعت و عمومیت علم امام علیه‌السلام؛ حال اینکه این نگاه بسیار سطحی بوده و فرصت‌طلبان را به طمع می‌اندازد که با القای چند شبهه مانند اینکه «این روایات جعلی است»، «اخبار واحدی بیش نیست»، «اَسنادشان ضعیف است»، «معارض دارد» و... آب را گل‌آلود کنند و از آن ماهی بگیرند. ثمرهٔ این سطحی‌نگری چیزی نیست جز ایجاد شک و شبهه در مسئله‌ای که بداهت آن «أَظْهَرُ مِنَ الشَّمْس» (=روشن‌تر از خورشید) است.

اما آنچه در نگاه ثانوی با کمی دقت و توجه، به دست می‌آید، این است که به ادلهٔ خاص روایی نیازی نیست و استمداد از برهانی إنّی که در آن از اثر (معلوم) به وجود مؤثّر (علم) پی برده می‌شود، برای اثبات مسئله کافی است.

در توضیح مطلب عرض می‌کنیم که بهترین و واضح‌ترین راه برای اثبات علم در شخصی که او را عالم می‌دانیم، این است که مجموعهٔ اطلاعات،

۱. کافی، ج۱، ص۱۹۹، حدیث۱.

پاسخ‌ها، تألیفات، سخنان و آثار علمی وی را بررسی کرده و سپس به اثبات یا نفی علم برای او حکم بکنیم. پوشیده نیست که هرچه آثار علمی آن شخص وسیع‌تر باشد، بر وسعت علمی او دلالت بیشتری می‌کند.

حال از شما سؤال می‌کنیم که ائمه علیهم‌السلام در پاسخ به کدامین پرسش سکوت کرده و «لا أدری» گفته‌اند؟ آیا جز این است که تمام پرسش‌هایی را که از آنان شده است، پاسخ داده‌اند؟ از شما می‌پرسم در چه زمینه‌هایی از امام سؤال شده است؟ آیا فقط از احکام سؤال شده است یا در همهٔ زمینه‌ها؟ آیا از مسائل مربوط به علم کلام، علوم غریبه، نحو، ریاضیات، شیمی، نجوم، طب و... سؤال نشده است؟

آیا سؤال‌کنندگان، همه مسلمان بوده و از مسائل مربوط به خودشان سؤال کرده‌اند یا از سایر فرقه‌ها نیز سراغ امام آمده و پاسخ سؤالاتشان را طلب کرده‌اند؟ آیا علمای یهود، نصارا، مجوس، زنادقه و... نبودند که پس از مراجعه به خلفا و اظهار جهل آنان، به‌سوی امام هدایت می‌شدند و پاسخ سؤالات خویش را می‌گرفتند؟ آیا آنچه در علوم مختلف از ایشان ظاهر شده است، دلیل بر علم وافر ایشان نیست؟

آیا ائمه علیهم‌السلام نیستند که خواص و ضررهای تمام اشیا اعم از میوه‌ها، سبزی‌ها، لبنیات، گوشت‌ها و... را بیان کرده‌اند؟ چه‌کسی داستان حضرت آدم، یوسف، ابراهیم، نوح، عیسی، موسی، خضر، یونس، ادریس و سایر انبیا علیهم‌السلام را بیان کرده است؟ چه‌کسی ما را از زندگی اصحاب رَسّ، اصحاب

کهف، اصحاب ثمود و... باخبر کرده است؟ از خلقت آسمان‌ها و زمین، کوه‌ها، دریاها، ملائکه، جنیان، بهشت و جهنم، چه‌کسی خبر داده است؟ قرآن را چه‌کسی برای ما تفسیر کرده و از حقایق آن پرده برداشته و اخبار غیبی آن را برای ما بازگو کرده است؟ تفسیر آیات‌الاحکام را چه‌کسی به‌صورت هزاران مسئلهٔ فقهی برای ما بیان کرده است؟

پیشگویی‌ها و اخبار غیبی دربارهٔ آیندهٔ افراد و ترسیم دورهٔ آخرالزمان از چه‌کسی است؟ چه‌کسی از عالم قبر، برزخ، قیامت و احوالات آن، صفات بهشت و جهنم و اوصاف اهلشان به ما خبر داده است؟ اگر امامان علیهم‌السلام نبودند، چگونه از عوالم گذشته و اتفاقات در آن آگاه می‌شدیم؟ شما را به خدا، کجای نهج البلاغه، صحیفهٔ سجادیه و تفاسیر قرآنیِ ایشان، از اخبار غیبی خالی است؟

چقدر در روایات از ذکر و تسبیح موجودات عالم خبر داده و با حیوانات و دیگرانی که کلامشان با کلام ایشان فرق می‌کرده است، تکلم کرده‌اند؟ چقدر اتفاق افتاده است که به سؤال سائل و نیاز او قبل از سؤال وی پاسخ داده‌اند؟ چند داستان و ماجرا دربارهٔ غیب‌گویی‌های ایشان نقل شده است؟

آیا ظهور و بروز این‌همه معلومات، در اثبات علم برای ایشان کافی نیست؟ به‌راستی چگونه می‌شود علم امام را نفی یا محدود کرد و حال اینکه تک‌تک روایاتی که از ایشان صادر شده و به‌دست ما رسیده است، خود سندی است بر علم ایشان.

آری، با کمی تأمل می‌توانیم دریابیم که اگر حتی یک روایت هم در مسئلهٔ علم امام به‌صورت خاص

نمی‌داشتیم و نفرموده بودند که علم غیب دارند و از همه‌چیز آگاه‌اند، باز به‌راحتی می‌توانستیم از راهی که گفتیم، به عمومیت علم امام پی ببریم و آن را برای ایشان اثبات کنیم؛ چه برسد به اینکه خودشان نیز روایات بسیار زیادی که از حدّ تواتر گذشته است، دراین‌زمینه بیان کرده‌اند. در ادامه، به بعضی از این روایات اشاره می‌کنیم.

۱۱.۲. روایات دال بر عمومیت علم امام

۱. عن موسی بن جعفر علیه‌السلام: «...ما یَخْفَی علی الإمام شیءٌ، الخبر.»[۱]
(امام کاظم علیه‌السلام می‌فرماید:
«هیچ‌چیز بر امام مخفی نیست.»)

۲. قال أمیر المؤمنین علیه‌السلام: «...لا یَعْزُبُ[۲] عنّا شیءٌ، الخبر.»[۳]
(=امیرمؤمنان علیه‌السلام می‌فرماید: «چیزی بر ما اهل‌بیت مخفی نیست.»)

۳. فی زیارة الأئمّة علیهم‌السلام: «...الذین عَرَّفْتَهم تبیانَ کلّ شیء، الخبر.»[۴]
(=در یکی از زیارات امیرمؤمنان علیه‌السلام می‌خوانیم: «اهل‌بیت، آن کسانی هستند که بیان هرچیزی را به آنان آموخته است.»)

---

۱. الثاقب فی المناقب، ص۴۶۲، حدیث۹.
۲. أی لا یخفی.
۳. مشارق أنوار الیقین، ص۳۱۵.
۴. بحار الانوار، ج۹۹، ص۱۵۶، به‌نقل از العتیق.

۴. قال أمیرالمؤمنین علیه‌السلام: «إنّی... بکلّ العالمین علیمٌ، الخبر.»[۱]
(=امیرمؤمنان علیه‌السلام می‌فرماید: «به‌درستی‌که من به تمام عالمیان، عالِم هستم.»)

۵. قال رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله: «...هو (علیّ علیه‌السلام) بکلّ شیء علیم، الخبر.»[۲]
(=او (علی علیه‌السلام) به هرچیزی عالم است.)

۶. فی زیارة أمیرالمؤمنین علیه‌السلام: «أنت... قلبُه... المُحیطُ بکلّ شیء، الخبر.»[۳]
(=در یکی از زیارات امیرمؤمنان علیه‌السلام می‌خوانیم: «تو همان قلب خدایی هستی که بر هرچیزی احاطه دارد.»)

۷. فی زیارة أمیر المؤمنین علیه‌السلام: «...أنت عَیْنُه الحَفیظة التی لا تَخْفَی علیها خافِیةٌ، الخبر.»[۴]
(=در یکی از زیارات امیرمؤمنان علیه‌السلام می‌خوانیم: «تو چشمِ مراقب خداوند هستی که چیزی بر او مخفی نیست.»)

۸. عن أبی جعفر الجواد علیه‌السلام: «...من انْتَهَی إلیه... عِلمُ کلّ شیء؛ لِتمام الأمر المُحْکَم.»[۵]
(=امام‌رضا علیه‌السلام می‌فرماید: «...آن‌کسی است که علم هرچیزی برای اتمام امر امامت به او منتهی می‌شود.»)

---

۱. إلزام الناصب، ج۲، ص۲۰۹.
۲. بصائر الدرجات، ص۵۳۴.
۳. مشهدی، المزار، ص۳۰۷.
۴. همان.
۵. بحار الانوار، ج۹۹، ص۵۳.

۹. عن أمیر المؤمنین علیه‌السلام قَالَ: «الإمام... یَرَی ما بین الشرق و الغرب، فلا یَخْفَی علیه شیء من عالَم المُلْک و الملکوت.»[۱]

(=امیرمؤمنان علیه‌السلام می‌فرماید: «امام، آنچه بین شرق و غرب عالم است، می‌بیند؛ پس هیچ‌چیزی از عالم مُلک و ملکوت بر او پوشیده نیست.»)

۱۰. عن أبی محمد علیه‌السلام: «إنّ الله جَلَّ ذکره أَبانَ[۲] حجّته من سائر خلقه، و أَعْطاه معرفة کلّ شیء، فهو یَعْرِفُ اللغات و الأسباب[۳] و الحوادث، و لولا ذلک لم یَکُنْ بین الحجّة و المحجوج فرقٌ.»[۴]

(=امام‌هادی علیه‌السلام می‌فرماید: «همانا خداوندی که نام او بلندمرتبه است، حجت خویش را از سایر خلق جدا کرده و معرفت هرچیزی را به وی عطا کرده است؛ پس او تمامی زبان‌ها و اسباب و وسایل رسیدن به امور و حوادث مختلف را می‌داند و اگر چنین نباشد، فرقی نیست بین حجت خدا و کسانی‌که امام بر ایشان حجت است.»)

۱۱. لمّا أُنْزِلَتْ هذه الآیة علی رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله: ﴿وَ کُلَّ شَیْءٍ أَحْصَیْنَاهُ فی إِمَامٍ مُبِینٍ﴾[۵] ... أَقْبَلَ أمیر المؤمنین علیّ علیه‌السلام فقال رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله: «هو

۱. مشارق أنوار الیقین، ص۱۷۶، (خ ل). هذا إشارة إلی ما فی سورة التوبة، الآیة ۱۰۵: ﴿وَ قُلِ اعْمَلُوا فَسَیَرَی اللهُ عَمَلَکُمْ وَ رَسُولُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ سَتُرَدُّونَ إِلَی عَالِمِ الْغَیْبِ وَ الشَّهَادَةِ فَیُنَبِّئُکُمْ بِمَا کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾.

۲. أی فصل و اتّضح.

۳. أی الأسباب و الوسائل للوصول إلی ما یعجزعنه الناس.

۴. مفید، الارشاد، ج۲، ص۳۳۱.

۵. ﴿إِنَّا نَحْنُ نُحْیِی الْمَوْتَی وَنَکْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ وَکُلَّ شَیْءٍ أَحْصَیْنَاهُ فِی إِمَامٍ مُبِینٍ﴾ (یس، ۱۲).

هذا، أنّه الإمام الذی أَحصَی الله فیه عِلْمَ کلّ شیء.»[1]

(=زمانی‌که آیهٔ «هرچیزی را در امام مبین قرار دادیم و شمارش کردیم» بر رسول خدا ﷺ نازل شد، امیرمؤمنان، علی علیه‌السلام به‌سمت رسول خدا ﷺ می‌آمد. آن حضرت به ایشان اشاره کرد و فرمود: «این است آن امامی که خداوند متعال علم هرچیزی را در او قرار داده و شمارش کرده است.»)

۱۲. عن أبی الحسن علیه‌السلام قال: «الإمامُ فی الأرض بمنزلة القمر فی السماء و فی موضعه هو مُطَّلِعٌ علی جمیع الأشیاء کلّها.»[2]

(=امام‌کاظم علیه‌السلام می‌فرماید: «به‌درستی‌که جایگاه امام در زمین همانند جایگاه ماه در آسمان است. پس امام همچون ماه در محل خود بر آنچه بر روی زمین قرار دارد، احاطه دارد و از آن آگاه است.»)

۱۳. قال المفضّل: «...إنّ شیعتکم لو غَلَتْ فیکم [خ: کلّ] الغلوّ لم یَهتَدُوا إلی وصف یَسِیر ممّا فَضَّلکم الله به من هذا العلم الجلیل، الخبر.»[3]

(=مفضّل‌بن‌عمر در حضور امام‌صادق علیه‌السلام عرض کرد: «همانا شیعیان شما اگر تاآنجاکه می‌توانند، غلوّ کنند، نمی‌توانند به توصیف کمی از آنچه خداوند از علم الهی خویش به شما عطا کرده است،

---

۱. معانی الأخبار، ص۹۵، حدیث۱.

۲. بصائر الدرجات، ص۴۶۳، حدیث۸.

۳. صحیفة الأبرار، ج۲، ص۳۶۷، به‌نقل از خصیبی، فی أحوال الأئمّة و دلائلهم.

راه یابند.»)

۱۴. فی زیارة الأئمّة علیهم‌السلام: «...خَزَنَةُ العلم أنْ یُعْدَمَ،[1] الخبر.»[2]
در زیارت ائمّه علیهم‌السلام آمده است: اهل‌بیت علیهم‌السلام خزینه‌داران علمی هستند که تمام‌ناشدنی است.»)

۱۵. فی دعاء الندبة: «...یا بن العلوم الکاملة، الخبر.»[3]
(=در دعای ندبه چنین آمده است: «ای فرزند علوم کاملهٔ الهی.»)

۱۶. عن أبی الحسن علیه‌السلام قال: «إنَّ الإمَامَ بِمَنْزِلَةِ الْبَحْرِ، لاَ یَنْفَدُ مَا عِنْدَهُ، وَ عَجَائِبُهُ أَکْثَرُ مِنْ ذَلِکَ.»[4]
(=امام‌کاظم علیه‌السلام می‌فرماید: «به‌درستی‌که امام همانند دریاست و آنچه نزد اوست، تمام نمی‌شود و عجایب و غرایب او از دریا بیشتر است.»)

۱۷. قال أمیر المؤمنین علیه‌السلام: «...أنا البحرُ الذی لا یُنْزَفُ،[5] الخبر.»[6]
(=امیرمؤمنان علیه‌السلام می‌فرماید: «من دریایی هستم تمام‌ناشدنی.»)

---

۱. أی أنْ لا یُعْدَم، و المعنی أنّ عندهم خزائن من العلم التی لا تَنْفَد و لا تتمّ.
۲. مصباح الزائر، ص۴۸۳.
۳. مشهدی، المزار، ص۵۸۰.
۴. قرب الأسناد، ص۳۳۵، حدیث۱۲۳۸.
۵. أی لا یتمّ و لا یفنی.
۶. مشارق أنوار الیقین، ص۳۰۸.

۱۸. قال أمیر المؤمنین علیه‌السلام: «...أنا بحرُ العلم، الخبر.»[۱]

(=امیرمؤمنان علیه‌السلام می‌فرماید: «من دریای علم هستم.»)

۱۹. فی زیارة أمیر المؤمنین علیه‌السلام: «...السلام علیک یا بحر العلوم، الخبر.»[۲]

(=در زیارت امیرمؤمنان علیه‌السلام آمده است: «سلام بر دریای همهٔ دانش‌ها.»)

۲۰. فی زیارة أمیر المؤمنین علیه‌السلام: «...أشهد أنّک... بحرُ العلم المَسْجُور،[۳] الخبر.»[۴]

(=در زیارت امیرمؤمنان علیه‌السلام آمده است: «شهادت می‌دهم که همانا تو دریای علم فراوان هستی.»)

۲۱. فی زیارة الأئمّة علیهم‌السلام: «...السلام علی... بُحور العلوم الزاخِرة،[۵] الخبر.»[۶]

(=در زیارت ائمّه علیهم‌السلام آمده است: «سلام بر دریاهای علوم مملوّ از آب.»)

۲۲. فی زیارة أمیر مؤمنان علیه‌السلام خطاباً للباقر علیه‌السلام: «...السلام علی بحر العلوم الزاخر،[۷] الخبر.»[۸]

---

۱. همان، ص۳۰۷(خ ل).

۲. مشهدی، المزار، ص۲۰۷.

۳. أی کثیر الماء و الممتلئ. و فی جامع البیان للطبری ج۲۷، ص۲۷: عن علی علیه‌السلام أنّه سئل عن البحر المسجور، قال: بحر فی السماء تحت العرش؛ فهو علیه‌السلام بحر المملوّ من العلوم و الأسرار و الحکم و الفضائل و العجائب و هذا إشارة إلی ما فی سورة الطور، الآیة ۶: ﴿وَ الْبَحْرِ الْمَسْجُورِ﴾.

۴. مصباح الزائر، ص۱۴۸.

۵. أی المملوّة.

۶. مصباح الزائر، ص۵۰۴.

۷. أی المملوّ.

۸. بحار الانوار، ج۹۹، ص۲۰۱.

(=در زیارت امیرمؤمنان علیه‌السلام خطاب به امام باقر علیه‌السلام آمده است: «سلام بر دریای مملوّ از علوم.»)

۲۳. عن أمیر المؤمنین علیه‌السلام قال: «...سَلُونی قبل أنْ تَفْقِدُونی؛ فإنّ بین جنبی علوماً کثیرة کالبحار الزَّواخر،[1] الخبر.»[2]

(=امیرمؤمنان علیه‌السلام می‌فرماید: «قبل از اینکه مرا از دست بدهید، از هرچه می‌خواهید، از من سؤال کنید؛ زیرا بین دو پهلوی من علوم فراوانی همچون دریاهای مملو از آب است.»)

۲۴. عن الصادق علیه‌السلام ذیل هذه الآیة: ﴿مَرَجَ[3] الْبَحْرَیْنِ یَلْتَقِیَانِ بَیْنَهُمَا بَرْزَخٌ لا یَبْغِیَانِ﴾[4] «علیّ و فاطمة علیهما‌السلام بحران من العلم عمیقان، لا یَبْغِی أحدهما علی صاحبه.»[5]

(=امام صادق علیه‌السلام ذیل آیهٔ «دو دریا به یکدیگر برخورد کردند. میان آن دو برزخی است و آن دو بر یکدیگر مستولی نمی‌شوند.» می‌فرماید: «علی و فاطمه دو دریای عمیق از دانش هستند که یکی به دیگری چیره نمی‌شود.»)

۲۵. عن الإمام الرضا علیه‌السلام: «...إنّ لنا مع کلّ ولیّ لنا أَعْیُناً ناظرة لا تُشْبِهُ أَعْیُنَ الناس... کلٌّ بعید منها قریبٌ، الخبر.»[6]

---

۱. جمع الزاخر أی المملوّة.

۲. إلزام الناصب، ج۲، ص۲۰۷.

۳. أی لاقی.

۴. أی لا یستولی أحد علی الآخر.

۵. الخصال، ص۶۵، حدیث۹۶.

۶. المنتخب للطریحی، ص۲۰۸، حدیث۱.

(=امام‌رضا علیه‌السلام می‌فرماید: «به‌درستی‌که برای ما اهل‌بیت با هریک از دوستانمان چشمی بیناست که به چشمان مردم شباهتی ندارد و هر دوری همچون نزدیک است.»)

۲۶. عن أبی الحسن علیه‌السلام: «...الطیرُ حین أَخَذَ من البحر قطرة بمنقاره لم یَنْقُصْ من البحر شیئاً، کذلک العالم لا یَنْقُصُه عِلْمُه شیئاً، و لا تَنْفَدُ[1] عجائبه.»[2]

(=امام‌کاظم علیه‌السلام می‌فرماید: «اگر پرنده‌ای قطره‌ای از آب دریا به منقار خویش بگیرد، چیزی از آب دریا کم نمی‌شود. همچنین است علم عالم آل‌محمد علیهم‌السلام که هیچ‌گاه از علم او کم نشده و عجایب وی تمام نمی‌شود.»)

۲۷. عن أبی جعفر علیه‌السلام: ...من أَتَی آلَ محمد، أَتَی عَیْناً صافیةً تَجْرِی بعلم الله لیس لها نَفادٌ[3] و لا انقطاعٌ ذلک، الخبر.»[4]

(=امام‌باقر علیه‌السلام می‌فرماید: «هرکس سراغ آل‌محمد علیهم‌السلام برود، به چشمهٔ صاف و زلالی رجوع کرده است که از علم الهی جوشان بوده و تمام‌ناشدنی است.»)

۲۸. عن الإمام موسی الرضا علیه‌السلام: «...لیس یَخْفَی علینا شیء من أعمالکم و أقوالکم و أفعالکم بدلیل قوله: ﴿وَ قُلِ اعْمَلُوا فَسَیَرَی اللهُ عَمَلَکُمْ

۱. أی لا تتمّ.

۲. قرب الاسناد، ص۳۳۵، حدیث۱۲۳۸.

۳. أی انتهاء وإتمام.

۴. بصائرالدرجات، ص۵۱۹، حدیث۱۱.

وَ رَسُولُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ﴾[1] و لو لم یَکُنْ کذلک ما کان لنا علی الناس فضلٌ.»[2]

(=امام‌رضا علیه‌السلام می‌فرماید: «چیزی از اعمال و گفتار و کردار شما بر ما پوشیده نیست؛ به‌دلیل گفتار خداوند که می‌فرماید: ‘و بگو ای پیامبر هرآنچه می‌خواهید انجام دهید؛ چراکه خدا و رسول و مؤمنان اعمال شما را می‌بینند.’ و اگر چنین نباشد، ما بر مردم برتر نیستیم.»)

۱۲.۲. خلاصهٔ بحث

خلاصهٔ بحث اینکه ائمه علیهم‌السلام بر همهٔ علوم و معارفی آگاهی دارند که اطلاع بر آن‌ها محال عقلی نیست؛ مثل کمیت و کیفیت ذات پروردگار. نیز چیزی بر ایشان مجهول نیست و ان‌شاءالله در زمان حکومت حضرت مهدی علیه‌السلام بسیاری از آن علوم بر ما منکشف خواهد شد. چگونه چنین نباشد، حال اینکه همهٔ علوم در قرآن آمده است و معتقدیم که ظاهر قرآن و هفتاد باطن آن، مترجم و مفسری جز امام علیه‌السلام ندارد؟

۱. عَنْ أَبِی عَبْدِ اللهِ علیه‌السلام قَالَ: «عِلْمُ الْکِتَابِ کُلُّهُ وَ اللهِ عِنْدَنَا.»[3]

(=امام‌صادق علیه‌السلام می‌فرماید: «به خدا قسم، تمام علم قرآن نزد ماست.»)

۲. عَنْ أَبِی عَبْدِ اللهِ علیه‌السلام قَالَ: «قَدْ وَلَدَنِی رَسُولُ

---

۱. توبه، ۱۰۵.

۲. طریحی، المنتخب، ص۲۰۸، حدیث۱.

۳. بصائرالدرجات، ص۲۳۲، حدیث۲.

اللهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله وَ أَنَا أَعْلَمُ كِتَابَ اللهِ وَ فِيهِ بَدْءُ الْخَلْقِ وَ مَا هُوَ كَائِنٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ فِيهِ خَبَرُ السَّمَاءِ وَ خَبَرُ الْأَرْضِ وَ خَبَرُ الْجَنَّةِ وَ خَبَرُ النَّارِ وَ خَبَرُ مَا كَانَ وَ خَبَرُ مَا هُوَ كَائِنٌ أَعْلَمُ ذَلِكَ كَمَا أَنْظُرُ إِلَى كَفِّي إِنَّ اللهَ يَقُولُ: ﴿فِيهِ تِبْيَانُ كُلِّ شَيْءٍ﴾.»[1]

(=امام‌صادق علیه‌السلام می‌فرماید: «من فرزند رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله هستم و از کتاب خدا آگاهم. در این کتاب، آنچه از ابتدای خلقت تا روز قیامت است، آمده است و در آن اخبار آسمان‌ها و زمین و بهشت و جهنم و گذشته و آینده نیز آمده است. من از تمامی این علوم به‌گونه‌ای آگاه هستم که گویا به کف دست خویش می‌نگرم. آری، به‌درستی‌که خداوند متعال می‌فرماید: ‘در قرآن بیان هرچیزی آمده است.’»)

۳. قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه‌السلام: «هَذَا الْقُرْآنُ إِنَّمَا هُوَ خَطٌّ مَسْطُورٌ بَيْنَ الدَّفَّتَيْنِ لا يَنْطِقُ بِلِسَانٍ وَ لا بُدَّ لَهُ مِنْ تَرْجُمَانٍ و إنّما يَنطِقُ عَنهُ الرجال.»[2]

(=امیرمؤمنان علیه‌السلام می‌فرماید: «این قرآنی که با این خط بین دو جلد است، هرگز به هیچ زبانی سخن نمی‌گوید و چاره‌ای جز مراجعه به مترجم آن نیست و برای ترجمه باید به اهل آن مراجعه شود.»)

۴. ﴿وَ مَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَ لا حَبَّةٍ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَ لا رَطْبٍ وَ لا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ

---

۱. همان، ص۲۱۷، حدیث۲.

۲. نهج البلاغه، خطبهٔ۲، ص۵.

مُبِينٍ﴾ هو فی علمهم.[2]

(=ذیل آیهٔ «هیچ برگی از درخت نمی‌افتد، مگر اینکه خداوند از آن آگاه است و هیچ دانه‌ای در تاریکی زمین و هیچ تَر و خشکی نیست، مگر اینکه در کتاب مُبین است.» می‌فرمایند: «مراد از کتاب مبین، علم اهل‌بیت علیهم‌السلام است.»)

۱. انعام، ۵۹.

۲. تأویل الآیات، ج۲، ص۴۸۸، حدیث۴، به‌نقل از طوسی، مصباح الأنوار.

فصل سوم

برتری مقام امامت بر دیگر مقام‌ها همچون مقام انبیا و ملائکه و قرآن

۱.۳. اقوال و انظار علما

نظریات علما در این موضوع، در سه نظریه خلاصه می‌شود:

۱. اکثر قریب به اتفاق، به افضلیت قائل اند؛

۲. قلیلی به عدم افضلیت یا نهایتاً تساوی قائل اند؛

۳. قلیلی نیز به توقف قائل اند.[۱]

---

۱. قول ۱. الشیخ محمّد بن علیّ بن بابویه المعروف بـ«الصدوق» قال: و یجب أن نعتقد أنّ الله لم یخلق خلقاً أفضل من محمّد و الأئمّة، و أنّهم أحبّ الخلق إلی الله، و أکرمهم علیه، و أوّلهم إقراراً به لمّا أخذ الله میثاق النبیّین وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَی أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّکُمْ قَالُوا بَلَی و أنّ الله بعث نبیّه محمّداً ﷺ إلی الأنبیاء فی الذرّ. و أنّ الله أعطی ما أعطی کلّ نبیّ علی قدر معرفته نبیّنا، و سبقه إلی الإقرار به. و أنّ الله خلق جمیع ما خلق له و لأهل بیته ﷺ و أنّه لو لاهم لما خلق الله السماء و الأرض، و لا الجنّة و لا النار، و لا آدم و لا حوّاء، و لا الملائکة و لا شیئاً ممّا خلق، صلوات الله علیهم أجمعین (الاعتقادات فی دین الامامیة، ص۹۳).

قول ۲. محمّد بن محمّد النعمان المعروف بـ«الشیخ المفید» قال فی بیان المفاضلة بین الأئمّة و الأنبیاء ﷺ: قد قطع قوم من أهل الإمامة بفضل الأئمّة ﷺ من آل محمّد ﷺ علی سائر من تقدّم من الرسل و الأنبیاء سوی نبیّنا محمّد ﷺ، و أوجب فریق منهم لهم الفضل علی جمیع الأنبیاء سوی أولی العزم منهم ﷺ و أبی القولین فریق منهم آخر و قطعوا بفضل الأنبیاء کلّهم علی سائر الأئمّة ﷺ، و هذا باب لیس للعقول فی إیجابه و المنع منه مجال و لا علی أحد الأقوال فیه إجماع، و قد جاءت آثار عن النبیّ ﷺ فی أمیر المؤمنین ﷺ و ذرّیّته من الأئمّة، و الأخبار عن الأئمّة الصادقین أیضاً من بعد، و فی القرآن مواضع تقوّی العزم علی ما قاله الفریق الأوّل فی هذا المعنی، و أنا ناظر فیه و بالله أعتصم من الضلال (أوائل المقالات، ص۷۰).

قول ۳. السیّد الشریف المرتضی: قال: ممّا یدلّ أیضاً علی تقدیمهم ﷺ و تعظیمهم علی البشر أنّ الله دلّنا علی أنّ المعرفة بهم کالمعرفة به فی أنّها إیمان و إسلام، و أنّ الجهل و الشکّ فیهم کالجهل به و الشکّ فیه فی أنّه کفر و خروج من الإیمان، و هذه منزلة لیس لأحد من البشر إلاّ لنبیّنا ﷺ و بعده لأمیر المؤمنین ﷺ و الأئمة من ولده علی جماعتهم السلام؛ لأنّ المعرفة بنبوّة الأنبیاء المتقدّمین من آدم ﷺ إلی عیسی ﷺ أجمعین غیر واجبة علینا و لا تعلّق لها بشیء من تکالیفنا. الخ (رسائل المرتضی، ج۲، ص۲۴۹تا۲۵۷).

قول ۴. الشیخ محمّد بن علیّ الکراجکی: فصل: الذی نذهب إلیه فی ذلک هو: أنّ أمیر المؤمنین علیّ بن أبی طالب ﷺ أفضل من جمیع البشر ممّن تقدّم و تأخّر، سوی رسول الله ﷺ، و علی هذا القول إجماع الشیعة الامامیّة، و لم یخالف فیه منهم إلاّ الأصاغر. أصل فی بیان الفضل: أقول: إنّ الفضل المذکور، هو فی الحقیقة عظم المنزلة عند الله المقتضیة نعیم الفاضل فی المعاد. و زیادة الفضل هو ارتفاع المنزلة المقتضی زیادة نعیم مستحقّها، فالواصل إلی الفاضل فی الآخرة من النعیم أکثر من الواصل إلی المفضول. و منازل الفضل تتحصّل بشیئین: أحدهما: خطیر الأعمال التی یتعاظم معها مستحقّ الثواب، فإنّه لا شکّ فی أنّ الثواب علی الطاعات یتفاوت بحسب تفاوت الحسنات، کما أنّ العقاب علی المعاصی یختلف بقدر اختلاف السیّئات. و الآخر: التفضّل من الله و الاختصاص، و لا لبس فی أنّه یختصّ برحمته من یشاء. و السبیل إلی معرفة فضل الفاضل شیئان: أحدهما: طارق السمع، و الآخر الاعتبار، و کلاهما دالّ علی أنّ أمیر المؤمنین علیّ بن أبی

طالب ﷺ أفضل من سائر الأنام سوى رسول‌الله ﷺ محمّد بن عبد الله، و أنا بعد هذا أذكر وجوه الاستدلال، و مقدّم ما يشهد بذلک من القرآن، فهو أفضل وارد منقول، و أعدل شاهد مقبول. و إذا كان أمير المؤمنين ﷺ، قائماً مقام نفس رسول‌الله ﷺ فهو أفضل من كلّ من فضّل عليه رسول‌الله ﷺ، و قد ثبت فضل رسول‌الله ﷺ على جميع خلق الله بقوله: «أنا سيّد البشر» وقوله: «أنا سيّد ولد آدم و لا فخر.» و نحو ذلک ممّا اشتهاره و عموم العلم به مغن عن إيراد خبر فيه. فأمير المؤمنين ﷺ يليه في رتبة الفضل و هو بعده في المنزلة أفضل الخلق، و ليس يلزم، على ما ثبت، من أنّه نفس رسول‌الله ﷺ أن يساويه في الفضل، بحصول الإجماع، على أنّ رسول‌الله ﷺ أفضل منه، و لولا ذلک لكانا سوى في درجة الفضل. فهذا الاستدلال من القرآن، و أنا أورد بعده الاستدلال من الأخبار، و الحمد لله (الرسالة العلوية في فضل أمير المؤمنين ﷺ على سائر البرية، ص۵).

قول ۵. العلاّمة الحلّي على ما نقله الشيخ الماحوزي قال: أجمعت الإمامية أنّ عليّاً ﷺ بعد نبيّنا أفضل من الأنبياء غير أولي العزم، و في تفضيله عليهم خلاف، و أنا في ذلک من المتوقّفين، انتهى (الأربعين، ص۳۹۷).

قول ۶. فخر المحقّقين على ما نقله الشيخ الخواجوئي قال: قال ﷺ: «علماء أمّتي خير من أوصياء بني إسرائيل» و في رواية أخرى: «علماء أمّتي كأنبياء بني إسرائيل». و الأئمّة ﷺ أفضل من علماء الأمّة، فيلزم كونهم أفضل من المساوي للعلماء، و هم أنبياء بني إسرائيل (جامع الشتات، ص۱۵۷).

قول ۷. الشيخ شرف الدين الحسيني قال بعد ما رواه عن الشيخ أبو جعفر محمّد بن بابويه في كتاب المعراج عن رجاله مرفوعاً عن عبد الله بن عبّاس قال: «سمعت رسول‌الله ﷺ و هو يخاطب عليّاً ﷺ يقول: يا عليّ، إنّ الله كان و لا شيء معه فخلقني و خلقک روحين من نور جلاله و كنّا أمام عرش ربّ العالمين نسبّح الله و نقدّسه و نحمده و نهلّله و ذلک قبل أن خلق السماوات و الأرضين فلمّا أراد أن يخلق آدم خلقني و إيّاک من طينة واحدة من طينة علّيين و عجننا بذلک النور و غمسنا في جميع الأنوار و أنهار الجنّة، ثمّ خلق آدم و استودع صلبه تلک الطينة و النور فلمّا خلقه استخرج ذرّيّته من ظهره فاستنطقهم و قرّرهم بربوبيّته فأوّل خلق أقرّله بالربوبيّة أنا و أنت و النبيّون على قدر منازلهم و قربهم من الله فقال الله صدقتما و أقررتما يا محمّد و يا عليّ و سبقتما خلقي إلى طاعتي و كذلک كنتما في سابق علمي فيكما فأنتما صفوتي من خلقي و الأئمّة من ذرّيّتكما و شيعتكما و كذلک خلقتكم. ثمّ قال النبيّ ﷺ: يا عليّ، فكانت الطينة في صلب آدم و نوري و نورک بين عينيه فما زال ذلک النور ينتقل بين أعين النبيّين و المنتجبين حتى وصل النور و الطينة إلى صلب عبد المطلّب فافترق نصفين فخلقني الله من نصفه و اتخذني نبيّاً و رسولاً و خلقک من النصف الآخر فاتخذک خليفة و وصيّاً و وليّاً فلمّا كنت من عظمة ربّي كقاب قوسين أو أدنى قال لي: يا محمّد! من أطوع خلقي لک؟ فقلت: عليّ بن أبي طالب، فقال: فاتخذه خليفة و وصيّاً فقد اتّخذته صفيّاً و وليّاً. يا محمّد، كتبت اسمک و اسمه على عرشي من قبل أن أخلق خلقي محبّة منّي لكما و لمن أحبّكما و تولاّكما و أطاعكما فمن أحبّكما و أطاعكما و تولاّكما كان عندي من المقرّبين و من جحد ولايتكما و عدل عنكما كان عندي من الكافرين الضالّين. ثمّ قال النبيّ ﷺ: يا عليّ، فمن ذا يلج بيني و بينک و أنا و أنت من نور واحد وطينة واحدة فأنت أحقّ الناس بي في الدنيا و الآخرة و ولدک ولدي و شيعتكم شيعتي و أولياؤكم أوليائي و أنتم معي غداً في الجنّة. و هذا يدلّ على أنّ أمير المؤمنين أفضل من الأنبياء و المرسلين ﷺ؛ لأنّه سبقهم إلى الإقرار هو و النبيّ المختار صلّى الله عليهما و على ذرّيّتهما الأطهار ما اطرد الليل و النهار (تأويل الآيات، ج۲، ص۷۷۳).

قول ۸. شيخ محمد تقي مجلسي قال في شرح «و أرفع درجات المرسلين»: و هي درجات نبيّنا ﷺ فيلزم منه أفضليّتهم ﷺ من الأنبياء كما ذكره العلاّمة النيشابوري في تفسير قوله: وَ أَنْفُسَنا وَ أَنْفُسَكُمْ بأنّه لا تزال الشيعة قديماً و حديثاً يستدلّون بهذه الآية على أفضليّة عليّ ﷺ على جميع الأنبياء بأنّه نفس النبيّ ﷺ و هو أفضل منهم و قال: و يؤيّده ما روى عنه ﷺ أنّه قال: من أراد ينظر إلى آدم في

علمه و إلی نوح فی عبادته و إلی إبراهیم فی خلته و إلی موسی فی هیبته و إلی عیسی فی زهده، و إلی یحیی فی ورعه فلینظر إلی علیّ بن أبی طالب فإنّ فیه سبعین خصلة من خصال الأنبیاء بأنّ کلّ واحد منهم امتاز عن سائرهم بخصلة واحدة من هذه الخصال، فمن اجتمع فیه جمیعها یکون أفضل، و الأخبار عندنا متواترة بذلک فی جمیع الأئمّة (روضة المتّقین فی شرح من لا یحضره الفقیه، چاپ قدیم، ج۵، ص۴۸۵).

قول ۹. الشیخ محمّد باقر المجلسی قال بعد نقل کلام الصدوق : تأکید و تأیید: اعلم أنّ ما ذکره من فضل نبیّنا و أئمّتنا علیهم السلام علی جمیع المخلوقات و کون أئمّتنا علیهم السلام أفضل من سائر الأنبیاء، هو الذی لا یرتاب فیه من تتّبع أخبارهم علیهم السلام علی وجه الإذعان و الیقین، و الأخبار فی ذلک أکثر من أن تحصی، و إنّما أوردنا فی هذا الباب قلیلاً منها، و هی متفرّقة فی الأبواب لا سیّما باب صفات الأنبیاء و أصنافهم علیهم السلام، و باب أنّهم علیهم السلام کلمة الله، و باب بدو أنوارهم و باب أنّهم أعلم من الأنبیاء، و أبواب فضائل أمیر المؤمنین و فاطمة علیهما السلام، و علیه عمدة الإمامیة، و لا یأبی ذلک إلاّ جاهل بالإخبار. قال الشیخ المفید فی کتاب المقالات: قد قطع قوم من أهل الإمامة بفضل الأئمّة من آل محمّد علیهم السلام علی سائر من تقدّم من الرسل و الأنبیاء سوی نبیّنا محمّد صلی الله علیه و آله و أوجب فریق منهم لهم الفضل علی جمیع الأنبیاء سوی أولی العزم منهم علیهم السلام و أبی القولین فریق منهم آخر و قطعوا بفضل الأنبیاء کلّهم علی سائر الأئمّة علیهم السلام. و هذا باب لیس للعقول فی إیجابه و المنع منه مجال، و لا علی أحد الأقوال إجماع و قد جاءت آثار عن النبیّ صلی الله علیه و آله فی أمیر المؤمنین علیه السلام و ذرّیّته من الأئمّة علیهم السلام و الأخبار عن الأئمّة الصادقین علیهم السلام أیضاً من بعد، و فی القرآن مواضع تقوّی العزم علی ما قاله الفریق الأوّل فی هذا المعنی، و أنا ناظر فیه و بالله أعتصم من الضلال، انتهی (بحار الانوار، ج۲۶، ص۲۹۷).

و قال أیضاً: إنّ فضل نبیّنا صلی الله علیه و آله علی جمیع الأنبیاء معلوم، و کذا فضل آله علی آلهم علیهم السلام مبیّن فی أخبار کثیرة (ملاذ الأخیار فی فهم تهذیب الأخبار، ج۳، ص۵۹۵).

قول ۱۰. السیّد نعمة الله الموسوی الجزائری قال: اعلم أنّه لا خلاف بین أصحابنا، فی أشرفیّة نبیّنا علی سائر الأنبیاء للأخبار المتواترة، و إنّما الخلاف بینهم فی أفضلیّة أمیر المؤمنین و الأئمّة الطاهرین علیهم السلام علی الأنبیاء ما عدا جدّهم، فذهب جماعة إلی أنّهم أفضل من باقی الأنبیاء ما خلا أولی العزم، فهم أفضل من الأئمّة، و بعضهم إلی مساواتهم، و أکثر المتأخّرین إلی أفضلیّة الأئمّة علی أولی العزم و غیرهم و هو الصواب، و الدلیل علیه وجوه:... (الأنوار النعمانیة، ج۱، ص۲۰تا۳۵).

و قال أیضاً فی شرح هذه الفقرة من دعاء الإمام السجّاد علیه السلام «یا من خصّ محمّداً و آله بالکرامة»: الشرح: یستفاد من هذه الکلمات المذکورة فی هذا الدعاء أفضلیّة النبیّ صلی الله علیه و آله و أهل بیته علیهم السلام علی جمیع أنبیائه علیهم السلام أولی العزم و غیرهم، أمّا النبیّ صلی الله علیه و آله فلا خلاف فی أفضلیّته مطلقاً، و أمّا مولانا أمیر المؤمنین و أولاده المعصومون علیهم السلام فمن أصحابنا من ساواهم بأولی العزم و منهم من توقّف، و بالجملة الخلاف إنّما هو بینهم و بین أولی العزم و إلاّ فلا خلاف فی أفضلیّتهم علیهم السلام علی باقی الأنبیاء و ذهب أهل الحدیث إلی أفضلیّتهم علیهم السلام و هو الحقّ الذی دلّت علیه الأخبار، و ما صحّ من قوله علیه السلام محمّد و علی خیر البشر من أبی فقد کفر دالّ علیه، و کذلک ما روی عن مولانا أبی عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام: أنّ اللهَ خلق الأرواح قبل الأجساد بألفی عالم أعلاها و أشرفها محمّد و علیّ و الحسن و الحسین و الأئمّة صلوات الله علیهم الحدیث، و قد اقتصرنا فی کتاب الأنوار النعمانیة علی اثنی عشر دلیلاً و هو قلیل من کثیر (نور الأنوار فی شرح الصحیفة السجّادیّة، ص۳۷۴).

و قال أیضاً و العجب ممّا حکی عن بعض علمائنا أنّه کان یتوقّف فی تفضیل أمیر المؤمنین علیه السلام علی أولی العزم صلوات الله علیهم مع أنّ الأخبار فی ذلک متواترة و أولوا العزم سلام الله علیهم فضّلوا أمیر المؤمنین علیه السلام علی أنفسهم فی کثیر من الروایات فلا مجال للتوقّف فی ذلک، و أمّا من فضّلهم علی أمیر المؤمنین علیه السلام فقد أغرب و أعجب (ریاض الأبرار فی فضائل الأئمّة الأطهار، ج۲، ص۱۶۱).

قول ۱۱. الشیخ سلیمان بن عبد الله الماحوزی قال: أمثال هذه الأخبار لا تحصی کثرة، و فیها دلالة قاطعة علی أفضلیّته علیه السلام بل أفضلیّة زوجته فاطمة علیها السلام و

ولديه الحسن و الحسين عليهما السلام، على من عدا النبيّ صلى الله عليه و آله حتى أولى العزم، و الأخبار به مستفيضة، و قد أفردها بعض أصحابنا بالتصنيف. و قال العلاّمة الحلّي: أجمعت الإمامية أنّ عليّاً عليه السلام بعد نبيّنا أفضل من الأنبياء غير أولى العزم، و في تفضيله عليهم خلاف، و أنا في ذلك من المتوقفين انتهى. أقول: لا ينبغي التوقّف في ذلك بعد تصريح الأخبار به، و في هذا الخبر و غيره شهادة قاطعة به، و استبعاد المخالفين ذلك دفع للأخبار بالراح. و قول بعضهم في بعض مؤلّفاته: قد نقل العلاّمة التفتازاني في شرح المقاصد، و شرح العقائد النسفية، و العلاّمة الدواني في شرح العقائد العضدية، الإجماع على أنّ كلّ نبيّ أفضل من وليّ. و نقل عن بعض كتبهم الفقهيّة التصريح بكفر من فضّل وليّاً على نبيّ، قال: و لعلّهم يرون تكفير مخالف الإجماع القطعي، أو ظنّوا تلك الأفضليّة من ضروريّات الدين أو هن من بيت العنكبوت. أمّا أوّلاً، فلأنّ ما ادّعاه من إجماع غيرنا لا يقوم حجّة علينا، و أيّ اعتداد بإجماع لم يدخل فيه أهل البيت عليهم السلام و علماؤهم. و أمّا ثانياً، فلأنّ ما ذكره مجرّد استبعاد بلا دليل عليه بوهمه العليل، و الله الهادي إلى سواء السبيل. و أمّا ثالثاً، فلأنّ بعض المحقّقين من علمائنا المتأخّرين ذكر أنّ الذي ذهب إليه الفرقة الناجية رضوان الله عليهم، من أنّ أمير المؤمنين و الأئمّة من أولاده عليهم السلام أعظم و أفضل من جميع الأنبياء و الأولياء، إنّما هو بمعنى أنّ مرتبته و مرتبة هؤلاء الأئمّة من حيث الولاية أعظم من مرتبة هؤلاء الأنبياء و الرسل من حيث الولاية، قال: و قد صرّح بذلك من أصحابنا المتألّهين السيّد العارف المحقّق الأوحدي حيدر بن عليّ الآملي في كتابه الموسوم بجامع الأسرار و منبع الأنوار، و إليه أشار الشيخ الكامل محي الدين بن العربي في الفصّ العزيزي و الفصّ النبوي من كتاب فصوص الحكم. و أمّا رابعاً، فلأنّ تعلّقه بتصريح الفقهاء الأربعة بكفر من فضّل وليّاً على نبيّ إلى آخر كلامه، لا يسمن و لا يغني من جوع؛ إذ قولهم و بولهم عندنا على حدّ سواء. و اعلم أنّ لبعض علمائنا المحقّقين في هذا المقام كلاماً على طريقة أهل الكشف و العرفان، و هو أنّ المراتب الثابتة لمولانا أمير المؤمنين و الحسن و الحسين عليهم السلام من الله و من النبيّ صلى الله عليه و آله ثابتة لهم بطريق ثبوت الولاية لهم من روحانية النبيّ صلى الله عليه و آله، المعطي لهم مراتبهم في العوالم الثلاثة؛ لأنّه قطب الكلّ. و إذا عرفت أنّ كلّ واحد من الأولياء إنّما يأخذ ما يأخذه بواسطة روحانيّة نبيّه، وجب أن يكونوا أفضل من الأنبياء، و أكمل و أتمّ في مقام الوحدة، بسبب مشاهدة الأنوار المحمّدية و الاستضاءة بها، لانعكاس شعاع مرآته على مرائي نفوسهم، بسبب المقابلة الموجبة لاستعداد أنفسهم لقبول فيض نوره. و لا عجب من أفضلية الوليّ المتفرّع من النبيّ الكامل القائم مقامه، و المشاهد لمعارجه و المطّلع على جميع مقاماته الشهودية و أحواله الملكوتيّة على النبيّ القاصر عن الكمال الجمعي، الناقص عن الاطّلاع على حقائق مقامات الكامل، و كيفيّات معارجه و تطوّره بالأطوار الشهوديّة الجمعيّة. فالولي المشاهد من مرآة النبيّ الكامل بواسطة انعكاسها على مرآة نفسه المستعدّة لقبولها بالضرورة يكون أتمّ جمعيّة، و أكمل مشاهدة، و أوسع دائرة، و أقوى اطّلاعاً من ذلك النبيّ المحجوب عن المشاهدات الجمعية، حتى أنّ الواحد منهم يكون حاوياً لمقامات أولي العزم بسبب ملاحظة الأحوال المحمّدية، فيكون أكمل حتى من إولي العزم. و هو بين لما تقرّر من أنّ الوليّ إنّما يأخذ ما يأخذه بواسطة روحانيّة نبيه، و إنّه به يشهد و منه يعرف، فلمّا كان نبيّنا صلى الله عليه و آله صاحب الجمعيّة الكاملة و أولياؤه منه يشهدون و به يعرفون، كانوا مساوين له باعتبار الانعكاس الحاصل من مرآته إلى مرائي مشاهداتهم، و هو عليه السلام أكمل من أولي العزم. فالمشاهد المقابل لمرآته بالاستعداد التامّ المنعكس عليه شعاعها يكون كذلك بواسطة التشبّه التامّ، فيكون حال الواحد منهم كحاله في مشاهداته مقامات أولي العزم، و الارتقاء عنها إلى مشاهدته مقاماته الحاوية لمقاماتهم و زيادة خصائصه الجمعيّة (كتاب الأربعين، ص۳۹۶تا۳۹۹).

قول ۱۲. الشيخ عبد الله البحراني قال: فإنّ أئمّتنا صلوات الله عليهم أشرف من أولي العزم عليهم السلام فكيف من غيرهم؟ (العوالم، الامام الحسين عليه السلام، ص۱۰۶).

قول ۱۳. الشيخ محمّد إسماعيل بن الحسين المازندراني الخواجوئي قال: في تحقيق حديث «علماء أمّتي خير من أنبياء بني إسرائيل»: قال عليه السلام: «علماء أمّتي خير من أوصياء بني إسرائيل» و في رواية أخرى: «علماء أمّتي كأنبياء بني

إسرائيل». و الأئمّة عليهم السلام أفضل من علماء الأمّة، فيلزم كونهم أفضل من المساوى للعلماء، و هم أنبياء بنى إسرائيل. هكذا استدلّ بهذه الرواية فخر المحقّقين ولد العلاّمة، روّح الله روحيهما، على كون أئمّتنا المعصومين عليهم السلام أفضل من الأنبياء المتقدّمين من أولى العزم و غيرهم من آدم إلى خاتم النبيّين صلوات الله عليهم أجمعين. و فيه أنّ أنبياء بنى إسرائيل منهم من كان مبعوثاً على نفسه، و منهم من كان مبعوثاً على أهل بيته أو على أهل قريته، فلا يلزم من مساواة علماء الأمّة لو سلّم إيّاهم إلى كون الأئمّة عليهم السلام أفضل منهم لا من أولى العزم منهم، و ما الكلام إلاّ فيه، بل نقول: المراد بعلماء الأمّة الأئمّة عليهم السلام كما يشهد له الحديث المروى عنهم عليهم السلام: «نحن العلماء و شيعتنا المتعلّمون» و عمومها لكونها جمعاً مضافاً لا يفيد، فلا يتمّ الاستدلال به على أفضليّتهم عليهم، بل إنّما يلزم منه: إمّا المساواة أو كونهم دونهم فى الفضل لمكان التشبيه، و على تقدير كونه تماماً فالمدّعى أعمّ من الدليل، فتأمّل. و الأولى أن يستدلّ عليه بما روى عنه فى حديث طويل يقول فيه: «فإنّى أفتخر يوم القيامة بعلماء أمّتى»، فأقول: علماء أمّتى كسائر الأنبياء قبلى... إلى أن قال: ألا فاقتدوا بالعلماء، فخذوا منهم ما صفا ودعوا منهم ما كدر، ألا و إنّ الله يغفر للعالم يوم القيامة سبعمائة ذنب ما لم يغفر للجاهل ذنباً واحداً. و المناقشة: بأنّ المشبّه به أقوى من المشبّه فمساواة العلماء الأنبياء غير لازم، فلا يلزم كونهم عليهم السلام أفضل من المتقدّمين و خاصّة من أولى العزم منهم بل غايته المساواة، تندفع بالتأمّل. و يدلّ على ذلك أيضاً ما روى أنّ موسى عليه السلام سأل ربّه، فقال: يا ربّ اجعلنى من أمّة محمّد صلى الله عليه و آله، فأوحى الله إليه: يا موسى إنّك لن تصل إلى ذلك فهو عليه السلام مع كونه من أولى العزم من الرسل سأل ربّه أن يجعله من أمّته؛ لكونهم خير أمّة أخرجت للناس، فلو كان أفضل منهم لم يسأل ذلك، و لم يتمنّ أن ينحطّ عن درجته إلى أن يكون ممّن هو دونه. و إنّما قال ذلك ليصير ممن هو أفضل منه فيزداد محلاً إلى محلّه و فضلاً إلى فضله، و أئمّتنا عليهم السلام أفضل من علماء الأمّة فضلاً عن غيرهم، فيلزم منه كونهم أفضل من موسى عليه السلام، و هو يستلزم كونهم أفضل من سائر أولى العزم، و إلاّ يلزم خرق الإجماع المركّب. و لنا فى هذه المسألة رسالة مفردة مسمّاة بذريعة النجاة مبسوطة مشتملة على ثلاثين دليلاً أو أكثر، دالّة على كونهم عليهم السلام أفضل من آدم و من دونه من الأنبياء و المرسلين ما خلا خاتم النبيّين صلى الله عليه و آله المعصومين، فليطالع من هناك (جامع الشتات، ص۱۵۷تا۱۵۹).

قول ۱۴. السيّد حامد النقوى قال: و يدلّ حديث السفينة على إمامة أهل البيت عليهم السلام من وجوه: الثالث: دلالته على أفضليّتهم: إنّ هذا الحديث يدلّ على أفضليّة أهل البيت عليهم السلام من سائر الناس مطلقاً، إذ لو كان أحد أفضل منهم، أو فى مرتبتهم من الفضل، لأمر الرسول صلى الله عليه و آله بالاقتداء به دونهم، و إلاّ لزم أن يكون قد غشّ أمّته، و حاشا للهّ من ذلك... و قد صرّح بدلالة الحديث على ذلك جماعة من أعيان علماء السنّة كما تقدّم (خلاصة عبقات الأنوار، ج۴، ص۲۰۹).

قول ۱۵. الميرزا أبو الحسن الفَتونى قال فى تفسير: وَ أَنّى فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِين أمّا تفضيله محمّداً صلى الله عليه و آله و أهل بيته الأئمّة المعصومين عليهم السلام كما هو مقتضى التأويل على جميع العالمين، فهو من ضروريّات الدين باتّفاق أئمّة أهل البيت عليهم السلام و أتباعهم، بل قد شاركهم، لا سيّما فى القول بتفضيل النبىّ صلى الله عليه و آله، جمعٌ من سائر الفرق أيضاً، و كذا تفضيل من هو على الحقّ من هذه الأمّة على سائر الأمم و تفضيل بنى هاشم إذا كانوا مؤمنين معلومٌ واضح من جهات، كما صرّح به ابن عبّاس فى تفسير هذه الآية على ما نُقِل عنه فى المجمع. و أمّا على مفاد التفسير: فقد فضّل الله، كما فى تفسير الإمام عليه السلام و غيره، أسلاف اليهود، الذين آمنوا فى زمان موسى عليه السلام لقبول ولاية محمّد و آله الأئمّة عليهم السلام، على مَن سبقهم من الأمم ديناً و دنيا. أمّا فى الدين: فبقبول الولاية و إيجاب الجنّة لهم بذلك. و أمّا فى الدنيا: فبتظليل الغَمامة و إنزال المَنّ و السَلوى و سَقْيهم من حَجَر ماءً عذباً و فلق البحر لهم و إنجائهم من الغرق و من شرّ أعدائهم بغرق فرعون و جنوده، و أمثالها من أنواع التفضّلات التى سيأتى بعضها. و معلوم كما صرّح به الإمام عليه السلام، أنّ الذى فضّل أولئك الأسلاف فى ذلك الزمان لقبولهم الولاية أحرى بأن يفضّل هؤلاء إن قبلوا ذلك، أزيد من غيرهم، و لا أقلّ من تشرّفهم بشرف الوصول إلى خدمة الرسول صلى الله عليه و آله

و دخولهم فی الأمّة التی هی خیر الأمم و وضع التکالیف الصعبة التی کانت علیهم عنهم ببرکة هذه الشریعة، فافهم (مرآة الأنوار و مشکاة الأسرار، ج۶، ص۳۹۰).
و قال أیضاً: لا یدانیهم أحد من الخلق خلقاً و فضلاً و جلالةً (مرآة الأنوار و مشکاة الأسرار، ج۶، ص۷۶).
و قال أیضاً: إنّ من أعظم نعم الله تفضیل هؤلاء الأجلّة ﷺ علی ما سواهم بحیث جعلهم سببَ الإیجاد و إیصال خیر الدنیا و الآخرة (مرآة الأنوار و مشکاة الأسرار، ج۶، ص۷۳).

قول ۱۶. الشیخ أحمد الأحسائی قال: و لهم ﷺ فی الوجود بحسب ما نُدِبُوا إلیه أربع مراتب: الأولی: مرتبة المقامات التی لا تعطیل لها فی کلّ مکان و حقّهم هنا معرفتهم یعنی معرفة الله بهم و هو قول الحجّة ﷺ فی دعاء شهر رجب: «یعرفک بها من عرفک» و قولهم ﷺ: «من عرفنا عرف الله» و قولهم ﷺ: «من لم یعرفنا لم یعرف الله» و قول علیّ ﷺ: «نحن الأعراف الذین لایعرف الله إلاّ بسبیل معرفتنا.»
الثانیة: مرتبة المعانی و حقّهم معرفة أنّهم معانیه یعنی معانی أفعاله، فهم علمه و قدرته و حکمه و أمره و عدله و عینه و أُذُنه و لسانه و قلبه و وجهه و نوره و یده و عضده و کتابه و خزائنه و مفاتیح خزائنه و عیبة علمه و أسرار غیبه و محالّ مشیّته و ألسنة إرادته و صفاته العلیا و أسماؤه الحسنی و أمثاله العُلیا و نعمه التی لا تحصی إلی غیر ذلک من معانی أفعاله و مظاهر إبداعاته و اختراعاته. و معنی معرفة أنّهم معانیه مشاهدة ذلک فی عبادتهم و دعائهم و ذکرهم و فکرهم و اعتبارهم و فی جمیع وجداناتهم و وجوداتهم فیتوجّه الداعی إلی الله بهم و یخاطبه و یناجیه بهم.
و هکذا الثالثة مرتبة الأبواب و معرفة حقّهم فیها أن یعلم أنّهم أبواب الله التی منها یؤتی فی سائر العبادات و الدعوات و المناجاة و طریق قبول الأعمال و منها یؤتی عباده ما یشاء من خلق و رزق و حیاة و ممات فی غیبهم و شهادتهم و فی ذواتهم و أحوالهم و أقوالهم و أفعالهم و أعمالهم و ما منه صادرون و إلیه صائرون فلا یخرج من الخزائن خارج و لا یصعد إلیها صاعد إلاّ منهم و بهم. فهذا و مثله من معرفته و اعتقاده حقّهم ﷺ فی هذه المرتبة الرابعة مرتبة ظاهر الإمامة و حقّهم فی هذه المرتبة فرض طاعتهم و الاقتداء بهم و الردّ إلیهم و الأخذ عنهم و التسلیم لهم و تفضیلهم علی من سواهم و أن لا یسوّی بهم غیرهم فی نسب و لا حسب و لا علم و لا شجاعة و لا کرم و لا تقوی و لا زهد و لا صلاح و لا دیانة و لا عبادة و لا إخلاص و لا قرب منزلة من الله و لا فی شیء من محاسن الأحوال و الأفعال و مکارم الأخلاق لا نبیّ مرسل و لا ملک مقرّب و لا مؤمن ممتحن و إنّ کلّ ما نسب إلی غیرهم من المحاسن و المکارم و الصفات الحمیدة فإنّما هو ذرّة من تیار متلاطم بحار ما أُوتوا من الفضائل (شرح الزیارة الجامعة الکبیرة، ج۳، ص۲۸).
قول ۱۷. السیّد کاظم الرشتی قال: و فاطمة ﷺ أفضل من جمیع الأنبیاء و الرسل و جمیع الخلق (رسالة الحجّة البالغة، ص۱۱۴).
قول ۱۸. المیرزا الحسین النوری قال ما ملخّص ترجمته: لا یبعد دعوی استقرار المذهب فی هذه الأعصار علی أفضلیّة الأئمّة ﷺ علی جمیع الأنبیاء و المرسلین حتی أولی العزم منهم و إن کان قد اختلف فیها سابقاً کما أشار إلیها المفید فی مقالاته (نجم الثاقب فی أحوال الامام الغائب، ص۱۱۲).
قول ۱۹. المولی محمّد علیّ بن أحمد القراچه داغی قال: فی أفضلیّتهم مطلقاً علی من سواهم من الأنبیاء و الأولیاء و غیرهم: اعلم أن من تتبّع الأخبار و الآثار، و جاس خلال تلک الدیار، ظهر عنده کالشمس فی رابعة النهار أنّ أفضل جمیع المخلوقات، و أشرف جمیع الموجودات، هم الأنوار الأربعة عشر، و هم أهل دائرة واحدة هی أعلی الدوائر الکونیّة، لا دائرة فوقها فی الشرف و الفضیلة، و هم من طینة واحدة، و نور کلّ منهم من جنس نور الآخر، لکن بالتقدّم و التأخّر کالضوء من الضوء علی ما فی الخبر. و الأخبار أنّ مرتبة الأنبیاء مطلقاً تحت مرتبة هؤلاء الأنوار، فیکون کلّ من الأنوار الأربعة عشر أفضل من الأنبیاء حتی أولی العزم منهم أیضاً؛ لکون الأنبیاء مطلقاً مخلوقین من أنوار هؤلاء الأنوار، و النور أسفل من المنیر من حیث المرتبة بمراتب کثیرة. و أنا لا أطیل الکلام فی المرحلة؛ لوضوح الحال عندی، بل عند کلّ من کان له أدنی ممارسة للآثار و الأخبار المأثورة، و أقول کما قال ابن أبی الحدید فی السبعة العلویة: هذا اعتقادی قد کشفت غطاءه، سیضرّ

معتقداً له أو ينفع (اللمعة البيضاء، ص۲۰۸تا۲۱۰).

قول ۲۰. السيّد جعفرآل بحرالعلوم قال فی ذكرمراتب الأئمّة: لا يقال: إنّا إذا سلّمنا واعتقدنا أنّ بعضهم ﷺ أفضل من بعض فما وجه ما ورد في بعض الأخبار أنّهم قالوا إنّا كلّنا خلقنا من نور واحد و طينة واحدة و ورد إنّا كلّنا سواء أوّلنا محمّد و أوسطنا محمّد و آخرنا محمّد و كلّنا محمّد فلا تفرّقوا بيننا و أمثال ذلک، لأنّا نقول إنّ المراد التساوی فی الأفضليّة علی الغير و هو لا يستلزم المساوات بينهم أو أنّهم ﷺ أرادوا أنّهم متساوون فيما يحتاج إليه جميع الخلق فكلّمهم فيهم الكفاية فی مرحلة الهداية و إرائة الطريق و تبليغ أحكام سيّد الأنام و أن تفاضلوا فی درجات أنفسهم و فيما يختصّون به من معرفة الله سبحانه كما سمعت من قول النبیّ و لا يعرف الله إلاّ أنا و أنت. و روی الحسن بن سليمان الحلّی فی مختصر كتاب سعد بن عبد الله الأشعری بإسناده عن أبی عبد الله ﷺ قال: قلنا له: الأئمّة بعضهم أولی من بعض؟ فقال: نعم و علمهم بالحلال و الحرام و تفسير القرآن واحد هذا و أنت خبير بأنّ مقتضی آية المباهلة و حسب ما أشرنا إليه أفضليّة علیّ ﷺ علی سائرالأنبياء حتی أولوالعزم منهم عدی نبيّنا ﷺ إذ لا مانع من مشاركته ﷺ معه ﷺ فی هذه الخصوصيّة و يدلّ عليه ما هو المتّفق عليه بين الفريقين من أنّ النبیّ ﷺ قال: من أراد أن ينظرإلی نوح فی عزمه و إلی آدم فی علمه و إلی إبراهيم فی حلمه و إلی موسی فی فطنته و إلی عيسی فی زهده فلينظرإلی علیّ بن أبی طالب، رواه ابن أبی الحديد فی شرحه عن أحمد بن حنبل فی المسند و عن أحمد البيهقی فی صحيحه و الدلالة علی المطلوب واضحة فإنّ كلّ واحد منهم امتازعن سايرهم بخصلة واحدة من هذه الخصال فمن اجتمع فيه جميعها يكون أفضل من جميعهم و ما فی تفسيرالنيشابوری من أنّه كما انعقد الإجماع بين المسلمين علی أنّ محمّداً ﷺ أفضل من سائرالأنبياء فكذلک انعقد الإجماع بينهم علی أنّ النبیّ أفضل ممّن ليس بنبیّ فهو جواب عارمن الصواب؛ لأنّ ترجيحه علی خصوص من عدی النبی يلزم مساواته مع سائرالأنبياء فی الرتبة و هو خلاف ضروریّ المسلمين (تحفة العالم فی شرح خطبة المعالم، ج۲، ص۸۱).

قول ۲۱. السيّد هبة الدين الشهرستانی قال الشيخ فضل الله الزنجانی و الواعظ الچرندابی: قد رفعنا إلی معالی العلاّمة الشهير السيّد هبة الدين الشهرستانی فی شعبان سنة ۱۳۵۴ق هذه المسألة: هل الأئمّة ﷺ أفضل من الأنبياء ﷺ أم الأمر بالعكس؟ فأجاب مدّ ظلّه عنها بهذا النصّ: أمّا بالقياس إلی النبیّ ﷺ فالجميع دونه فی جميع الفضائل و إنّما فضائلهم رشحات من فضله و علومهم مقتبسة من علمه و شرفهم فرع شرفه. و أمّا بالقياس إلی سائرالأنبياء السالفين فلا يبعد أن تكون جملة من هؤلاء أفضل و أشرف من جملة فی أولئک، لأنّ فی هؤلاء من هو أعلم و أشرف و أكثر جهاداً فی سبيل الله، و أصبر و أعظم نفعاً للبشر علمياً و أدبياً و أخلاقياً و اجتماعياً، فلا يبقی ما يقف عثرة فی سبيل التفضيل سوی ميزة النبوّة، و قد قرّرت فی محلّه أنّ الخلافة لأفضل الأنبياء قد يعتبرأعظم درجة من بعض الأنبياء، و بعبارة أخری لم يثبت أنّ الخلافة الإلهيّة عن أعظم أنبياء أقلّ درجة من كلّ نبیّ، و لدينا مثال محسوس و هو قياس ملک صغيرمن الشرف إلی ملک كبير، مثل ملک بريطانيا ثمّ قياسه إلی وزيرالمستعمرات، فإنّ وزيرالملک العظيم يقتبس من عظمة ملكه فضلاً و عظمة لا يدانيه فضل الملک الصغيرو لا عظمته. و إن أبيت إلاّ أن يقام لک شاهد من آثار الشريعة القدسيّة فالحديث المروی عن رسول الله ﷺ: «علماء أمّتی كأنبياء بنی إسرائيل»، و فی أكثرالروايات: «أفضل من أنبياء بنی إسرائيل»، فإن أخذنا العموم من علماء الأمّة فأهل بيت النبیّ المصطفی، أولی بالقصد و إلاّ فهم القدر المتيقّن، مضافاً إلی ما ورد فی علیّ ﷺ من أنّه أخو النبیّ و نفسه، و أنّه خيرالناس من بعده، و زوجته خيرالنساء، و نسلهما خيرنسل، و الحسن و الحسين سيّدا شباب أهل الجنة، فيعمّ كلّ نبیّ مات فی شبابه و كلّ أهل الجنة شباب، و علیّ منّی و أنا من علیّ و حسين منّی و أنا من حسين. و ما يدريک أن لو كانت النبوّة باقية مستمّرة لكانت النبوّة فی هؤلاء متسلسلة فما قصروا عنها إلاّ لمانع فی الحكمة الإلهيّة العامّة لا لقصور فی استعداد هؤلاء خاصّة، و الله أعلم بحقائق الأمور (فضل الله زنجانی و واعظ چرندابی، تعليقات علی أوائل المقالات، ص۱۷۷).

قول ٢٢. الشيخ عليّ النمازى الشاهرودى قال: و أمّا ما ظهر من الأئمّة المعصومين صلوات الله عليهم فى حال صغرهم، فلا تعجّب من ذلک لأنّهم أعطوا العلم و القدرة و الولاية قبل ظهورهم فى الدنيا. و من واضحات الروايات المباركات المتواترات أفضليّتهم من الأنبياء و المرسلين (مستدرک سفينة البحار، ج۶، ص۲۸۰).

قول ٢٣. السيّد روح الله الموسوى الخمينى قال: فكما أنّ شرافة اسم «الله» الأعظم المحيط على سائر الأسماء ليست تشريفيّة اعتباريّة و كذلک سائر الأسماء المحيطة الذى هو النبىّ فى كلّ عصر و خصوصاً نبيّنا ﷺ الذى بعضها بالنسبة إلى بعض، كذلک الأمر فى مربوب الأسماء هو مربوب إمام أئمّة الأسماء و الصفات، فله الرئاسة التامّة على جميع الأمم السابقة و اللاحقة؛ بل كلّ النبوّات من شؤون نبوّته، و نبوّته ﷺ دائرة عظيمة محيطة على جميع الدوائر الكلّيّة و الجزئيّة و العظيمة و الصغيرة. قوله ﷺ: «و الفضل بعدى لک و للأئمّة من بعدک»، إشارة إلى ما ذكرنا من أنّ مرتبة وجوده ﷺ و وجود سائر الأئمّة ﷺ بالنسبة إلى النبىّ ﷺ مرتبة الروح من النفس الناطقة الإنسانيّة؛ و رتبة سائر الأنبياء و الأولياء رتبة سائر القوى النازلة منه؛ و رتبة سائر الرعيّة رتبة القوى الجزئيّة النازلة الظاهرة، أو الباطنة، حسب درجاتهم و مراتبهم، و كلّ فضيلة و كمال و شرف فى المملكة الإنسانيّة ثابتة للمرتبة الروحيّة. و منها يصل الفيض إلى سائر القوى و المراتب؛ بل جميع القوى الظاهرة و الباطنة ظهور حقيقة الروح، و لذلک قال عليّ ﷺ: كنت مع الأنبياء سرّاً و مع رسول الله جهراً. على ما حكى. و المعيّة بالنسبة إلى سائر الأنبياء ﷺ، معيّة قيّوميّة؛ و بالنسبة إلى رسول الله ﷺ، معيّة تقوّميّة. قوله ﷺ: و إنّ الملائكة لخدّامنا و خدّام محبّينا شاهد على ما ذكرنا من أنّ العالم بجميع أجزائه و جزئيّاته، من القوى العلاّمة و العمّالة، للوليّ الكامل. فبعض الملائكة من قواه العلاّمة، كجبرئيل ﷺ و من فى طبقته؛ و بعضهم من العمّالة، كعزرائيل و من فى درجته، و كالملائكة السماويّة و الأرضيّة المدبّرة. و خدمة الملائكة لمحبّيهم أيضاً بتصرّفهم ﷺ كخدمة بعض الأجزاء الإنسانيّة لبعض بتصرّف النفس (مصباح الهداية إلى الخلافة و الولاية، ص۷۶و۷۷).

قول ٢٤. الميرزا أبو الفضل الطهرانى قال فى شرح «فأسأل الله الذى أكرم مقامک و أكرمنى بک» من زيارة العاشور ما ملخّص ترجمته: لسيّد الشهداء خواصّ و مقامات و فضائل توجب تقدّمه و أفضليّته على الأنبياء و الأصياء (شفاء الصدور، ص۲۷۶تا۲۷۸).

قول ٢٥. الشيخ جعفر السبحانى قال: يجب أن يكون الأئمّة أفضل و أعلم، و لو لم يكونوا كذلک للزم تفضيل المفضول، أو الترجيح بلا مرجّح، و لا يحصل الاعتقاد به، و ذلک قبيح عقلاً و نقلاً. و فضل أئمّتنا و علمهم مشهور، بل أفضليّتهم أظهر من الشمس و أبين من الأمس (أضواء على عقائد الشيعة الاماميّة، ص۳۷۴).

قول ٢٦. السيّد عليّ الميلانى قال فى مبحث «العصمة و الأفضليّة»: و أمّا العصمة: فحديث إنّى تارک فيكم الثقلين يدلّ على عصمة الأئمّة من العترة النبويّة بكلّ وضوح، كما سنذكر ذلک فى بحث العصمة إن شاء الله . و أمّا الأفضليّة: أى: أفضليّة أئمّتنا سلام الله عليهم، فإنه يدلّ على أفضليّتهم حديث الثقلين من جهات عديدة؛ لأن حديث الثقلين دلّ على تقدّمهم فى العلم و غير العلم، و هذه جهات تقتضى الأفضليّة بلا شكّ، و إن كنتم فى شكّ فأقرأ لكم بعض العبارات: قال التفتازانى فى شرح المقاصد، و أرجو الملاحظة بدقّة: و فضل العترة الطاهرة، لكونهم أعلام الهداية و أشياع الرسالة، على ما يشير إليه ضمّهم، أى ضمّ العترة إلى كتاب الله، فى إنقاذ المتمسّک بهما عن الضلالة. و لو راجعتم شرّاح حديث الثقلين، و حتى اللغويّين، لو تراجعونهم فى معنى ثقل أو ثقل حيث يتعرّضون لحديث الثقلين، يقولون: إنّما سمّاهما، أى الكتاب و العترة، بالثقلين إعظاماً لقدرهما و تفخيماً لشأنهما. و قد نصّ شرّاح الحديث، كالمناوى فى فيض القدير، و القارى فى المرقاة فى شرح المشكاة، و الزرقانى المالكى فى شرح المواهب اللدنيّة، و غير هؤلاء: على أنّ حديث الثقلين يدلّ على أفضليّة العترة. و لاحظوا كلام نظام الدين النيشابورى فى تفسيره المعروف، يقول بتفسير قوله : وَ كَيْفَ تَكْفُرُونَ وَ أَنْتُمْ تُتْلَى عَلَيْكُمْ آيَاتُ اللهِ وَ فِيكُمْ رَسُولُهُ . و كيف تكفرون استفهام بطريق الإنكار و التعجّب، و المعنى من أين يتطرّق إليكم الكفر و الحال أنّ آيات

الله تتلى عليكم على لسان الرسول غضة، في كلّ واقعة، و بين أظهركم رسول الله يبيّن لكم كلّ شبهة، و يزيح عنكم كلّ علّة، فرسول الله إنّما يكون بين الأمّة و يبعثه الله إلى الناس لهذه الغاية و هي: يبيّن لكم كلّ شبهة و يزيح عنكم كلّ علّة. قلت: أمّا الكتاب فإنّه باق على وجه الدهر، و أمّا النبيّ فإنّه و إن كان قد مضى إلى رحمة الله في الظاهر، و لكن نور سرّه باق بين المؤمنين، فكأنّه باق، على أنّ عترته ورثته يقومون مقامه بحسب الظاهر أيضاً، فيكونون، أي العترة، يبيّنون كلّ شبهة و يزيحون كلّ علّة، و لهذا قال: إنّي تارك فيكم الثقلين. فمسألة الأفضليّة أيضاً واضحة على ضوء أحاديث القوم و كلمات علمائهم. و أمّا حديث السفينة، فذاك دليل آخر على أفضليّتهم و على عصمتهم أيضاً، و لربّما نتعرّض للبحث عن حديث السفينة في مباحث العصمة إن شاء الله. و أمّا أفضليّتهم واحداً واحداً، أي من الحسن و الحسين إلى آخرهم عليهم السلام، فأقرأ لكم حول كلّ إمام بعض الكلمات و بسرعة: الحسنان سلام الله عليهما: ثبتت أفضليّتهما بآية المباهلة و آية التطهير و غيرهما، و بالأحاديث المتّفق عليها الواردة في حقّهما، كقوله صلى الله عليه و آله: الحسن و الحسين سيّدا شباب أهل الجنّة، رواه أحمد في المسند، الترمذي و النسائي في صحيحيهما و الحاكم في المستدرك، و هو أيضاً في الإصابة و غير هذه الكتب، و حتى أنّ المناوي يقول عن السيوطي: إنّ هذا الحديث متواتر.

الإمام السجاد عليه السلام: وصفه النبيّ صلى الله عليه و آله بزين العابدين، و الحديث متّفق عليه، و من رواته صاحب الصواعق، و عن يحيى ابن سعيد إنّه قال: هو أفضل هاشمي رأيته في المدينة، و قصيدة الفرزدق في حقّه معروفة و مشهورة.

الإمام الباقر عليه السلام: أعلم الناس و أفضلهم في عهده، و لذا لقّبه النبيّ بالباقر، لأنّه يقر العلم، و كان من الآخذين عنه أبو حنيفة و ابن جريج و الأوزاعي و الزهري و غيرهم، و هؤلاء أئمّة أهل السنّة في ذلك العصر.

الإمام الصادق عليه السلام: قال أبو حنيفة: ما رأيت أفقه من جعفر بن محمّد، و قد حضر عنده هو و مالك بن أنس و غيرهما من أئمّة أهل السنّة، و في مختصر التحفة الاثنا عشرية عن أبي حنيفة إنّه قال: لو لا السنتان لهلك النعمان، يعني السنتين اللتين حضر فيهما عند الإمام الصادق عليه السلام، و قال ابن حبان: من سادات أهل البيت فقهاً و علماً و فضلاً.

الإمام الكاظم عليه السلام: لقّبوه بالعبد الصالح كما في تهذيب الكمال و غيره من المصادر، و قال الحافظ ابن حجر العسقلاني: مناقبه كثيرة، و قال ابن حجر المكّي في الصواعق: كان أعبد أهل زمانه و أعلمهم و أسخاهم، قالوا: و كان معروفاً عند أهل العراق بباب قضاء الحوائج عند الله، أي في حياته و بعد حياته، و قد ذكروا له كرامات عجيبة، كقضيّته مع شقيق البلخي التي ذكرها ابن الجوزي في صفة الصفوة.

الإمام الرضا عليه السلام: ذكروا إنّه كان يجلس في المسجد النبوي و يفتي الناس و هو ابن اثنتين و عشرين سنة، لاحظوا هذه الكلمة في تهذيب التهذيب و في المنتظم لابن الجوزي و غيرهما من الكتب، و قد رووا أنّ من تلامذته: أحمد بن حنبل كما في سير أعلام النبلاء، و قال الذهبي عن الإمام الرضا عليه السلام: كان سيّد بني هاشم في زمانه و أجلّهم و أنبلهم و كان المأمون يعظّمه و يخضع له، و قال ابن حجر: قال الحاكم، رجاء لاحظوا هذه القضية: سمعت أبا بكر بن المؤمّل بن الحسن بن عيسى يقول: خرجنا مع إمام أهل الحديث أبي بكر بن خزيمة، و عديله أبي عليّ الثقفي مع جماعة من مشايخنا وهم إذ ذاك متوافرون، خرجنا إلى زيارة قبر علي بن موسى الرضا بطوس، فرأيت من تعظيمه، أي تعظيم ابن خزيمة، لتلك البقعة و تواضعه لها و تضرّعه عندها ما تحيّرنا. فليسمع من يحرم زيارة القبور و التضرّع عند القبور في المشاهد المشرّفة.

الإمام الجواد عليه السلام: قال الذهبي بترجمته: من سادات أهل بيت النبوّة، و كذا قال الصفدي، و في تاريخ الخطيب ما يفيد أنّه كان يرجع إليه، أي إلى الإمام الجواد، في معاني الأخبار و حقائق الأحكام.

الإمام الهادي عليه السلام: قال الخطيب: أشخصه جعفر المتوكّل من مدينة رسول الله إلى بغداد، ثمّ إلى سرّ من رأى، فقدّمها و أقام فيها عشرين سنة و تسعة أشهر، و لذا عرف بالعسكري، و قال الذهبي: كان المتوكّل فيه نصب و انحراف، و قد شهد

۲.۳. درآمد

عنوان «امام» آن‌هم از نوع مطلقش[۱] خود از برتری

أعلام أهل السنّة بفقه الإمام الهادی و عبادته و زهده، قال الیافعی: کان الإمام علیّ الهادی متعبّداً فقیهاً إماماً، و قال ابن کثیر: کان عابداً زاهداً، و کان سلام الله علیه أعلم علماء عصره، و قد ظهرت منزلته العلمیة فی قضیّة اتفقت للمتوکّل عجز العلماء عن إعطاء الرأی الصحیح فیها، و کان الرأی فی تلک القضیّة للإمام ﷺ، ذکر القضیّة الخطیب البغدادی فی تاریخ بغداد.

الإمام العسکری ﷺ: کان أکثر عمره تحت النظر، و کان الناس ممنوعین من الالتقاء به، و الاستفادة منه، و حال الحکّام دون أن تظهر علوم هذا الإمام ﷺ للأمّة، و مع ذلک فقد ظهرت منه فوائد، و ظهرت منه کرامات، و نقلت عنه روایات کثیرة، و بإمکانکم المراجعة إلی کتاب حلیة الأولیاء و إلی لسان المیزان، إلی الفصول المهمّة فی معرفة الأئمّة و إلی الصواعق المحرقة و إلی نور الأبصار و إلی روض الریاحین للیافعی و إلی جامع کرامات الأولیاء للنبهانی، و غیر هذه الکتب.

الإمام المهدی ﷺ: سنبحث عنه و عمّا یتعلق به فی لیلة خاصة، إن شاء الله. و إن أردتم أن تعرفوا ابن تیمیة و رأیه فی هؤلاء الأئمّة و حقده و تعصّبه و نصبه، فراجعوا کتاب منهاج السنّة، و لربّما نخصّص لیلة للتحقیق عما جاء فی منهاج السنة فی حقّ الأئمّة و الشیعة و التشیّع. و نسأل الله التوفیق لنا و لکم و صلّی الله علی محمّد و آله الطاهرین (إمامة بقیة الأئمّة، ص۳۵تا۴۴).

قول ۲۷. السیّد محمّد الحسینی الشیرازی قال: فإنّ مکانتها وعظمتها لا یمکن أن یستوعبها أیّ واحد من المخلوقات إلّا النبیّ ﷺ و الوصیّ ﷺ، فإنّ الضیّق لا یمکن أن یحیط بالواسع و أنّی للذرّة أن تحیط بالمجرّة؟! و أنّی للمغرفة أن تستوعب المحیط؟! کما قالوا بالنسبة إلی استحالة إدراکنا لله سبحانه؛ لأنّ اللامتناهی یستحیل أن یحیط به المتناهی المحدود أو یدرک کنهه، و لا شکّ أنّهم ﷺ لیسوا کالله سبحانه فی اللاتناهی و اللامحدودیّة إلّا أنّه لا شکّ أنّهم ﷺ أوسع من الناس الضیّقین بما قد یلغی النسبة بین الطرفین و یجعلها أبعد من نسبة القطرة إلی المحیطات، و قد سمّیت فاطمة؛ لأنّ الخلق فطموا عن معرفتها کما فی الحدیث الشریف. فإنّها علیها الصلاة و السلام أفضل من الأنبیاء کافّة باستثناء الرسول ﷺ، کما دلّت علی ذلک أدلّة متعدّدة، و سیأتی ذلک. و هی علیها الصلاة و السلام حجّة علی کلّ أولادها الأئمّة الطاهرین ﷺ و هم أفضل من الأنبیاء و الملائکة کافّة، و لذا قال الإمام العسکری ﷺ: و هی حجّة علینا. و قال الإمام الحجّة ﷺ: و فی ابنة رسول الله ﷺ لی أسوة حسنة. و قد قال الإمام الحسین ﷺ: أمّی خیرٌ منّی. و لها الولایة التکوینیة بتفویض الله سبحانه لها کتفویضه الولایة لهم ﷺ. و قال أیضاً: و لها و لهم ﷺ الولایة التکوینیّة و معناها: أنّ زمام العالم بأیدیهم ﷺ و منهم فاطمة ﷺ حسب جعل الله سبحانه، کما أنّ زمام الإماتة بید عزرائیل، فلهم ﷺ التصرّف فیها إیجاد و إعدام، لکن من الواضح أنّ قلوبهم أوعیة مشیئة الله، فکما منح الله سبحانه القدرة للإنسان علی الأفعال الاختیاریّة منحهم ﷺ القدرة علی التصریف فی الکون. و ما نذکره یشمل کلّ المعصومین ﷺ، فإنّ کلّ الصلاحیّات الّتی کانت للأنبیاء ﷺ ثابتة للمعصومین ﷺ أیضاً؛ لأنّهم أفضل منهم، و فاطمة ﷺ أفضل من جمیع الأنبیاء ﷺ إلّا الرسول ﷺ (من فقة الزهراء ﷺ، ج۱، ص۱۰).

۱. امامت بر دو قسم است: یکی امامت کلی که ازجانب خداوند براساس حکمت، به عده‌ای محدود عطا می‌شد و دیگری امامت جزئی است که پس از طی‌کردن مراحلی خاص و گذر از امتحاناتی چند، به شخص عطا می‌شود؛ همچون امامت حضرت ابراهیم ﷺ.

مطلق چهارده‌معصوم علیهم‌السلام بر همهٔ مخلوقات از هر حیثی حکایت می‌کند. به همین سبب نیز فرمودند: «خداوند اسمی بهتر از این اسم سراغ نداشت؛ وگرنه ما را بدان می‌نامید.»[۱] برای روشن‌شدن هرچه‌بیشتر این موضوع برای دوست‌داران اهل‌بیت علیهم‌السلام، به‌توفیق الهی و با استعانت از حضرت ولی عصر، بقیةالله‌الأعظم، امام‌زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف[۲] به نکاتی چند دراین‌زمینه اشاره می‌کنیم؛ سپس روایات واردشده در این مقام را یادآور می‌شویم.

۳.۳. تذکر

نشنیدن بعضی مطالب، کم‌بودن ظرفیت‌ها، ضعیف‌بودن درک و کشش ذهنی و قلبی، مریض‌بودن قلوب عده‌ای از علما که آن‌ها را برای خود بت کرده‌ایم و تا آن‌ها نپذیرند، ما نیز نمی‌پذیریم، هرگز نباید موجب شود معارف سلمانیه را منکر شویم؛ چه برسد به معارف علویه که فراتر از ادراک عقول ابنای بشر، بلکه انبیای عظام است.[۳]

---

۱. عن أبی عبد الله علیه‌السلام فی قول الله : إِنِّی جَاعِلُکَ لِلنَّاسِ إِمَاماً قال: «لو عَلِمَ الله أنّ اسماً أفْضَلُ منه لَسَمَّانا به» (تفسیر عیّاشی، ج۱، ص۵۸، حدیث۹۰). (=امام‌صادق علیه‌السلام دربارهٔ آیهٔ «همانا من تو (ابراهیم علیه‌السلام) را برای مردم امام قرار دادم.» می‌فرماید: «اگر خداوند اسمی برتر از 'امام' سراغ داشت، ما را بدان می‌نامید.»)

۲. قال الرضا علیه‌السلام: «إذا نَزَلَتْ بکم شدیدةٌ، فاسْتَعِینُوا بنا علی الله، و هو قوله: لله الأسْمَاءُ الْحُسْنَی فَادْعُوهُ بِهَا . (الاختصاص، ص۲۵۲). (=امام‌رضا علیه‌السلام می‌فرماید: «هرزمان گرفتاری یا مصیبتی ناگوار برای شما پیش آمد، از ما اهل‌بیت نزد خدای متعال یاری بجویید. این همان گفتار خدای متعال است که می‌فرماید: 'برای خدا اسم‌های نیکویی است؛ پس او را به آن اسم‌ها بخوانید.'»)

۳. عن أبی الصامت قال: «سمعت أبا عبد الله علیه‌السلام یقول: إنّ من حدیثنا ما لا یحتمله ملک مقرّب و لا نبیّ مرسل و لا عبد مؤمن. قلت: فمن یحتمله؟ قال: نحن نحتمله» (بصائر الدرجات، ص۴۳، حدیث۱۱). (=ابوصامت می‌گوید: «از امام‌صادق علیه‌السلام شنیدم که فرمود: 'به‌درستی‌که از احادیث و گفتارهای ما مطالبی است که حتی ملک مقرّب و پیامبرمرسل و بندهٔ مؤمن نیزآن را درک و تحمل نمی‌کند.' گفتم: 'پس چه‌کسی آن را تحمل می‌کند؟' فرمود: 'تنها خود ما اهل‌بیت آن را درک و تحمل می‌کنیم.'»)

۴.۳. ملاک برتری

پرواضح است که ملاک افضلیت نزد عقلا، برتری از دو جهت است:

۱. ذات؛

۲. صفات.

بر کسی مخفی نیست که اهل‌بیت علیهم‌السلام ازجهت ذات و صفات، کمّاً و کیفاً بر غیر خود افضل‌اند؛ چراکه اولین مخلوقات الهی، انوار مقدس ایشان است و صفاتی همچون علم، قدرت، عصمت، شجاعت و سخاوت و...، تنها در وجود ایشان به اوج و کمال خود رسیده است و دیگران تنها قطره‌ای از دریای فضایل و مناقب ایشان نصیبشان شده است؛ همان‌طورکه در لسان روایات به این مطلب اشاره شده است. در این رساله به این روایات اشاره خواهیم کرد.

۵.۳. چند استدلال دیگر بر افضلیت مطلق و بی‌چون‌وچرای اهل‌بیت علیهم‌السلام بر همگان

۱.۵.۳. مُعطی شیء فاقد آن شیء نیست

خدای متعال پس از خلقت اهل‌بیت علیهم‌السلام، ایشان را خزینه‌داران علم، حکمت، قدرت، اراده، جود و کرم، سخاوت، شجاعت، حرّیت، قهر و غضب، جبّاریت و سایر موهبت‌ها و فضایل قرار داد و به‌تعبیری ایشان را مَظهر صفات جمال و جلال خویش کرد و پس از خلق سایر مخلوقات، اذنِ اعطای مقداری از این نعمت‌ها را به آنان داد. بالطبع، هرکس به فراخور ظرفیتش از آن‌ها بهره‌مند شده و خواهد شد. یعنی علوم انبیا، اوصیا، اولیا، ملائکه، اجنّه و دیگر

موجودات و سایر داشته‌هایشان تنها مقداری از علوم و داشته‌های اهل‌بیت علیهم‌السلام است که به‌اذن الهی، به‌اراده و خواست ایشان، در اختیار آنان قرار گرفته است.

مسلماً آنچه اهل‌بیت علیهم‌السلام به انبیا و دیگران آموخته‌اند و در اختیارشان قرار داده‌اند، خود می‌دانسته‌اند و از آن بهره‌مند بوده‌اند؛ چراکه معطی شیء، فاقد آن شیء نیست. به روایات زیر دقت کنید:

۱. قَالَ رَسُولُ الله صلی‌الله‌علیه‌وآله: «نَحْنُ يَنَابِيعُ النِّعْمَة.»[۱]
(=رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرماید: «ما چشمه‌های نعمت پروردگار هستیم.»)

۲. عَن الصادق علیه‌السلام: «كُلُّمَا خَرَجَ إِلَى أَهْلِ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ فَمِنَّا وَعَنَّا.»[۲]
(=امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: «هرآنچه به‌سوی اهل آسمان‌ها و زمین خارج می‌شود، از دریای رحمت ما اهل‌بیت سرچشمه گرفته است و به‌واسطهٔ ما به ایشان عطا می‌شود.»)

۳. فِي الزِّيَارَةِ الْجَامِعَةِ: «إِنْ ذُكِرَ الْخَيْرُ كُنْتُمْ أَوَّلَهُ وَ أَصْلَهُ وَ فَرْعَهُ وَ مَعْدِنَهُ وَ مَأْوَاهُ وَ مُنْتَهَاهُ.»[۳]
(=در زیارت جامعهٔ کبیره چنین آمده است: «اگر از خیر، اسمی به میان آید، شما اهل‌بیت، اولِ آن و ریشهٔ آن و شاخهٔ آن و معدن آن و جایگاه آن و آخر آن هستید.»)

۱. مشارق أنوار اليقين، ص۵۸.
۲. همان، ص۶۷.
۳. كتاب من لا يحضره الفقيه، ج۲، ص۶۱۶.

۲.۵.۳. لازمهٔ رابطیت، افضلیت است

اهل‌بیت علیهم‌السلام رابطِ مُرید، میان خالق و مخلوقات‌اند و لازمهٔ چنین مقامی افضلیت مطلق بر مخلوقات است. توضیح مطلب این است که یکی از مقامات والا و ارزشمند اهل‌بیت علیهم‌السلام مقام سببیت و ارتباط میان خداوند و موجودات است. حکمت بی‌پایان الهی بر این تعلق گرفت که هیچ کاری را بدون اسباب و وسایل انجام ندهد:

«أَبَـى اللهُ أنْ يُجْـرِيَ الأشـياء إلّا بالأسـباب... ذلـك: رسـول الله و نحـن.»[۱]

(=خداوند اِبا کرده است از اینکه امور عالم را بدون اسباب، جاری سازد. رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و ما اهل‌بیت آن اسباب هستیم.»)

شکی نیست که افراد کمی به این جایگاه منصوب می‌شوند و می‌توانند پل ارتباطی خداوند و سایر مخلوقات باشند. در عظمت این مقام همین بس که آنچه خداوند به مخلوقات اعم از انبیا، اوصیا، ملائکه و... عطا می‌کند، ازطریق ایشان و به‌دست ایشان به آنان می‌رسد و آنچه از اعمال خیر و نذر و نیازها و دعاها به‌سمت خدا بالا می‌رود، ازطریق ایشان به پروردگار عرضه می‌شود.[۲]

---

۱. بصائرالدرجات، ص۲۶، حدیث۲.

۲. قَالَ أَبُو عَبْدِ اللهِ علیه‌السلام: «إذا أرادَ اللهُ أَمْراً عَرَضَهُ عَلى رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله، ثُمَّ أَمير الْمُؤمِنينَ علیه‌السلام وَ سائِرِ الأئِمَّةِ واحِداً بَعْدَ واحِدٍ إلَى أنْ يَنْتَهِيَ إلَى صَاحِبِ الزَّمَانِ علیه‌السلام ثُمَّ يَخْرُجُ إلَى الدُّنيا، وَإذا أرادَ الْمَلائكَةُ أن يَرْفَعُوا إلَى الله عَمَلاً عَرَضَ عَلَى صَاحِبِ الزَّمَانِ علیه‌السلام، ثُمَّ يَخْرُجُ على واحدٍ بَعْدَ واحدٍ إلَى أنْ يَعْرِضَ علَى رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله، ثُمَّ يَعْرِضُ عَلَى الله، فَمَا نَزَلَ مِنَ الله فَعَلَى أَيْدِيهِمْ، و ما عَرَجَ إلَى الله فَعَلَى أَيْدِيهِمْ» (طوسی، الغیبة، ص۳۸۷، حدیث۳۵۱). (=امام‌صادق علیه‌السلام می‌فرماید: «زمانی‌که خداوند ارادهٔ تحقق و اجرای امری را داشته باشد، ابتدا آن را بر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، سپس به امیرمؤمنان و سایر ائمه علیهم‌السلام، یکی پس از دیگری تا امام زمان علیه‌السلام عرضه می‌کند و پس از آن [توسط ملائکهٔ الهی] به اهل دنیا عطا می‌شود. نیز زمانی‌که ملائکه قصد بالابردن عملی به‌سوی پروردگار داشته باشند، آن را به امام‌زمان علیه‌السلام عرضه می‌کنند. آن حضرت نیز آن را به امامِ قبل از خود [همین‌طور تا رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله]

اینکه گفتیم رابطِ مُرید، از این بابت است که ارادهٔ ایشان در قبول یا ردّ اعمال، نافذ است و تا ایشان نپذیرند، خدای متعال هم نمی‌پذیرد.
حال قضاوت با شما، آیا می‌شود گفت غیر ایشان برتر هستند؟

۳.۵.۳. ولایتی که معیار افضلیت است، از آن ایشان است

خداوند متعال سنگ محک و آزمایش هر مخلوقی را ولایت ایشان قرار داده و آنان را میزان حق و باطل، خیر و شر و درستی و نادرستی قرار داد و در عالم ارواح که دوهزار سال قبل از خلقت حضرت آدم علیه‌السلام بود[1] و در عالم ذرّ که دوهزار سال بعد از عالم ارواح

عرضه می‌کند. آن حضرت نیز واسطهٔ مستقیم با پروردگار است. درنتیجه آنچه ازجانب خدای متعال به‌سوی خلق پایین می‌آید و ازسوی خلق به‌سمت او بالا می‌رود، به دستان اهل‌بیت جاری می‌شود و ایشان واسطهٔ در نقل و انتقال آن‌اند.»)

۱. حدیث ۱. امام‌باقر علیه‌السلام می‌فرماید: «رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: 'همانا امتِ مرا در روز اخذ میثاق، بر من عرضه کردند. پس اول کسی که به من ایمان آورد و مرا تصدیق کرد و نیز اول کسی که پس از بعثت، مرا تصدیق کرد و به من ایمان آورد، علی‌بن‌ابی‌طالب بود. پس او صدّیق اکبر است'» (مختصر بصائر الدرجات، ص۱۶۵). حدیث ۲. رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرماید: «خداوند ارواح را دوهزار سال پیش از اجساد آفرید و آن‌ها را به عرش آویخت و به آنان فرمان داد تا بر من سلام فرستند و از من فرمان برند. پس نخستین کسی که از مردان بر من سلام کرده و از من اطاعت کرد، روح علی‌بن‌ابی‌طالب بود» (الأمالی للمفید، ص۱۱۳، حدیث۶).
حدیث۳. امیرمؤمنان علیه‌السلام می‌فرماید: «همانا خداوند ارواح را دوهزار سال قبل از اجساد آفرید و آن‌ها را در هوا جا داد. پس هرکدام در آنجا باهم آشنا شدند، در دنیا نیز به هم اُلفت گرفتند و هرکدام آنجا ناشناس شدند، در دنیا نیز از یکدیگر جدا شدند» (بصائر الدرجات، ص۱۰۸، حدیث۷).
حدیث ۴. مُفضّل‌بن‌عمر از امام‌صادق علیه‌السلام نقل می‌کند که فرمود: «پروردگار هستی‌آفرین، ارواح را دوهزار سال قبل از اجساد خلق کرد و عالی‌ترین و شریف‌ترین آن‌ها را روح محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و امامان بعد از ایشان قرار داد که درود خدا بر ایشان باد. آنگاه ارواح آنان را بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها عرضه کرد و نور آنان همه‌چیز را فرا گرفت. سپس خداوند به آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها فرمود: 'اینان دوستان و اولیا و حجت‌های من بر آفریدگانم بوده و پیشوایان مخلوقات من هستند. کدام‌یک از شما می‌تواند بار این امانت را با سنگینی‌های آن به دوش بکشد و ادعا کند که چنین مرتبه و مقامی از آنِ اوست، نه از آنِ برگزیدگان من؟' همهٔ آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها از حمل آن، سر باز زدند»

بود، آنان را امتحان کرد و هرکس را که زودتر به ولایتشان اقرار کرد، بر دیگران برتری داد.[1] در آنجا پیامبران اولوالعزم، اول کسانی بودند که بعد از توحید و نبوت، به ولایت ایشان اقرار کردند و به لقب اولوالعزمی (صاحبان عزم و تصمیم بر قبول ولایت) ملقب شدند.[2] حال، کسانی‌که ولایتشان معیار برتری مخلوقات بر یکدیگر است، چگونه خود برتر نباشند؟

۴.۵.۳. لازمهٔ تفویض، افضلیت است

یکی از عنایات خدای متعال به اهل‌بیتِ عصمت و طهارت، این است که ایشان را همه‌کارهٔ خلقت قرار داد و امور عالم را به ایشان واگذار کرد و فَتق و رَتق همهٔ امور را تحت اختیار ایشان قرار داد و ایشان به‌اذن الهی و قدرت لم‌یزلی او، امور عالم را انجام می‌دهند. واضح است که صاحبان چنین مقامی

(معانی الأخبار، ص۸۰، حدیث۱).

۱. حدیث ۱. امام‌صادق ﷺ می‌فرماید: «خداوند ذریهٔ آدم را تا روز قیامت از صلب او خارج کرد. پس به‌صورت ذراتی ریز خارج شدند و خداوند، خود را به آن‌ها معرفی کرد و اگر این معرفی نمی‌بود، هیچ‌کس خدایش را نمی‌شناخت. سپس فرمود: 'آیا من پروردگار شما نیستم؟' گفتند: 'چرا.' گفت: 'پس این محمد ﷺ نیز بنده و رسول من و علی که امیربرمؤمنان است، خلیفه و امین من است'» (بصائر الدرجات، ص۹۱، حدیث۸).

حدیث ۲. امیرمؤمنان ﷺ می‌فرماید: «من عهدگیرنده از ارواح در گذشتهٔ دور هستم؛ من فریادِ 'آیا من پروردگار شما نیستم' را ازجانب خدای پایدار ازلی سَر دادم؛ من کلمهٔ سخن‌گوی خدا در میان خلقش هستم؛ من عهدگیرنده از همهٔ مخلوقات هستم» (مشارق أنوار الیقین، ص۲۶۰).

حدیث ۳. امام‌باقر ﷺ می‌فرماید: «خداوند متعال درحالی از شیعیان ما پیمان بر ولایت گرفت که مانند ذرات بسیار ریزی بودند و در همان روزی که از ذره‌ها پیمان گرفت نیز به ربوبیت خود و نبوت محمد ﷺ اقرار گرفت» (کافی، ج۱، ص۴۳۶، حدیث۱).

۲. امام‌باقر ﷺ می‌فرماید: «پیامبران اولوالعزم تنها به‌این‌جهت به این اسم نامیده شدند که خداوند از آن‌ها برای پیامبر و اوصیایش و مهدی و سیرهٔ او پیمان گرفت و آنان نیز اقرار کردند و تصمیم گرفتند بر قبول» (بصائر الدرجات، ص۱۷۰، حدیث۱).

که دیگران از آن محروم‌اند، برتر از تمامی مخلوقات هستند. به روایات زیر دقت کنید:

۱. فی بعض الزیارات الجامعة: «...فَوَّضَ إلیکم الأمور، الخبر.»[1]

(=در بعضی از زیارات چنین آمده است: «خداوند همهٔ امور را به شما اهل‌بیت واگذار کرده است.»)

۲. قال الصادق علیه‌السلام: «...فَوَّضَ إلینا أمرَ عباده، الخبر.»[2]

(=امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: «خداوند امر بندگانش را به ما واگذار کرده است.»)

۳. قال الباقر علیه‌السلام: «...فَوَّضَ أمرَ الأشیاء إلیهم فی الحُکْم و التصرّف و الإرشاد و الأمر و النَهْی فی الخلق؛ لأنّهم الوُلاة، الخبر.»[3]

(=امام باقر علیه‌السلام می‌فرماید: «خداوند امور همه چیز را در حکم کردن و تصرف در اشیا و ارشاد خلق و امر و نهی، به اهل‌بیت علیهم‌السلام واگذار کرد؛ چراکه ایشان بر همگان ولایت دارند.»)

۴. قال علیّ علیه‌السلام: «...أنا المُفوَّضُ إلیَّ أمرُ الخلائق، الخبر.»[4]

(=امیرمؤمنان علیه‌السلام می‌فرماید: «من آن کسی هستم که امر خلایق به او واگذار شده است.»)

۵. قال رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله: «...إنّه (القائم علیه‌السلام)

---

۱. بحار الانوار، ج۹۹، ص۱۵۰، به‌نقل از کتاب العتیق.

۲. الهدایة الکبری، ص۲۳۰.

۳. بحار الانوار، ج۲۵، ص۳۳۹، حدیث۲۱، به‌نقل از، ریاض الجنان.

۴. مشارق أنوار الیقین، ص۳۱۹.

المُفَوَّضُ إليه، الخبر.»[1]
(=رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرماید: «به‌درستی‌که او (قائم علیه‌السلام) کسی است که همهٔ امور به وی واگذار شده است.»)

۶. قال علیّ علیه‌السلام: «...الإمام... يُعْطَى التصرّفَ على الإطلاق، الخبر.»[2]
(=امیرمؤمنان علیه‌السلام می‌فرماید: «تصرف در همهٔ امور به امام عطا شده است.»)

۷. فی زیارة أمیر المؤمنین علیه‌السلام: «...سَخَّرَلكم ما خَلَقَ، الخبر.»[3]
(=در زیارت امیرمؤمنان علیه‌السلام چنین آمده است: «خداوند آنچه خلق کرد، مسخّر شما اهل‌بیت قرار داد.»)

۸. قال الباقر علیه‌السلام: «...نحن و اللهِ نُدْخِلُ أهلَ الجنّة الجنّة و أهلَ النار النار، الخبر.»[4]
(=امام‌باقر علیه‌السلام می‌فرماید: «به خدا قسم، ما اهل‌بیت، اهل بهشت را به بهشت و اهل جهنم را به جهنم داخل می‌کنیم.»)

۹. قال الصادق علیه‌السلام: «...إرادةُ الربّ فی مَقادیر أُموره تَهْبِطُ إليكم و تَصْدُرُ من بيوتكم، الخبر.»[5]
(=امام‌صادق علیه‌السلام می‌فرماید: «ارادهٔ پروردگار در

۱. الاحتجاج، ج۱، ص۸۰.
۲. مشارق أنوار اليقين، ص۲۰۵.
۳. مشهدی، المزار، ص۲۴۸.
۴. کافی، ج۸، ص۱۵۹، حدیث۱۵۴.
۵. کامل الزیارات، ص۳۶۶.

تقدیرات امورش به‌سوی شما نازل می‌شود و از خانه‌های شما بیرون می‌آید.»)

۱۰. قال الباقر علیه‌السلام: «...إنّ الله أَقْدَرَنا علی ما نُرِیدُ، الخبر.»[۱]

(=امام‌باقر علیه‌السلام می‌فرماید: «همانا خداوند متعال ما اهل‌بیت را بر آنچه اراده کنیم، قادر کرده است.»)

۱۱. قال الباقر علیه‌السلام: «...نحن نَفْعَلُ بإذنه ما نَشاء، الخبر.»[۲]

(=امام‌باقر علیه‌السلام می‌فرماید: «ما اهل‌بیت به‌اذن پروردگار آنچه بخواهیم، انجام می‌دهیم.»)

۱۲. قال الباقر علیه‌السلام: «...إنّ بیننا و بین کلّ أرض تُرّاً مثلَ تُرّ البِنَاء، فإذا أَمَرْنا فی الأرض بأمر، جَذَبْنا ذلک التُّرّ، فأقبَلَتِ الأرض إلینا بقَلیبها و أَسْواقها و دُورها حتّی تَنْفُذَ فیها ما نُؤْمَرُ به من أمر الله، الخبر.»[۳]

(=امام‌باقر علیه‌السلام می‌فرماید: «همانا بین ما و هر زمینی شاغولی است، همچون شاغول بنّا. پس زمانی که حاجتی به چیزی در زمین داشته باشیم، آن شاغول را به‌سوی خود می‌کشیم و زمین با چاه‌ها و بازارها و خانه‌هایش به‌سمت ما می‌آید. پس آنچه از امر الهی بخواهیم، در آن جاری می‌سازیم.»)

۱۳. قال علیّ علیه‌السلام: «...(المهدی علیه‌السلام) مصدرُ

۱. بصائرالدرجات، ص۳۹۶.
۲. الهدایة الکبری، ص۲۳۰.
۳. الاختصاص، ص۳۲۴.

الأمور، الخبر.»[1]
(=امیرمؤمنان علیه‌السلام می‌فرماید: «مهدی علیه‌السلام جایگاه صدور همهٔ امور است.»)

۱۴. فی بعض الأدعیة: «(المهدیّ علیه‌السلام) الذی مَلَّکْتَهُ أَزِمَّةَ البَسْط و القَبْض، الخبر.»[2]
(=در بعضی از دعاها چنین آمده است: «مهدی علیه‌السلام آن‌کسی است که زمام بسط و قبض امور را در اختیار او نهادیم.»)

۵.۵.۳. مقام ایشان همیشه آرزوی دیگران بوده است

ایشان کسانی هستند که همگان حتی انبیای اولوالعزم آرزوی داشتن مقام و منزلت ایشان را داشته و دارند؛ ولی آن‌ها هرگز غبطهٔ مقام و منزلت هیچ نبیّ، وصیّ، ولیّ و مَلَکی را نخورده‌اند. این، خود گواهی است روشن بر افضلیت مطلق ایشان بر دیگران. به روایت زیر دقت کنید:

فی زیارة أمیر المؤمنین علیه‌السلام: «...یَتَمَنَّی کلُّ أحدٍ أنّه منکم، و لا تَتَمَنُّون أنتم أنّکم من غیرکم، الخبر.»[3]
(=در زیارت امیرمؤمنان علیه‌السلام آمده است: «هرکسی آرزو دارد که از شما اهل‌بیت باشد؛ ولی شما هیچ‌گاه آرزو ندارید که از غیرخودتان باشید.»)

---

۱. مروج الذهب، ج۱، ص۴۳.
۲. مهج الدعوات، ص۳۴۶.
۳. مشهدی، المزار، ۲۴۹.

۶.۳. روایات دال بر برتری اهل‌بیت علیهم‌السلام بر تمامی خلایق ازجمله انبیا

۱. عن رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله قال اللّهُ: «أَفْضَلُ خلائقی و بریّاتی.»[۱]

(=رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرماید: خدای تعالی فرمود: 'اهل‌بیت برترین مخلوقات من هستند.'»)

۲. عن أمیرالمؤمنین علیه‌السلام:

«نحن أَفْضَلُ المخلوقی.»[۲]

(=امیرمؤمنان علیه‌السلام می‌فرماید: «ما برترین مخلوقات هستیم.»)

۳. قال الصادق علیه‌السلام: «ما خَلَقَ الله شیء بأَکْرَم منّا عنده.»[۳]

(=امام‌صادق علیه‌السلام می‌فرماید: «خداوند چیزی را بااکرام‌تر نزد خودش از ما خلق نکرده است.»)

۴. قال أبو عبد الله علیه‌السلام: «ما خَلَقْتُ خلقاً هو أَحَبُّ إلیَّ منهم.»[۴]

(=امام‌صادق علیه‌السلام می‌فرماید: «خدای تعالی فرمود: 'مخلوقی را محبوب‌تر از ایشان نزد خودم خلق نکرده‌ام.'»)

۵. قال الرضا علیه‌السلام: «الإمام واحدُ دَهْره.»[۵]

(=امام‌رضا علیه‌السلام می‌فرماید: «امام یگانهٔ روزگار خویش است.»)

---

۱. تفسیر الامام العسکری علیه‌السلام، ص۲۲۰.

۲. مروج الذهب، ج۱، ص۴۳.

۳. الهدایة الکبری، ص۴۴۴.

۴. معانی الأخبار، ص۱۰۸.

۵. کافی، ج۱، ص۲۰۱.

۶. قال الرضا علیه‌السلام: «الإمام... لا یُدانیه أحدٌ.»[۱]
(=امام‌رضا علیه‌السلام می‌فرماید: «هیچ‌کس به مقام و منزلت امام نمی‌رسد.»)

۷. فی زیارة أمیر المؤمنین علیه‌السلام: «لیس فوقَکم أحدٌ إلّا الله.»[۲]
(=در زیارت امیرمؤمنان علیه‌السلام آمده است: «غیر از خدا کسی بالاتر از شما نیست.»)

۸. عن أمیر المؤمنین: «نحن أهل البیت لا نُقاسُ بأحدٍ.»[۳]
(=امیرمؤمنان علیه‌السلام می‌فرماید: «ما اهل‌بیت با هیچ‌کس قیاس نمی‌شویم.»)

۹. قال النبیّ صلی‌الله‌علیه‌وآله «فی دعاء: (محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله) أَفْضَلُ الأوّلین و الآخرین.»[۴]
(=رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در ضمن دعایی می‌فرماید: «محمد برترینِ گذشتگان و آیندگان است.»)

۱۰. نَظَرَ النبیّ صلی‌الله‌علیه‌وآله إلی علیّ بن أبی طالب علیه‌السلام فقال: «هذا خیرُ الأوّلین و خیرُ الآخرین من أهل السماوات و أهل الأرضین.»[۵]
(=رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به امیرمؤمنان علیه‌السلام نگریست و فرمود: «این بهترینِ گذشتگان و آیندگان از اهل آسمان‌ها و زمین است.»)

---

۱. همان.
۲. مشهدی، المزار، ۲۴۹.
۳. المحتضر، ص۱۵۸.
۴. مشهدی، المزار، ص۱۰۱.
۵. مئة منقبة، ص۸۸.

۱۱. قال الباقر علیه‌السلام: «من قاسَ بنا أحداً من البشر فقد كَفَرَ.»[۱]
(=امام‌باقر علیه‌السلام می‌فرماید: «هرکس احدی را با ما اهل‌بیت قیاس کند، قطعاً کافر شده است.»)

۱۲. قال الرضا علیه‌السلام فی دعاء: «(رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله) خيرُ الثَّقَلَيْن.»[۲]
(=امام‌رضا علیه‌السلام در ضمن دعایی می‌فرماید: «رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بهترینِ اِنس و جنّ است.»)

۱۳. عن أمير المؤمنين علیه‌السلام: «نحن... أَكْمَلُ الموجودين.»[۳]
(=امیرمؤمنان علیه‌السلام می‌فرماید: «ما کامل‌ترین موجودات هستیم.»)

۱۴. قال الصادق علیه‌السلام: «(محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله) أَشْرَفُ العالمين.»[۴]
(=امام‌صادق علیه‌السلام می‌فرماید: «رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله اشرف عالمیان است.»)

۱۵. قال الرضا علیه‌السلام: «إنّ محمداً... أَفْضَلُ العالمين.»[۵]
(=امام‌رضا علیه‌السلام می‌فرماید: «به‌درستی‌که محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله برترینِ عالمیان است.»)

۱۶. فی زيارة النبیّ صلی‌الله‌علیه‌وآله: «ما أحدٌ من العالمين

---

۱. نوادر المعجزات، ص۱۲۴.
۲. بحار الانوار، ج۹۲، ص۳۵۸، به‌نقل از فقه الرضا علیه‌السلام.
۳. بحار الانوار، ج۵۴، ص۲۱۴، به‌نقل از مروج الذهب.
۴. بحار الانوار، ج۱۵، ص۳۷، به‌نقل از بکری، الأنوار.
۵. عیون أخبار الرضا علیه‌السلام، ج۲، ص۱۲۲.

مثلی.»[1]
(=در زیارت رسول خدا ﷺ می‌خوانیم: «هیچ یک از عالمیان مثل من نیست.»)

۱۷. قال رسول اللّٰه ﷺ: «اصْطَفانی علی جمیع العالمین من الأوّلین و الآخرین.»[2]
(=رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «خداوند مرا بر جمیع عالمیان از گذشتگان و آیندگان برگزیده است.»)

۱۸. قال رسول اللّٰه ﷺ: «فضلُ أهل بیتی و ذرّیتی علی غیرهم، کفضل الماء علی کلّ شیء، و به حیاةُ کلّ شیء.»[3]
(=رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «برتری اهل‌بیت و ذرّیهٔ من بر غیر ایشان مانند برتری آب بر سایر اشیاست و حیات هرچیزی از آب است.»)

۷.۳. برتری اهل‌بیت علیهم‌السلام بر قرآن

۱. قال رسول الله ﷺ: «إنّ علیّاً لکم أَفْضَلُ من کتاب الله؛ لأنّه مترجمٌ لکم عن کتاب الله.»[4]
(=رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «همانا علی برای شما از کتاب خدا برتر است؛ چراکه او کتاب خدا را برای شما ترجمه می‌کند.»)

۲. فی زیارة الأئمّة علیهم‌السلام: «أنتم... النجومُ التی...

---

۱. بشارة المصطفی، ص۲۲۰.
۲. تفسیر فرات الکوفی، ص۳۰۵، حدیث۴۱۲.
۳. صدوق، أمالی، ص۲۵۹. این روایت اشاره‌ای است به سورهٔ انبیاء، آیهٔ ۳۰: ﴿أَوَلَمْ يَرَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَ الأَرْضَ كَانَتَا رَتْقاً فَفَتَقْنَاهُمَا وَ جَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ أَفَلَا يُؤْمِنُونَ﴾.
۴. مئة منقبة، ص۱۶۱، حدیث۸۶.

بفضلكم نَطَقَ القرآن.»[1]
(=در زیارت ائمّهٔ معصومین علیهم‌السلام می‌خوانیم: «شما، ستارگانی هستید که قرآن دربارهٔ برتری شما سخن گفته است.»)

۳. قال أبو عبد الله علیه‌السلام: «إنّ الله جَعَلَ ولايتَنا أهل البيت قُطْبَ القرآن.»[2]
(=امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: «همانا خداوند ولایت ما را قطب قرآن قرار داده است.»)

۴. قال أمير المؤمنين علیه‌السلام: «أنا القرآنُ المجيد.»[3]
(=امیرمؤمنان علیه‌السلام می‌فرماید: «من قرآن مجید هستم.»)

۸.۳. پاسخ به شبهه

اما حديث «هم الثقلُ الأصغر، و القرآن الثقل الأكبر.»[4] أقول فيه و به أستعين: إنّ من المعلوم الذى لا ريب فيه أنّ التفضيل هنا ليس مطلقاً فى مقام الواقع و نفس الأمر؛ كما هو واضح عند أهله، لأنّا نعلم علماً يقينيّاً بعد المعرفة بهم علیهم‌السلام و بكلامهم، أنّ الإمام أفضل و أكبر من القرآن لأنّه حقيقته و باطنه و به قام و عرف و ليس القرآن إلّا سند صدقه و حقّانيته، و لوحاً لنقوش فضائله و مناقبه و قد قال صلی‌الله‌علیه‌وآله صريحاً: إنّ عليّاً لكم أفضل من كتاب الله؛ فعلى هذا يكون التفضيل هنا نسبيّاً بالنسبة إلى زمان

۱. بحار الانوار، چاپ قدیم، ج۹۷، ص۲۰۸.
۲. تفسیر العیّاشی، ج۱، ص۵، حدیث۹.
۳. ابن‌شاذان، الفضائل، ص۳. أی العظیم و الشریف. این اشاره‌ای است به سورهٔ ق، آیهٔ ۱: ﴿ق وَالْقُرْآنِ الْمَجِيدِ﴾.
۴. الاحتجاج، ج۱، ص۷۵.

الصدور و موقعیتهم عند أفهام الناس، یعنی قد تعلّق الحکمة من الله بأنّ القرآن کان معجزة لرسوله صلی الله علیه و آله و دلیلاً لصدقه و رسالته فصار فی الظاهر و من أوّل الأمر الملاک و المیزان فی تشخیص الناس الحقّ من الباطل و عظیماً عند أعینهم و اما ذکر إمامة علیّ علیه السلام و التبعیّة منه لم یصر فی الظاهر علنیّاً إلّا فی أواخر عمره الشریف حیث قال صلی الله علیه و آله: «من کنت مولاه فعلیّ مولاه» فحینئذ لیس ببعید أن کان القرآن کبیراً فی أعینهم و أهل البیت صغیراً و قال صلی الله علیه و آله هم الثقلُ الأصغر، و القرآن الثقل الأکبر، فافهم و تدبّر.

۹.۳. برتری اهل بیت علیهم السلام بر تمامی انبیا و اوصیا

۱. استیذان علی السرداب المقدّس و الأئمّة علیهم السلام: «جَعَلْتَ نبیَّنا خیرَ النبیّین.»[۱]

(=در اذن ورود به سرداب مقدس و زیارت‌گاه‌های ائمه علیهم السلام آمده است: «تو (خدا) پیامبر ما را بهترین پیامبر قرار دادی.»)

۲. قال علیّ بن الحسین علیه السلام: «إنّ آل محمد أَفْضَلُ آل النبیّین.»[۲]

(= امام‌سجاد علیه السلام می‌فرماید: «به درستی که آل‌محمد علیهم السلام برترین آل انبیا هستند.»)

۳. قال أمیرالمؤمنین علیه السلام: «نحن... أَوْلَی بهم (آل موسی و هارون و داود).»[۳]

(=امیرمؤمنان علیه السلام می‌فرماید: «ما اهل‌بیت از

۱. بحار الانوار، چاپ قدیم، ج۹۹، ص۱۱۶.
۲. تفسیر الامام العسکری علیه السلام، ص۱۳۵، حدیث۶۸.
۳. الغارات، ج۱، ص۱۹۹.

آل‌موسی و آل‌هارون و آل‌داود برتریم.»)

۴. عن أبی عبد الله علیه‌السلام قال: «ما بَعَثَ الله نبیّاً خیراً من محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله و لا وصیّاً خیراً من وصیّه.»[۱]

(=امام‌صادق علیه‌السلام می‌فرماید: «خداوند پیامبری را بهتر از محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله و وصیّی را بهتر از وصیّ او خلق نکرده است.»)

۵. عن أبی الحسن علیه‌السلام: «لم یُعْطَ داودَ و آلَ داود شیئاً إلّا و قد أُعْطِیَ محمد و آل محمد أَکْثَرَ منه.»[۲]

(=امام‌کاظم علیه‌السلام می‌فرماید: «به داود و آل‌داود چیزی عطا نشده است، مگر اینکه به محمد و آل‌محمد بیشتر از آن عطا شده است.»)

۶. قال أمیر المؤمنین علیه‌السلام: «إنّ مُلْکَنا أَعْظَمُ من مُلْک سلیمان بن داود، و سلطاننا أَعْظَمُ من سلطانه.»[۳]

(=امیرمؤمنان علیه‌السلام می‌فرماید: «همانا مُلک ما از مُلک سلیمان بزرگ‌تر و سلطنت ما از سلطنت او عظیم‌تر است.»)

۷. عن أبی الحسن علیه‌السلام: «نبیُّنا أَفْضَلُ الأنبیاء.»[۴]

(=امام‌کاظم علیه‌السلام می‌فرماید: «پیامبر ما برترین پیامبران است.»)

۸. عن أبی عبد الله علیه‌السلام: «(النبیّ صلی‌الله‌علیه‌وآله) أَحَبُّ

۱. الاختصاص، ص۲۶۳.
۲. بصائرالدرجات، ص۳۶۹، حدیث۹.
۳. تأویل الآیات، ج۱، ص۱۶۳، حدیث۲.
۴. کشف الغمّة، ج۳، ص۱۸۰.

أنبیائه إلیه.»[1]
(=امام‌صادق علیه‌السلام می‌فرماید: «رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله محبوب‌ترین انبیا نزد پروردگار است.»)

۹. عن أمیر المؤمنین علیهم‌السلام: «(رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله) أَطْیَبُ المرسلین.»[2]
(=امیرمؤمنان علیه‌السلام می‌فرماید: «رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله پاکیزه‌ترین پیامبر است.»)

۱۰. ذکر السلام و الصلاة علی النبیّ و أمیر المؤمنین و الأئمّة علیهم‌السلام: «السلام علیک (رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله) یا أَکْرَمَ المرسلین.»[3]
(=در ذکر سلام و صلوات بر پیامبر و ائمه علیهم‌السلام آمده است: «سلام بر تو ای کریم‌ترین پیامبران.»)

۱۱. قال الرضا علیه‌السلام فی دعاء: «(رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله) أَثْبَتُ المرسلین.»[4]
(=امام‌رضا علیه‌السلام در ضمن دعایی می‌فرماید: «رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله محکم‌ترین پیامبر است.»)

۱۲. قال علیّ بن أبی طالب علیه‌السلام: «محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله أَزْهَدُ الأنبیاء علیهم‌السلام.»[5]
(=علی‌بن‌ابی‌طالب علیه‌السلام می‌فرماید: «رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله زاهدترینِ انبیاست.»)

---

۱. کافی، ج۱، ص۴۴۴، حدیث۱۷.
۲. اقبال الاعمال، ج۱، ص۳۲۰.
۳. بحار الانوار، ج۹۹، ص۲۱۶، به‌نقل از العتیق الغروی.
۴. بحار الانوار، ج۹۲، ص۳۵۸، به‌نقل از فقه الرضا علیه‌السلام.
۵. الاحتجاج، ج۱، ص۳۳۵.

۱۳. قال رسول اللّٰه ﷺ: «أنا أَفْضَلُ النبيّين قَدْراً.»[۱]
(=رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «من برترین پیامبر از حیث قدر و منزلت هستم.»)

۱۴. عن أبی عبد الله علیه‌السلام: «(النبیّ ﷺ) أَكْرَمُهم (الأنبياء) عليه.»[۲]
(=امام‌صادق علیه‌السلام می‌فرماید: «رسول خدا ﷺ کریم‌ترین انبیا نزد خداست.»)

۱۵. فی زيارة النبیّ ﷺ: «أوّلُ النبيّين ميثاقاً.»[۳]
(=در زیارت رسول خدا ﷺ آمده است: «رسول خدا ﷺ اولین پیامبر از حیث قبول عهد و میثاق با خدای خویش است.»)

۱۶. عنهم علیهم‌السلام: «إنّه (رسول الله ﷺ) أَقْرَبُ المرسلين منّی.»[۴]
(=از ائمه علیهم‌السلام نقل شده است که خداوند فرمود: «رسول خدا مقرب‌ترین پیامبر نزد من است.»)

۱۷. قال رسول اللّٰه ﷺ: «أنا... أَزْكاهم (النبيّين) لَمَّةً.»[۵]
(=رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «من پاک‌ترین انبیا از حیث خطورات شیطانی هستم.»)

۱۸. قال رسول اللّٰه ﷺ: «أنا... أَعْلاهم (النبيّين)

---

۱. نهج الایمان، ص۴۱۸.
۲. کافی، ج۱، ص۴۴۴، حدیث۱۷.
۳. اقبال الاعمال، ج۳، ص۱۲۶.
۴. کافی، ج۸، ص۱۳۹.
۵. نهج الایمان، ص۴۱۸.

مستقرّاً.»[1]

(=رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «من برترین انبیا از حیث جایگاه هستم.»)

۱۹. فی زیارة النبیّ ﷺ: «أَفْضَلُ النبیّین عندک عطاءً.»[2]

(=در زیارت رسول خدا ﷺ آمده است: «رسول خدا ﷺ برترین انبیا از حیث پاداش نزد تو (خدای متعال) است.»)

۲۰. فی زیارة النبیّ ﷺ: «أَرْفَعُهم (النبیّین) لدیک دَرَجَةً.»[3]

(=در زیارت رسول خدا ﷺ آمده است: «رسول خدا ﷺ بالاترین انبیا از حیث رتبه نزد تو (خدای متعال) است.»)

۲۱. عن أبی عبد الله علیه‌السلام: «و الله ما خَلَقَ نبیّاً إلّا و محمد أَفْضَلُ منه.»[4]

(=امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: «به خدا قسم، خداوند پیامبری را خلق نکرده است، مگر اینکه محمد ﷺ از او برتر است.»)

۲۲. قال رسول اللّٰه ﷺ: «أنا... أَجْزَلُهم (النبیّین) رحمةً.»[5]

(=رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «من بهره‌مندترین انبیا از حیث رحمت پروردگار متعال هستم.»)

---

۱. همان.

۲. مشهدي، المزار، ص۶۶.

۳. همان.

۴. عیون المعجزات، ص۸۲.

۵. نهج الایمان، ص۴۱۸.

۲۳. قال رسول اللّٰه ﷺ: «أنا... أَعْظَمُهم (النبيّين) خَطَراً.»[۱]

(=رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «من بزرگ‌ترین انبیا از حیث مقام و بزرگی هستم.»)

۲۴. فی زیارة النبیّ ﷺ: «أَعْظَمُهم (النبيّين) عندک منزلةً.»[۲]

(=در زیارت رسول خدا ﷺ آمده است: «رسول خدا ﷺ عظیم‌ترین انبیا از حیث منزلت نزد تو (خدای متعال) است.»)

۲۵. فی زیارتهم علیهم‌السلام: «جَعَلَه (رسول الله ﷺ) أَقْرَبَ النبيّين منه مَجْلِساً.»[۳]

(=در زیارت ائمّهٔ معصومین علیهم‌السلام می‌خوانیم: «خداوند او (رسول خدا ﷺ) را مقرب‌ترین انبیا از حیث جایگاه قرار داده است.»)

۲۶. قال أبو عبد الله علیه‌السلام: «رسولُ الله ﷺ أَفْضَلُهم (نوح و إبراهيم و موسى و عيسى).»[۴]

(=امام‌صادق علیه‌السلام می‌فرماید: «رسول خدا ﷺ برترین ایشان (نوح و ابراهیم و موسی و عیسی) است.»)

۲۷. قال رسول اللّٰه ﷺ: «أنا خيرٌ من... أنبياء الله المرسلين.»[۵]

(=رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «من بهتر از انبیای

۱. همان.
۲. مشهدی، المزار، ص۶۶.
۳. البلد الأمین، ص۲۹۸.
۴. تفسیر القمّی، ج۱، ص۲۴۷.
۵. کمال الدین و تمام النعمة، ج۲۶۱، حدیث۷.

مرسل الهی هستم.»)

۲۸. قال رسول اللّٰه ﷺ: «إنّا معاشر الأنبياء إخْوَةٌ و أنا أَفْضَلُهم.»[۱]
(=رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «ما گروه انبیا با یکدیگر برادریم و من برترین ایشان هستم.»)

۲۹. فی زيارة الأئمّة عليهم‌السلام: «جَعَلَه (رسول الله ﷺ)... أَعْلاهم (النبيّين) لديه كَعْباً.»[۲]
(=در زیارت ائمهٔ معصومین عليهم‌السلام می‌خوانیم: «خداوند برای او (رسول خدا ﷺ) برترین منزلت را در نزد خودش قرار داد.»)

۳۰. فی زيارة الأئمّة عليهم‌السلام: «جَعَلَه (رسول الله ﷺ)... أَعْظَمَهم (النبيّين) عنده جاهاً.»[۳]
(=در زیارت ائمهٔ معصومین عليهم‌السلام می‌خوانیم: «خداوند او (رسول خدا ﷺ) را بزرگ‌ترین پیامبر از حیث وجاهت و آبرو قرار داد.»)

۳۱. قال أبو عبد الله عليه‌السلام: «أوّلُ من سَبَقَ من الرُسُل إلى بَلَى[۴] محمد رسول الله ﷺ، و ذلک أنّه كان أَقْرَبُ الخلق إلى الله.»[۵]
(=امام صادق عليه‌السلام می‌فرماید: «اولین کسی‌که از میان پیامبران سبقت گرفت بر گفتن آری [بعد از

۱. تأویل الآیات، ج۲، ص۵۶۶، حدیث۳۷.
۲. البلد الأمین، ص۲۹۸، به‌نقل از العتیق.
۳. البلد الأمین، ص۲۹۸.
۴. ﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّکَ مِنْ بَنِی آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ﴾ (اعراف، ۱۷۲).
۵. تفسیر القمّی، ج۱، ص۲۴۶.

سخن خداوند که آیا من پروردگار شما نیستم؟] محمد، رسول خدا ﷺ بود و آن بدین‌سبب بود که او مقرب‌ترین خلق نزد خداوند است.»)

۳۲. قال أبو عبد الله علیه‌السلام: «إنّ روحه (رسول الله ﷺ) أَقْرَبُ الأرواح إلى ملكوت الله.»[۱]
«امام‌صادق علیه‌السلام می‌فرماید: «به‌درستی‌که روح او (رسول خدا ﷺ) نزدیک‌ترین ارواح به ملکوت خداوند است.»)

۳۳. قال رسول اللّهِ ﷺ: «أوّلُ ما خَلَقَ اللهُ نوری، ثمّ عَصَرَه فخَلَقَ منه أرواح الأنبياء.»[۲]
(=رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «اول چیزی که خداوند خلق کرد، نور من بود؛ سپس خدای متعال آن نور را فشرد و از آن نور، ارواح انبیا را خلق کرد.»)

۳۴. فی وصف أمیر المؤمنین علیه‌السلام: «الأَوْلَى بالنبيّين.»[۳]
(=در وصف امیرمؤمنان علیه‌السلام چنین آمده است: «امیرمؤمنان از همهٔ انبیا سزاوارتر است.»)

۳۵. قال رسول الله ﷺ: «أوّلُ من يَدْخُلُ الجنّةَ من النبيّين و الصدّيقين علىّ بن أبى طالب.»[۴]
(=رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «اول کسی‌که از انبیا و صدیقین وارد بهشت می‌شود، علی‌بن‌ابی‌طالب است.»)

---

۱. بحار الانوار، ج۹۰، ص۸۷، به‌نقل از نعمانی، رسالة.
۲. مشارق أنوار اليقين، ص۴۱۷.
۳. الروضة فی فضائل أمیر المؤمنین علیه‌السلام، ص۲۲۵.
۴. مئة منقبة، ص۸۱، حدیث۴۹.

۳۶. قال رسول الله ﷺ: «إنّا معاشر الأنبياء إخْوَةٌ... و أَحَبُّ الإخْوَة إلىَّ علىّ بن أبى طالب، فهو عندى أفضل من الأنبياء.»[۱]

(=رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «ما گروه انبیا با یکدیگر برادریم و محبوب‌ترین برادران نزد من علی‌بن‌ابی‌طالب است؛ پس او نزد من از همهٔ انبیا برتر است.»)

۳۷. قال (أمیرالمؤمنین علیه السلام فی بَدْو ولادته): یا رسول الله، أَقْرَأُ؟ قُلْتُ: اقْرَأْ، و الذی نفس محمد بیده لقد ابْتَدَأَ بالصحف التی أَنْزَلَها اللهُ علی آدم و ابنه شیث فتَلاَها من أوّل حرف إلی آخر حرف حتّی لو حَضَرَشیث [خ: آدم] لأَقَرَّبأَنّه أَقْرَأُ لها [خ: أَحْفَظُ له] منه، ثمّ تَلاَ صُحُف نوح حتّی لو حَضَرَ نوح لأَقَرَّأَنّه أَقْرَأُ لها منه، ثمّ تَلاَ صُحُف إبراهیم حتّی لو حَضَرَإبراهیم لأَقَرَّأَنّه أَقْرَأُ لها منه، ثمّ تَلاَ [خ: قَرَأَ] زبور داود حتّی لو حَضَرَداود لأَقَرَّأَنّه أَقْرَأُ [خ: أَحْفَظُ] لها منه، ثمّ تَلاَ [خ: قَرَأَ] توراة موسی حتّی لو حَضَرَموسی لأَقَرَّ[خ: لشَهِدَ] أَنّه أَقْرَأُ [خ: أَحْفَظُ لها منه]. ثمّ قَرَأَ إنجیل عیسی حتّی لو حَضَرَعیسی لأَقَرَّ[خ: لشَهِدَ] بأَنّه أَقْرَأُ [خ: أَحْفَظُ] لها منه، [خ: ثمّ قَرَأَ قرآن الذی أَنْزَلَها الله علیَّ من أوّله إلی آخره فوَجَدْتُه یَحْفُظُ کحفظی له الساعة من غیرأنْ أَسْمَعَ منه آیة... ثمّ خاطَبَنی و خاطَبْتُه بما [خ: کما] یُخاطَبُ به الأنبیاء [خ: و الأوصیاء] ثمّ عادَ إلی طفولیته. و هکذا سبیل

۱. تأویل الآیات، ج۲، ص۵۶۶، حدیث۳۷.

الاثْنَیْ عَشَرَ إماماً من ولده، یَفْعَلُون فی ولادتهم مثله.[۱]

(=امیرمؤمنان علی علیه‌السلام در ابتدای ولادتش خطاب به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «آیا اذن خواندن می‌دهید؟» حضرت فرمود: «بخوان» و سوگند به آن‌کسی‌که جان محمد در دست اوست، شروع کرد به خواندن صحیفه‌هایی که بر آدم نازل شده بود؛ همان صحیفه‌هایی که پسرآدم، شیث، برای برپاداشتن احکام آن قیام کرده بود. از نخستین حرف تا آخرین حرف آن را خواند و اگر شیث حاضر می‌بود، اقرار می‌کرد که علی از او بهتر آن را حفظ دارد. سپس تورات موسی را چنان خواند که اگر موسی حضور می‌داشت، اقرار می‌کرد که علی بهتر از او آن را حفظ دارد. سپس زبور داوود را خواند، همان‌گونه‌که اگر داود حضور می‌داشت، چنان اقرار می‌کرد و پس از آن انجیل عیسی را همان‌گونه خواند که اگر عیسی به حضورش می‌آمد، همچنان اقرار می‌کرد. سپس قرآنی را که خداوند بر من نازل فرمود، از آغاز تا پایان چنان خواند که او را چنان دیدم و همچون خودم که اکنون آن را از حفظ می‌دانم، حافظ آن بود؛ بدون‌اینکه در آن هنگام آیه‌ای از آیات قرآن را شنیده باشم. آنگاه علی با من و من با او چنان با یکدیگر سخن گفتیم که پیامبران و اوصیای ایشان با یکدیگر سخن می‌گویند. سپس علی به حالت کودکی خود برگشت. همچنین است دربارهٔ سایر ائمه در هنگام ولادتشان.)

۳۸. قال أمیر المؤمنین علیه‌السلام: «بنا شَرُفَ کلُّ

۱. الهدایة الکبری، ص۱۰۰.

مبعوث.»[1]
(=امیرمؤمنان علیه‌السلام می‌فرماید: «به‌سبب ما هر پیامبر مبعوث‌شده‌ای، شرافت و بزرگی یافته است.»)

۳۹. قال أبو عبد الله علیه‌السلام: «ما من نبیّ... إلّا و نحن الحُجَج علیهم.»[2]
(=امام‌صادق علیه‌السلام می‌فرماید: «هیچ پیامبری نیست، مگر اینکه ما حجت بر ایشان هستیم.»)

۴۰. قال أمیر المؤمنین علیه‌السلام فی بَدْو ولادته: «لا یُعْطَی نبیّاً من الفضل إلّا أَعْطاهُ لنا.»[3]
(=امیرمؤمنان علیه‌السلام در ابتدای ولادتش می‌فرماید: «به هیچ پیامبری فضیلتی عطا نشده است، مگر اینکه خداوند آن را به ما نیز عطا کرده است.»)

۴۱. قال رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله: «أهلُ بیت محمد فینا (آدم و نوح و آل إبراهیم و آل عمران) کالسماء المرفوعة.»[4]
(=رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرماید: «اهل‌بیت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله در میان ما (آدم و نوح و آل‌ابراهیم و آل‌عمران) همچون آسمانِ بر افراشته‌اند.»)

۴۲. عن أبی عبد اللّٰه علیه‌السلام: «إنّ فضلهم لا یَبْلُغُه ملکٌ مقرّبٌ و لا نبیٌّ مرسلٌ و لا من دون ذلک.»[5]
(=امام‌صادق علیه‌السلام می‌فرماید: «همانا هیچ ملک مقرب و نبی مرسل و غیر آنان به فضیلت ایشان

۱. مشارق أنوار الیقین، ص۳۰۶.
۲. مستطرفات السرائر، ص۵۷۵.
۳. الروضة فی فضائل أمیر المؤمنین علیه‌السلام، ص۱۱۱.
۴. تفسیر فرات الکوفی، ص۸۲، حدیث۳۷.
۵. کافی، ج۸، ص۱۰.

نمی‌رسد.»)

۴۳. عن المعصوم علیه‌السلام: «إنّ... کلّ نبیّ و کلّ وصیّ و کلّ مؤمن کان فی الدنیا یَتَوَسَّلُ بهم علیهم‌السلام فیما أَهَمَّه و دَهَمَه إلی الله ، فیَنْجَحُ الله بهم علیهم‌السلام مطالبَه.»[1]

(=از امام معصوم علیه‌السلام نقل شده است که می‌فرماید: «به‌درستی‌که هر پیامبر و هر وصی و هر مؤمنی که در دنیاست، در مسائل مهم و مشکلات خود به ایشان نزد خدای متعال توسل می‌کند و خداوند به‌واسطهٔ ایشان حوایجشان را برآورده می‌کند.»)

۴۴. قال الرضا علیه‌السلام قال اللّهُ: «اصْطَفَیْتُ من الکلّ (أی الأنبیاء) محمداً صلی‌الله‌علیه‌وآله.»[2]

امام‌رضا علیه‌السلام می‌فرماید: «خدای متعال فرمود: ‘من از میان همهٔ انبیا، محمد را برگزیدم.’»)

۴۵. قال رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله: «أرواح الأنبیاء و الرسل من نوری.»[3]

(=رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرماید: «ارواح همهٔ انبیا و رسولان از نور من است.»)

۴۶. قال رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله: «کُنْتُ نبیّاً و آدم بین الماء و الطین.»[4]

(=رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرماید: «من پیامبر بودم؛ درحالی‌که آدم میان آب و گِل بود.»)

۱. المحتضر، ص۲۸۸.
۲. مشارق أنوار الیقین، ص۲۱۰.
۳. ینابیع المودّة لذوی القربی، ج۱، ص۵۷.
۴. مناقب آل أبی طالب علیهم‌السلام، ج۱، ص۱۸۳.

۴۷. عن علیّ بن الحسین علیه‌السلام:
«أَعْطاه (محمداً صلی‌الله‌علیه‌وآله) ما لم یُعْطِهم (الأنبیاء) و لم یَکُنْ عندهم.»[۱]
(=امام سجاد علیه‌السلام می‌فرماید: «خداوند آنچه به انبیا عطا نکرده است و نزد ایشان نیست، به محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله عطا کرده است.»)

۴۸. قال أمیرالمؤمنین علیه‌السلام: «أنا ولیُّ الأنبیاء.»[۲]
(=امیرمؤمنان علیه‌السلام می‌فرماید: «من ولی و سرپرست همهٔ انبیا هستم.»)

۴۹. قال أمیرالمؤمنین علیه‌السلام: «أنا... حجّةُ الأنبیاء.»
(=امیرمؤمنان علیه‌السلام می‌فرماید: «من حجت بر همهٔ انبیا هستم.»)

۵۰. قال اللّهُ: «إنّی لم أَبْعَثْ نبیّاً قطّ إلّا و جَعَلْتُ علیّاً معه سِرّاً، و جَعَلْتُه معک (رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله) جَهْراً.»[۳]
(=در روایتی آمده است که خدای متعال فرمود: «به‌درستی‌که من هیچ پیامبری را مبعوث نکرده‌ام، مگر اینکه علی را به‌طور سرّی همراه او کردم و او را با تو (رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله) به‌طور آشکار همراه ساختم.»)

۵۱. جاء فی روایة: «ما ابْتُلِی أحدٌ من الأنبیاء و الأولیاء منذ عهد آدم إلی الآن ببلاء إلّا کان علیٌّ

۱. الخرائج و الجرائح، ج۲، ص۵۸۳، حدیث۱.
۲. إلزام الناصب، ج۲، ص۱۸۹.
۳. مشارق أنوار الیقین، ص۱۵۷.

هو الذی نَجّاه من ذلک.»[1]

(=در روایتی آمده است: «هیچ‌یک از پیامبران و اولیای الهی از زمان آدم تاکنون به بلایی مبتلا نشده‌اند، مگر اینکه علی آن‌کسی بود که او را از آن بلا رهایی بخشید.»)

۵۲. عن أبی عبد اللّٰه علیه‌السلام: قال اللّٰه:

«أُفَضِّلُه (نورها «فاطمة») علی جمیع الأنبیاء.»[2]

(=امام‌صادق علیه‌السلام می‌فرماید خدای متعال فرمود: «من نور فاطمه را بر تمامی انبیا برتری بخشیدم.»)

۵۳. عن أبی جعفر الباقر علیه‌السلام:

«لقد کانَتْ طاعتُها (فاطمة) مفروضةً علی جمیع من خَلَقَ اللّٰه من الجنّ و الإنس و الطیر و البهائم و الأنبیاء و الملائکة.»[3]

(=امام‌باقر علیه‌السلام می‌فرماید: «به‌درستی‌که اطاعت فاطمه بر تمامی مخلوقات از جنّ و انس و پرنده و حیوانات و انبیا و ملائکه واجب بود.»)

۵۴. عن أبی عبد اللّٰه علیه‌السلام:

«لولا أنّ أمیر المؤمنین علیه‌السلام تَزَوَّجَها (فاطمة) لما کان لها کُفُوٌّ إلی یوم القیامة علی وجه الأرض، آدمُ فمن دونه.»[4]

(=امام‌صادق علیه‌السلام می‌فرماید: «اگر امیرمؤمنان علیه‌السلام با فاطمه ازدواج نمی‌کرد، هیچ هم‌شأنی تا روز

---

۱. صحیفة الأبرار، ج۲، ص۲۰، حدیث۱۸، به‌نقل از قرشی، أحسن الکبار.

۲. الامامة و التبصرة، ص۱۳۳، حدیث۱۴۴.

۳. دلائل الامامة، ص۱۰۶.

۴. الخصال، ص۴۱۴، حدیث۳.

قیامت بر روی زمین برای او نمی‌بود؛ از آدم گرفته تا دیگران.»)

۵۵. عن أبی عبد اللّٰه علیه‌السلام: «لیس من مَلَک و لا نبیّ فی السماوات إلّا و هم یَسْأَلُون الله أنْ یَأْذَنَ لهم فی زیارة قبر الحسین علیه‌السلام ففوج یَنْزِلُ و فوج یَعْرُجُ.»[۱]

(=امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: «هیچ ملکی و هیچ پیامبری در آسمان‌ها نیست، مگر اینکه از خداوند می‌خواهند که به او در زیارت قبر حسین علیه‌السلام اذن دهد. پس گروهی برای زیارت پایین می‌آیند و گروهی پس از زیارت بالا می‌روند.»)

۵۶. قال رسول اللّٰه صلی‌الله‌علیه‌وآله: «بَنُوه (علیّ علیه‌السلام)... خیرُ الأوصیاء.»[۲]

(=رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرماید: «فرزندان او (علی علیه‌السلام) بهترین اوصیا هستند.»)

۵۷. فی بعض الزیارات الجامعة علیهم‌السلام:

«السلام علی تیجان الأوصیاء.»[۳]

(=در بعضی از زیارات جامعه چنین آمده است: «سلام بر اهل‌بیت که تاج همهٔ اوصیا هستند.»)

۵۸. عن أمیر المؤمنین علیه‌السلام:

«الأوصیاءُ المُنْتَجَبُون.»[۴]

(=امیرمؤمنان علیه‌السلام می‌فرماید: «اهل‌بیت اوصیای

۱. کافی، ج۴، ص ۵۸۸، حدیث ۶.

۲. الاحتجاج، ج۱، ص۷۷.

۳. بحار الانوار، ج۹۹، ص۲۰۳.

۴. مشارق أنوار الیقین، ص۲۰۹.

برگزیده هستند.»)

۵۹. عن أمیر المؤمنین علیه‌السلام: «سرُّ الأوصیاء فی سِرّهم... کالقَطْرَة فی البحر و الذَّرّة فی القَفْر.»[۱]

(=امیرمؤمنان علیه‌السلام می‌فرماید: «سرّ همهٔ اوصیا در مقابل سرّ ایشان همچون قطره در دریا و ذرّه در بیابان است.»)

۶۰. قال أمیرالمؤمنین علیه‌السلام: «أنا سیّدُ الوصیّین.»[۲]

(=امیرمؤمنان علیه‌السلام می‌فرماید: «من آقای همهٔ اوصیا هستم.»)

۱۰.۳. برتری اهل‌بیت علیهم‌السلام بر همهٔ ملائکه

۱. عن رسول اللّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله:

«نحن أَفْضَلُ من الملائکة.»[۳]

(=رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرماید: «ما از ملائکه برتریم.»)

۲. عن رسول اللّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله:

«نحن... خیرٌ من ملائکة الله المُقرَّبین.»[۴]

(=رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرماید: «ما از همهٔ ملائکهٔ مقرّب الهی برتریم.»)

۳. قال رسول اللّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله: «أنا خیرٌ من جبرئیل و میکائیل و إسرافیل و حَمَلَة العرش و جمیع

۱. همان، ص۲۰۸.
۲. همان، ص۳۰۸.
۳. کفایة الأثر، ص ۱۵۸.
۴. همان.

ملائكة الله المقرّبين.»[1]

(=رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «من از جبرائیل و میکائیل و اسرافیل و حمل‌کنندگان عرش و تمامی ملائکهٔ مقرب الهی برتر هستم.»)

۴. قال رسول اللّٰه صلی الله علیه و آله: «الحسن و الله أَجَلُّ من... الملائكة.»[2]

(=رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «به خدا قسم، حسن از تمامیِ ملائکه جلیل‌تر است.»)

۵. عن العسكرى علیه السلام: «إنّه لا أحدَ من محبّى علىّ قد نَظَّفَ قلبَه مِن قَذَر الغِشّ و الدَغَل و الغِلّ و نجاسات الذنوب إلّا كان أَطْهَرَ و أَفْضَلَ من الملائكة.»[3]

(=امام عسکری علیه السلام می‌فرماید: «همانا هیچ‌یک از دوست‌داران علی علیه السلام [که قلب خویش را از کثافات غَشّ، دَغَل، کینه و نجاسات گناهان پاک کرده است] نیست، مگر اینکه از ملائکه پاکیزه‌تر و برتر است.»)

۶. قال الرضا علیه السلام: «العارفُ به (أمير المؤمنين علیه السلام) خيرٌ من كلّ ملك مقرّب، و كلّ نبىّ مرسل، و هم و الله، يُشارِكُون الرسل فى درجاتهم.»[4]

(=امام رضا علیه السلام می‌فرماید: «عارف به امیرمؤمنان علیه السلام از هر مَلَک مقرب و نبی مرسل

۱. كمال الدين و تمام النعمة، ص ۲۶۱، حديث ۷.

۲. تأويل الآيات، ج ۲، ص ۶۱۱. الحسن و الله أَجَلُّ من... الملائكة.

۳. تفسير الامام العسكرى، ص ۳۸۳. «إنّه لا أحدَ من محبّى علىّ قد نَظَّفَ قلبَه مِن قَذَر الغِشّ و الدَغَل و الغِلّ و نجاسات الذنوب إلّا كان أَطْهَرَ و أَفْضَلَ من الملائكة.»

۴. دلائل الامامة، ص ۳۷۶، حديث ۳۷.

برتر است و به خدا قسم، عارفان به او با انبیا در درجاتشان شریک هستند.»)

۷. عن رسول اللّٰهِ ﷺ: «إنّ الملائکةَ لَخُدّامُنا.»[۱]
(=رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «به‌درستی‌که ملائکه خادمان ما هستند.»)

۸. عن رسول اللّٰهِ ﷺ: «إنّ الملائکةَ لـ... خُدّامُ مُحبّینا.»[۲]
(=رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «به‌درستی‌که ملائکه خادمانِ محبان ما هستند.»)

۹. عن رسول اللّٰهِ ﷺ: «بنا عَرَفُوا (ملائکة) اللّٰه.»[۳]
(=رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «ملائکه به‌واسطهٔ ما، خدا را شناختند.»)

۱۰. عن أبی عبد اللّٰهِ علیه‌السلام: «یَتَقَرَّبُ أهلُ السماء بحُبّکم.»[۴]
(=امام‌صادق علیه‌السلام می‌فرماید: «اهل آسمان‌ها به محبت شما به خدا تقرب می‌جویند.»)

۱۱. عن رسول اللّٰهِ ﷺ: «لولانا لم یَخْلُقِ... الملائکة.»[۵]
(=رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «اگر ما نبودیم، خداوند ملائکه را خلق نمی‌کرد.»)

---

۱. عیون اخبار الرضا علیه‌السلام، ج۱، ص۲۶۲.
۲. همان.
۳. کفایة الأثر، ص۱۵۸.
۴. مشهدی، المزار، ص۲۹۴.
۵. کفایة الأثر، ص۱۵۸.

کتابنامه

۱. قرآن کریم.
۲. سید رضی، نهج البلاغة، به‌تحقیق و شرح محمد عبده، چ۱، قم: دارالذخائر، ۱۴۱۲ق.
۳. امام‌زین‌العابدین علیه‌السلام، الصحیفة السجّادیّة (الکاملة)، چاپ سنگی، قم: نشر اسلامی، ۱۴۰۴ق.
۴. امام‌صادق علیه‌السلام، کتاب فکّر (معروف به توحید المفضل)، زیرنظر کتابخانهٔ علامه‌مجلسی، به‌تحقیق قیس عطار، چ۱، قم: دلیل ما، ۱۴۲۷ق.
۵. امام‌عسکری علیه‌السلام، تفسیر الامام العسکری علیه‌السلام، چ۱، قم: امام‌مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف، ۱۴۰۹ق.
۶. ابن‌بطریق، العمدة، قم: نشر اسلامی، ۱۴۰۷ق.
۷. ابن‌جبر، نهج الایمان، به‌تحقیق سیداحمد حسینی، چ۱، مشهد: مجتمع امام‌هادی علیه‌السلام، ۱۴۱۸ق.
۸. ابن‌شهرآشوب، مناقب آل أبی طالب، به‌تحقیق و تصحیح و شرح گروهی از استادان نجف اشرف، نجف: الحیدریة، ۱۳۷۶ق.
۹. احسائی، ابن‌ابی‌جمهور، عوالی اللئالی، چ۱، به‌تحقیق مجتبی عراقی، ۱۴۰۳ق.
۱۰. اربلی، ابن‌ابی‌فتح، کشف الغمّة، چ۲، بیروت: دارالأضواء، ۱۴۰۵ق.
۱۱. اصفهانی، محمدتقی، مکیال المکارم، به‌تحقیق سیدعلی عاشور، چ۱، بیروت: اعلمی، ۱۴۲۱ق.

۱۲. بحرانی، سیدهاشم، حلیة الأبرار فی أحوال محمد و آله الأطهار، به‌تحقیق غلام‌رضا مولانا بروجردی، چ۱، قم: معارف اسلامی، ۱۴۱۴ق.
۱۳. بحرانی، سیدهاشم، غایة المرام و حجّة الخصام فی تعیین الامام من طریق الخاصّ و العامّ، به‌تحقیق سیدعلی عاشور.
۱۴. بحرانی، سیدهاشم، مدینة معاجز الأئمة الاثنی عشر و دلائل الحجج علی البشر، زیرنظر عزت‌الله مولایی، چ۱، معارف اسلامی، ۱۴۱۳ق.
۱۵. بحرانی، عبدالله، العوالم؛ امام‌حسین علیه‌السلام، زیرنظر سیدمحمدباقر موحد ابطحی اصفهانی، چ۱، قم: مدرسهٔ امام‌مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف، ۱۴۰۷ق.
۱۶. بحرانی، یوسف، الکشکول، چ۱، قم: شریف رضی، ۱۳۷۴ش.
۱۷. البرسی، الحافظ رجب، مشارق أنوار الیقین فی حقائق أسرار أمیر المؤمنین علیه‌السلام، به‌تحقیق سیدعلی عاشور، چ۱، بیروت: اعلمی، ۱۴۱۹ق.
۱۸. برقی، احمدبن‌محمدبن‌خالد، المحاسن، به‌تحقیق و تصحیح سیدجلال‌الدین حسینی، تهران: دارالکتب الاسلامیة، ۱۳۷۰ق.
۱۹. تعلیقات علی أوائل المقالات للشیخ فضل‌الله الزنجانی و الواعظ الچرندابی.
۲۰. ثقفی، ابراهیم‌بن‌محمد، الغارات، به‌تحقیق سیدجلال‌الدین حسینی أرموی محدث.
۲۱. جزائری، سیدنعمت‌الله، الأنوار النعمانیّة، حاج‌سیدهادی بنی‌هاشم.

۲۲. جزائری، سیدنعمت‌الله، ریاض الأبرار فی مناقب الأئمّة الأطهار علیهم‌السلام، چ۱، بیروت: التاریخ العربی، ۱۴۲۷ق.
۲۳. جزائری، سیدنعمت‌الله، نور الأنوار فی شرح الصحیفة السجادیة، چ۱، دارالمحجّة البیضاء.
۲۴. جوهری، احمدبن‌عیاش، مقتضب الأثر، قم: طباطبایی.
۲۵. حرانی، ابن‌شعبة، تحف العقول، به‌تحقیق علی‌اکبر غفاری، چ۲، قم: جامعهٔ مدرسین حوزهٔ علمیهٔ قم، ۱۴۰۴ق.
۲۶. حسین‌بن‌سعید، المؤمن، چ۱، قم: مدرسهٔ امام‌مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف، ۱۴۰۴ق.
۲۷. حسین‌بن‌عبدالوهاب، عیون المعجزات، محمدکاظم شیخ‌صادق کتبی، ۱۳۶۹ق.
۲۸. حسینی حسنی مدنی شیرازی، سیدعلی‌خان، ریاض السالکین فی شرح صحیفة سید الساجدین علیه‌السلام، به‌تحقیق سیدمحسن حسینی امینی، چ۱، قم: نشر اسلامی.
۲۹. حسینی، شرف‌الدین، تأویل الآیات الظاهرة فی فضائل العترة الطاهرة علیهم‌السلام، زیرنظر سیدمحمدباقر موحد ابطحی اصفهانی، چ۱، قم: مدرسهٔ امام‌مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف، ۱۴۰۷ق.
۳۰. حلی عاملی، ابی‌محمدحسن‌بن‌سلیمان، تفضیل الأئمة علی الأنبیاء و الملائکة، به‌تحقیق مشتاق‌صالح مظفر، چ۱، علامه‌مجلسی، ۱۴۳۰ق.
۳۱. حلی، ابن‌ادریس، مستطرفات السرائر، چ۲،

قم: جامعهٔ مدرسین حوزهٔ علمیهٔ قم، ۱۴۱۱ق.
۳۲. حلی، حسن‌بن‌سلیمان، المحتضر، به‌تحقیق سیدعلی اشرف، نجف: الحیدریة، ۱۴۲۴ق.
۳۳. حلی، حسن‌بن‌سلیمان، مختصر البصائر، به‌تحقیق مشتاق مظفر.
۳۴. حلی، حسن‌بن‌سلیمان، مختصر بصائر الدرجات، چ۱، نجف: الحیدریة، ۱۳۷۰ق.
۳۵. خصیبی، حسین‌بن‌حمدان، الهدایة الکبری، چ۴، بیروت: بلاغ، ۱۴۱۱ق.
۳۶. خمینی، سیدروح‌الله، مصباح الهدایة إلی الخلافة و الولایة، چ۲، تهران: مرکز چاپ و نشر آثار امام خمینی رحمه‌الله.
۳۷. خواجویی، محمداسماعیل، جامع الشتات، چ۱، به‌تحقیق سیدمهدی رجایی.
۳۸. خوانساری، جمال، المزار، چ۱، به‌تحقیق رضا استادی، دبیرخانهٔ کنگرهٔ آقاحسین خوانساری.
۳۹. دهدار شیرازی، محمدبن‌محمود، خلاصة الترجمان فی شرح خطبة البیان، به‌تحقیق محمدحسین اکبری، چ۲، صائب.
۴۰. دیلمی، حسن‌بن‌ابی‌حسن، إرشاد القلوب، چ۴، بیروت: اعلمی، ۱۳۹۸ق.
۴۱. دیلمی، حسن‌بن‌ابی‌حسن، غرر الأخبار و درر الآثار فی مناقب أبی الأئمّة الأطهار علیهم‌السلام، زیرنظر کتابخانهٔ علامه‌مجلسی، به‌تحقیق اسماعیل ضیغم، چ۱، قم: دلیل ما، ۱۴۲۷ق.
۴۲. راوندی، فضل‌الله، النوادر، به‌تحقیق

سعیدرضا علی‌عسکری، چ۱، قم: دارالحدیث.
۴۳. راوندی، قصص الأنبیاء، به‌تحقیق غلام‌رضا عرفانیان یزدی خراسانی، چ۱، هادی، ۱۴۱۸ق.
۴۴. راوندی، قطب‌الدین، الخرائج و الجرائح، زیرنظر سیدمحمدباقر موحد ابطحی، چ۱، قم: امام‌مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف، ۱۴۰۹ق.
۴۵. راوندی، قطب‌الدین، الدعوات، چ۱، قم: مدرسهٔ امام‌مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف، ۱۴۰۷ق.
۴۶. رسالة فی دلالة آیة التطهیر علی عمومیة علم النبیّ صلی‌الله‌علیه‌وآله و الامام علیه‌السلام، المطبوع ضمن المجموعة، به‌تحقیق رضا استادی.
۴۷. زیات، ابن‌سابور، طب الأئمة علیهم‌السلام، چ۲، قم: شریف رضی، ۱۴۱۱ق.
۴۸. سیدبن‌طاووس، إقبال الأعمال الحسنة فیما نذکره ممّا یعمل میقاتاً واحد کلّ سنة، به‌تحقیق جواد قیومی اصفهانی، چ۱، مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۱۵ق.
۴۹. سیدبن‌طاووس، الأمان من أخطار الأسفار، چ۱، قم: آل‌البیت لاحیاء التراث، ۱۴۰۹ق.
۵۰. سیدبن‌طاووس، التحصین لأسرار ما زاد من أخبار کتاب الیقین، به‌تحقیق انصاری، چ۱، قم: دارالکتاب، ۱۴۱۳ق.
۵۱. سیدبن‌طاووس، الیقین، به‌تحقیق انصاری، چ۱، قم: دارالکتاب (جزائری)، ۱۴۱۳ق.
۵۲. سیدبن‌طاووس، جمال الأسبوع بکمال العمل المشروع، به‌تحقیق جواد قیومی اصفهانی، چ۱،

آفاق، ۱۳۷۱ش.
۵۳. سیدبن‌طاووس، مصباح الزائر و جناح المسافر، چ۱، قم: آل‌البیت علیهم‌السلام لاحیاء التراث، ۱۴۱۷ق.
۵۴. سیدبن‌طاووس، مهج الدعوات و منهج العبادات، سنائی.
۵۵. شبر، سیدعبدالله، الأنوار اللامعة فی شرح الزیارة الجامعة، قم: رضی.
۵۶. شریف فتونی، ابوالحسن، مرآة الأنوار و مشکاة الأسرار، چ۱، به‌تحقیق محمدمهدی محقق فرید.
۵۷. شریفِ مرتضی، رسائل المرتضی، به‌تحقیق سیداحمد حسینی، به‌کوشش سیدمهدی رجایی، قم: دارالقرآن‌الکریم، ۱۴۰۵ق.
۵۸. شهید اول، الدرّة الباهرة من الأصداف الطاهرة، به‌تحقیق جلال‌الدین علی‌الصغیر.
۵۹. شهید اول، المزار، زیرنظر سیدمحمدباقر موحد ابطحی اصفهانی، چ۱، قم: مدرسهٔ امام‌مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف، ۱۴۱۰ق.
۶۰. شهید ثانی، شرح اللمعة، به‌تحقیق سیدمحمد کلانتر، چ۱، نجف: منشورات جامعة النجف الدینیّة، ۱۴۱۰ق.
۶۱. شیرازی، سیدمحمد، الوصائل إلی الرسائل، چ۱، عاشورا.
۶۲. شیرازی، سیدمحمدحسین، من فقة الزهراء، چ۱، رشید.
۶۳. صدوق (شیخ صدوق)، إعتقادات فی دین الامامیّة، به‌تحقیق عصام عبدالسید، چ۲، بیروت:

دارالمفید، ۱۴۱۴ق.
۶۴. صدوق (شیخ صدوق)، الأمالی، به‌تحقیق قسم الدراسات الاسلامیة، چ۱، قم: بعثت، ۱۴۱۷ق.
۶۵. صدوق (شیخ صدوق)، التوحید، به‌تحقیق و تصحیح سیدهاشم حسینی طهرانی، قم: جامعهٔ مدرسین حوزهٔ علمیهٔ قم.
۶۶. صدوق (شیخ صدوق)، الخصال، به‌تحقیق و تصحیح علی‌اکبر غفاری، قم: جامعهٔ مدرسین حوزهٔ علمیهٔ قم، ۱۴۰۳ق.
۶۷. صدوق (شیخ صدوق)، علل الشرائع، به‌تحقیق سیدمحمدصادق بحرالعلوم، نجف: المکتبة الحیدریة، ۱۳۸۵ق.
۶۸. صدوق (شیخ صدوق)، عیون أخبار الرضا علیه‌السلام، به‌تصحیح سیدمهدی حسینی لاجوردی، چ۲، قم: رضا مشهدی، ۱۳۶۳ش.
۶۹. صدوق (شیخ صدوق)، کتاب من لا یحضره الفقیه، به‌تحقیق و تصحیح علی‌اکبر غفاری، چ۲، قم: جامعهٔ مدرسین حوزهٔ علمیهٔ قم.
۷۰. صدوق (شیخ صدوق)، کمال الدین و تمام النعمة، به‌تحقیق و تصحیح علی‌اکبر غفاری، قم: نشر اسلامی، ۱۴۰۵ق.
۷۱. صدوق (شیخ صدوق)، معانی الأخبار، به‌تحقیق علی‌اکبر غفاری، قم: جامعهٔ مدرسین حوزهٔ علمیهٔ قم، ۱۳۷۹ق.
۷۲. صفار، محمدبن‌حسن، بصائر الدرجات، به‌تحقیق و تصحیح حسن کوچه‌باغی، تهران:

اعلمی، ۱۴۰۴ق.
۷۳. طالقانی، نظرعلی، کاشف الأسرار، خدمات فرهنگی رسا.
۷۴. طبرسی، حسن‌بن‌فضل، مکارم الأخلاق، چ۶، قم: شریف رضی، ۱۳۹۲ق.
۷۵. طبرسی، احمدبن‌علی، الاحتجاج، به‌تحقیق سیدمحمدباقر الخرسان، نجف: دارالنعمان، ۱۳۸۶ق.
۷۶. الطبری (الشیعی)، محمدبن‌جریر، المسترشد، به‌تحقیق احمد محمودی، چ۱، کوشان‌پور، ۱۴۱۵ق.
۷۷. الطبری (الشیعی)، محمدبن‌جریر، دلائل الامامة، چ۱، قم: بعثت، ۱۴۱۳ق.
۷۸. الطبری (الشیعی)، محمدبن‌جریر، نوادر المعجزات فی مناقب الأئمة الهداة علیهم‌السلام، چ۱، امام مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف، قم، ۱۴۱۰ق.
۷۹. الطبری، عمادالدین‌حسن‌بن‌علی، تحفة الأبرار فی مناقب الأئمة الأطهار علیهم‌السلام، چ۱، مشهد: آستان قدس رضوی.
۸۰. طبری، محمدبن‌علی، بشارة المصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله لشیعة المرتضی علیه‌السلام، به‌تحقیق جواد قیومی اصفهانی، چ۱، جامعهٔ مدرسین حوزهٔ علمیهٔ قم، ۱۴۲۰ق.
۸۱. طریحی نجفی، فخرالدین، المنتخب، چ۲، قم: شریف رضی، ۱۴۲۰ق.
۸۲. طوسی (شیخ طوسی)، ابن‌حمزة، الثاقب فی

المناقب، به‌تحقیق نبیل‌رضا علوان، چ۲، قم: انصاریان، ۱۴۱۲ق.
۸۳. طوسی (شیخ طوسی)، ابی‌جعفر، تلخیص الشافی، به‌تحقیق سیدحسین بحرالعلوم، چ۳، دارالکتب الاسلامیه.
۸۴. طوسی (شیخ طوسی)، اختیار معرفة الرجال، به‌تحقیق سیدمهدی رجایی، قم: آل‌البیت لاحیاء التراث، ۱۴۰۴ق.
۸۵. طوسی (شیخ طوسی)، الأمالی، به‌تحقیق قسم الدراسات الاسلامیة، چ۱، قم: بعثت، ۱۴۱۴ق.
۸۶. طوسی (شیخ طوسی)، الغیبة، به‌تحقیق عبادالله طهرانی و علی‌احمد ناصح، چ۱، قم: معارف اسلامی، ۱۴۱۱ق.
۸۷. طوسی (شیخ طوسی)، تهذیب الأحکام فی شرح المقنعة، به‌تحقیق سیدحسن موسوی الخرسان، چ۳، تهران: دارالکتب الاسلامیة، ۱۳۶۴ش.
۸۸. طوسی (شیخ طوسی)، مصباح المتهجّد و مهمّات فی صلاح المتعبد، چ۱، بیروت: فقه‌الشیعة، ۱۴۱۱ق.
۸۹. طهرانی، ابوالفضل، شفاء الصدور فی شرح زیارة العاشور (فارسی)، چ۳، به‌تحقیق سیدعلی موحد ابطحی، ۱۳۷۰ش.
۹۰. عاملی کفعمی، ابراهیم‌بن‌علی، البلد الأمین و الدرع الحصین، چ۱، بیروت: اعلمی، ۱۴۱۸ق.
۹۱. علوی، سیدمحمدبن‌علی‌بن‌حسین، المناقب

(کتاب العتیق)، به‌تحقیق سیدحسین موسوی، چ۱، قم: دلیل ما، ۱۴۲۸ق.
۹۲. عیاشی، محمدبن‌مسعود، تفسیر العیاشی، به‌تحقیق سیدهاشم رسولی محلاتی، تهران: المکتبة العلمیة الاسلامیة.
۹۳. قاضی‌نعمان مغربی، دعائم الاسلام، به‌تحقیق آصف‌بن‌علی‌اصغر فیضی، قاهره: دارالمعارف، ۱۳۸۳ق.
۹۴. قاضی‌نعمان مغربی، شرح الأخبار فی فضائل أئمّة الأطهار ، به‌تحقیق سیدمحمد حسینی جلالی، قم: نشر اسلامی.
۹۵. قمی، ابن‌بابویه، الامامة و التبصرة من الخیرة، چ۱، قم: مدرسهٔ امام‌مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف، ۱۴۰۴ق.
۹۶. قمی، حمیری، قرب الاسناد، چ۱، قم: آل‌البیت لاحیاء التراث، ۱۴۱۳ق.
۹۷. قمی، خزاز، کفایة الأثر فی النصّ علی الأئمّة الاثنی عشر، به‌تحقیق سیدعبداللطیف حسینی کوه‌کمری خویی، قم: بیدار، ۱۴۰۱ق.
۹۸. قمی علیه‌السلام، به‌تحقیق علی شکرچی، چ۱، ۱۴۲۳ق.
۹۹. قمی، شاذان‌بن‌جبرئیل، الفضائل، نجف: الحیدریة، ۱۳۸۱ق.
۱۰۰. قمی، علی‌بن‌ابراهیم، تفسیر القمی، به‌تحقیق و تصحیح سیدطیب موسوی جزائری، چ۳، قم: دارالکتاب، ۱۴۰۴ق.
۱۰۱. قمی، محمدبن‌احمد، مئة منقبة من

مناقب أمیر المؤمنین و الأئمّة من ولده ، زیرنظر سیدمحمدباقربن‌مرتضی موحد ابطحی، چ۱، قم: مدرسهٔ امام‌مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف، ۱۴۰۷ق.
۱۰۲. قمی، محمدبن‌حسن، العقد النضید و الدرّ الفرید فی فضائل أمیر المؤمنین و أهل بیت النبیّ صلی‌الله‌علیه‌وآله، به‌تحقیق علی اوسط الناطقی، با همکاری سیدهاشم شهرستانی و لطیف فرادی، چ۱، قم: دارالحدیث، ۱۴۲۳ق.
۱۰۳. قندوزی، ینابیع المودّة لذوی القربی، به‌تحقیق سیدعلی‌جمال اشرف‌حسینی، چ۱، دارالأسوة، ۱۴۱۶ق.
۱۰۴. قولویه، جعفربن‌محمدبن، کامل الزیارات، به‌تحقیق جواد قیومی لَجنة، چ۱، الفقاهة، ۱۴۱۷ق.
۱۰۵. کتاب الأربعین فی اثبات إمامة أمیر المؤمنین علیه‌السلام، به‌تحقیق سیدمهدی رجایی، چ۱، المحقق.
۱۰۶. کتاب سلیم بن قیس، به‌تحقیق محمدباقر انصاری زنجانی، قم: دلیل ما.
۱۰۷. کجوری، محمدباقر، الخصائص الفاطمیة، به‌تحقیق و ترجمهٔ سیدعلی‌جمال اشرف، چ۱، شریف رضی، ۱۳۸۰ش.
۱۰۸. کراجکی، ابوالفتح، کنز الفوائد، چ۲، قم: مصطفوی، ۱۳۶۹ش.
۱۰۹. کلینی (شیخ کلینی)، الکافی، به‌تحقیق و تصحیح علی‌اکبر غفاری، چ۵، تهران: دارالکتب

الاسلامیة، ۱۳۶۳ش.
۱۱۰. کوفی، فرات‌بن‌ابراهیم، تفسیر فرات الکوفی، به‌تحقیق محمد کاظم، چ۱، تهران: مؤسسة الطبع و النشر التابعة لوزارة الثقافة و الارشاد الاسلامی، ۱۴۱۰ق.
۱۱۱. گروه نویسندگان، الأصول الستّة عشر من الأصول الأوّلیّة، به‌تحقیق ضیاءالدین محمودی، چ۱، دارالحدیث، ۱۴۲۳ق.
۱۱۲. گلپایگانی، زین‌العابدین، أنوار الولایة، ۱۴۰۹ق.
۱۱۳. لیثی واسطی، علی‌بن‌محمد، عیون الحکم و المواعظ، به‌تحقیق شیخ‌حسین حسینی بیرجندی، چ۱، دارالحدیث.
۱۱۴. مازندرانی، محمدصالح، شرح اصول الکافی، زیرنظر ابوالحسن شعرانی، به‌تصحیح سیدعلی عاشور، چ۱، بیروت: داراحیاء التراث العربی، ۱۴۲۱ق.
۱۱۵. مامقانی، محمدتقی، صحیفة الأبرار، به‌تصحیح عبدالرسول احقاقی، چ۲، تبریز: شفق، ۱۳۸۸ق.
۱۱۶. مجلسی، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمّة الأطهار علیهم‌السلام، چ۲ با تصحیح، بیروت: الوفاء، ۱۴۰۳ق.
۱۱۷. مجلسی، محمدباقر، ملاذ الأخیار فی فهم تهذیب الأخبار، به‌تحقیق سیدمهدی رجایی، قم: کتابخانهٔ آیت‌الله مرعشی نجفی.

۱۱۸. مجلسی، محمدتقی، روضة المتّقین فی شرح من لا یحضره الفقیه، به‌تحقیق سیدحسین موسوی و علی پناهی اشتهاردی، چ۲، بنیاد فرهنگ اسلامی.
۱۱۹. محمدبن‌مشهدی، المزار الکبیر، به‌تحقیق جواد قیومی اصفهانی، چ۱، قم: قیوم، ۱۴۱۹ق.
۱۲۰. محمودی، محمدباقر، نهج السعادة.
۱۲۱. مرعشی، سید، شرح إحقاق الحق، به‌تحقیق سیدشهاب‌الدین مرعشی‌نجفی، به‌تصحیح سیدابراهیم میانجی، به‌کتابت محمود حسینی‌مرعشی و میرزاعلی‌اکبر ایرانی.
۱۲۲. مستنبط، سیداحمد، القطرة، چ۱، قم: ستاره، ۱۴۱۸ق.
۱۲۳. مسعودی، علی‌بن‌حسین، إثبات الوصیّة للامام علیّ بن أبی طالب علیه‌السلام، چ۲، بیروت: دارالاضواء، ۱۴۰۹ق.
۱۲۴. مسعودی، علی‌بن‌حسین، مروج الذهب، چ۲، بیروت: دارالاندلس، ۱۳۹۳ق.
۱۲۵. مفید (شیخ مفید)، الاختصاص، به‌تحقیق علی‌اکبر غفاری، سیدمحمود زرندی، چ۲، بیروت: دارالمفید، ۱۴۱۴ق.
۱۲۶. مفید (شیخ مفید)، الأمالی، به‌تحقیق حسین استادولی و علی‌اکبر غفاری، چ۲، بیروت: دارالمفید، ۱۴۱۴ق.
۱۲۷. مفید (شیخ مفید)، المزار، به‌تحقیق سیدمحمدباقر ابطحی، چ۲، بیروت: دارالمفید،

۱۴۱۴ق.
۱۲۸. مفید (شیخ مفید)، أوائل المقالات، به‌تحقیق ابراهیم انصاری، چ۲، بیروت: دارالمفید، ۱۴۱۴ق.
۱۲۹. المنقری، ابن‌مزاحم، وقعة صفین، به‌تحقیق عبدالسلام محمد هارون، چ۲، قاهره: العربیة، ۱۳۸۲ق.
۱۳۰. موسوی نیشابوری هندی، سیدحامدحسین، خلاصة عبقات الأنوار فی إمامة الأئمّة الأطهار، قم: مدرسهٔ امام‌مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف.
۱۳۱. موسوی، سیدمهدی‌بن‌سیدمحمدجعفر، طوالع الانوار، تهران: رشدیة.
۱۳۲. میرجهانی، سیدحسن، جُنّة العاصمة، تهران: صدر.
۱۳۳. نجفی لاری، سیدعبدالحسین، المعارف السلمانیة فی کیفیة علم الامام و کمیته، چ۱، به‌تحقیق محمدجمیل حمود، مرکز جواد.
۱۳۴. نجفی، محمدحسن، جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام، به‌تحقیق عباس قوچانی، چ۷، داراحیاء التراث العربی.
۱۳۵. نعمانی، محمدبن‌ابراهیم، الغیبة، به‌تحقیق فارس حسون‌کریم، چ۱، انوارالهدی، ۱۴۲۲ق.
۱۳۶. نمازی شاهرودی، شیخ‌علی، إثبات الولایة و رسالة علم غیب الامام علیه‌السلام، چ۶، سعدی.
۱۳۷. نمازی شاهرودی، علی، مستدرک سفینة البحار، به‌تحقیق و تصحیح حسن‌بن‌علی

نمـازی، قـم: جامعـهٔ مدرسـین حـوزهٔ علمیـهٔ قـم، ۱۴۱۹ق.
۱۳۸. نـوری طبرسـی، حسـین، نجـم الثاقـب فـی أحـوال الامـام الحجّـة الغائـب عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف، چ۲، مشـهد: جعفـری، ۱۳۶۱ش.
۱۳۹. نیشـابوری، فتّـال، روضـة الواعظیـن، به‌تحقیـق سیدمحمدمهدی الخرسان، قـم: شریف رضـی.
۱۴۰. وحیـد خراسـانی، حسـین، الحـق المبیـن فـی معرفـة المعصومیـن علیهم‌السلام، چ۲، قـم: دارالهـدی.
۱۴۱. یـزدی حائـری، علی، إلـزام الناصب فی إثبات الحجّـة الغائـب، به‌تحقیـق سـیدعلی عاشـور، چ۱، بیـروت: اعلمـی، ۱۴۲۲ق.